سپاس و ستایش بی قیاس کہ این مجموعۂ رسائل ہوش افزائی دماغ فاطن اسمی اعنی

بسعی مولانا محمد جمال الدین سکٹری گورنمنٹ رشتہ دولت آصد اعدا الصمد ضلعۂ فتحپور بلب قطع درآمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
وامام المتقین وخاتم النبیین وعلی آله واصحابه واتباعه
واحزابه اجمعین اما بعد می گوید فقیر حقیر عبد الحق بن سیف الدین
دهلوی قادری این رساله ایست مسمی به مرج البحرین وجامع الطریقین جامع
طریقه فقه وتصوف وشریعت وطریقت وظاهر وباطن وصورت
ومعنی وقشر ولب وعلم وحال وصحو وسکر ومذهب ومشرب وعقل وعشق
واگر آنرا صراط مستقیم وطریق قویم نام کنند جائز باشد ودین خالص
وسبیل اسلم لقبش نهند روا بود ودعوت حق ومنهج رشاد گویند
درست افتد ومیزان عدل ودستور العمل گردانند راست آید متفقهه
را از انکار مشرب تصوف باز دارد ومتصوفه را در دائره مذهب فقه در آرد
متقشف نگردد و بوی اگر فقیه متعصب متشرع احوال صوفی محقق متقید باعمال

و محروم بود از وی هر متفقه متقشف عنید. و متصوف متوغل بعید مرج البحرین
یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان شعر بر کفی جام شریعت بر کفی سندان
عشق * هر هوسناکی نداند جام و سندان باختن * پروردگار ما را و یاران ما را از
مقام امن و مقر سلامت بیرون نینداز و و بر مرکز حق و مقعد صدق ثابت دار و دوا
راست و دین درست و اعتقاد صحیح روزی گرداند قل هذه سبیلی ادعوا الی
الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین و صلی
و سلم علی سید الرسل و امام الکل و استاذ الوجود و هادی الخلق محمد و آله و
صحبه اجمعین عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ستفترق امتی ثلثا و سبعین فرقة کلهم فی النار
الا واحدة منهم قیل و من هم یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه
و اصحابی رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا الحدیث
حسن صحیح ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند که سید انبیا و سند
اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است من از آنها که ایمان بمن آورده اند
و بدین اسلام گرویده اند و روی بقبله دارند هفتاد و سه گروه شوند هر گروه را اعتقاد
دیگر و رای دیگر باشد هفتاد و دو فرقه از انجمله بدوزخ روند و بعلت ضلالت
فساد اعتقاد و شومی بدعت بعذاب آتش گرفتار آیند تا وقتیکه قادر مطلق
خواهد ایشان را از آن آلایشها و کثافتها پاک سازد و بهشت در آرد و یک گروه ازین
هفتاد و سه گروه گروهی باشد که باتش در نرود و از جهت عقیدت مستحق عذاب
نگردد پرسیدند یا رسول الله این فرقه که بهدایت باشند و بدوزخ در نروند
چه کسانند فرمود آنها اند که در مذهب و اعتقاد موافق طریقه من و اصحاب من باشند
و این فرقه ناجیه را که سید کائنات صلی الله علیه و سلم بدان اشارت کرده است

۳

اهل سنت و جماعت خوانند که در دین و اعتقاد و در پی سنت رسول صلی الله علیه وسلم
و جماعت اصحاب وی رضی الله عنهم روند یعنی اعتماد بر عقل خود نکنند و تابع نقل و سنت
باشند و آن هفتاد و دو فرقه را اهل بدعت و ضلالت و اهل هوا گویند و اهل قبله
نیز گویند و اهل قبله را کافر نباید گفت و خارج از دائره اسلام نباید شمرد و مخالفت
ایشان با فرقه ناجیه در همه جا نیست الا در بعضی مسائل و عقائد که در آنجا خطا کرده
و تعبیر ظواهر نصوص از جاده مستقیم منحرف گشته اند و فرق میان کفر و ضلالت
الجمله قیاس باید کرد که مثلا جماعتی بسمت مشرق روی آورده باشند یکی از آنها در
وسط راه بر خط مستقیم که اقرب طرق است سلوک نماید و دیگران نیز روی بمقصد
آرند و لیکن در چپ و راست روند و در جانب جنوب و شمال افتند گاهی چند بر شند
باز رجوع بمشرق نمایند و روی براه آرند بعضی قریب و بعضی بعید و هم بدین
تفاوت از مقصد دور و نزدیک افتند و باشد که یکی از ایشان را هم در راه آفتی
رسد که بدان هلاک گردد که آفت در راه نار است بسیار باشد و دیگری چندان دور
افتد که رجوعش براه راست متعذر گردد الا همین قدر که نیت مقصد و طلب مقصود
دارد اینها اهل ضلالت اند که سالک اند ولی هالک در راه روانند ولی گمراه و جماعتی
دیگر باشند که مطلق پشت بمشرق داده روی سوی مغرب آرند و در هیچ جا هیچ وقت
ایشان را روی بجهت مشرق نباید و با قاصدان راه مشرق موافقت نیفتد این
مثال اهل کفر است که در قصد مقصد و طریق مباین و مخالف دین اسلام اند و اهل ضلالت را
نیز اگرچه گاهی در رفتار پشت بمنزل مقصود افتد و لیکن بعد از چند قدم یا چند میل یا چند فرسخ
یا چند منزل بالآخره انشاء الله تعالی روی بقبله حقیقت آید و قدم بر جاده مستقیم نهد
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
موجب گمراهی و ضلالت او محبت دنیا و اتباع هوای نفس و اعتماد بر عقل نا قص باشد نعوذ بالله

که گفته اند امنیت یکی را محبت دنیا چنان غالب افتد که از دائره ایمان برارد و دیگری را
از ادای فرائض و اتباع سنت و احراز نوافل و التزام استقامت باز دارد بهرچه
که دنیا و مال و متاع و عزت و جاه بدست آید همان کند و بهر راهی که حصول آن ممکن باشد
همان راه رود و متابعت نفس و شیطان کند تا رفته رفته بدانش خود مغرور گردد و به
عقل خود اعتماد نماید و کردار خود را خوب داند اگرچه کفر و معصیت بود و این خاصیت نفس
است که به نسبت عیب و نقصان بخود راضی نگردد و مغلوب و ملزم نشود و با مردم محبت
پیش آید و از برای دفع منقصت خود در استحلال معاصی و استحسان قبائح افتد و از برای
تقویت و ترویج مذهب و تحسین کردار خود دلائل اقامت کند و هرچه مخالف هوا و خلاف
رای خود بیند اگرچه آیات و احادیث بود تاویل کند و تغییر دهد تا آخر کار روی زندقه و الحاد
باشد و ماوای او هاویه دوزخ گردد نعوذ بالله من ذلک و سبب حقیقی در انطفای انوار
ایمان و یقین و وقوع در ظلمات تردد و تخمین بعد زمان نبوت و دور افتادن از مرکز
حقیقت و محجوب شدن از مشهد ورود انوار وحی و نزول قرآنست صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین از مشاهده جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم چنان در مقام کشف و یقین متمکن
شده بودند که تردد و تذبذب را مجال ایشان راه نبود و لا اله الا الله از مومنان آنوقت
چه گویند که کافران آنوقت را شک و تردد نبود بلکه بعلت حسد و عناد و سابقه شقاوت
ازلی و تقدیر لم یزلی بود ابوجهل لعنة الله علیه که سرگروه اشقیا و رانده درگاه بود بارها
قرآن شنیدی و بگریستی و گفتی یقین دانم که این نه کلام بشر و ساخته آدمیانست طرز
و طرح این سخن از عالم دیگرست اِنَّ لَهُ لَحَلَاوَةً وَاِنَّ لَهُ لَطَلَاوَةً این کلام را
شیرینی و تازگی هست که هیچ کلام دیگر را نیست اما چکنم که با وسوسه
دیو نفس کافر سرشت بس نتوان آمد و تفاوت حال غیبت
و حضور هم از روز رحلت آن حضرت بظهور آمد انس رضی الله عنه گوید

که همان روز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دنیا رفت و آفتاب جمال وی در پرده شد
حال بر ما متغیر شد و پیش دلهای ما پرده فرو هشت که سر رشته شناخت از دست رفت
و نور یقین روی در انطفا نهاد ره ندیدیم چو برفت از نظرم صورت دوست * همچو
چشمی که چراغش ز مقابل برود * ازین بالاتر و باریکتر سخن دیگرست که حنظله رضی الله عنه
که او را حنظلة الغسیل گویند کاتب وحی آسمانی بود شکایت حال خود پیش ابوبکر صدیق
رضی الله عنه آورد و فریاد بر آورد که نافق حنظلة یعنی حنظله را یعنی خود را از مخلصان [illegible]
آوردم به منافق صفت بر آمد دستش با زبان و ظاهرش با باطن یکی نیست و حالش بر
نهج استقامت نه ابوبکر گفت حاشا [illegible] این چه سخن است چه میگوئی گفت
حال چیست و مقصود چه گفت وقتی که در حضرت رسول هاشمی صلی الله علیه وسلم
وجمال وی را می بینیم و سخن وی را می شنویم نور یقین چنان جلوه گر شود که گویا حقیقت را
بچشم سر می بینیم و بهشت و دوزخ را مشاهده میکنیم باز چون از پیش وی بیرون
رویم و با اهل و اولاد مخالطت نمائیم و بر اسباب و آلات نظر افکنیم حال بگردد
و سر رشته گم شود و بسیاری از انچه یاد بود فراموش گردد ابوبکر صدیق که
که اول مسلمانان و مهتر صدیقانست در برابر آن چه میگوید گفت ای برادر تو چه گوئی
که ما را نیز حال همین منوال است پس حنظله با ابوبکر به مشهد حضور که عبارت از مجلس
پر نور سید کائنات است صلی الله علیه وسلم حاضر آمده حال را با حضرت عرض
نمود فرمود غم مخور و اندیشه مکن که حقیقت حال و خاصیت غیب و حضور اینست
اگر دائم برین حال باشید که در حضرت می بینید حقیقت را [illegible] دریابید
و با ملائکه مصافحه کنید * اگر درویش بر یک حال ماندی * سر و دست
از دو عالم برفشاندی * گهی بر طارم اعلی نشینم * گهی بر پشت
پای خود نه بینیم * اکنون معلوم شد که احوال اصحاب که مقربان

درگاه و سلسلهٔ عارفان آگاه اند بحسب غیبت و حضور و نور نبوت متغیر و
متفاوت بود چه جای دیگران اما در این جا سخنی دیگر و نزاکتی دیگر است که خیال
نکنند که اصل یقین و اعتقاد ایشان قصوری داشت یا فتوری پذیرفت
تفاوت در کیفیت شهود و کثافت و لطافت حجابست آخر دیوار حجابست و
شیشه نیز حجاب اما این بدین کی ماند آنکه با محبوب در یک خانه است شب تا
روز و روز روشن در اصل یقین قلبی وی یک حکم دارد تفاوت اگر هست در
کیفیت یقین خواهد بود تا صبح صادق بدمد و آفتاب برآید و روز روشن پیدا گردد
اینجا حالی دیگر و مشاهده دیگر باشد اما اصل یقین همان است که بود آخر نه بینی که
علی مرتضی که شاه اولیا و امام اصفیا و استاد اهل کشف و یقین است چه میفرماید
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا فرمود پرده باشد یا نباشد یقین من
یکیست مگر اشارت بهمین معنی میکند که گفته شد یعنی هر چند پرده در میانست و
لیکن من در پرده چنان بینم که گویا پرده نیست آخر این پرده اگر نباشد و حقیقت
بی پرده ظهور کند نه علم بود و نه کشف و نه خبر ماند نه اثر الا حرقت سبحات وجهه
خوانده باشی که چیست که هست از پس پرده گفت و گوی من و تو چون پرده برا
نه تو مانی و نه من لا اله الا الله محمد رسول الله فصل تا بعد از قرن صحابه و دو قرن
دیگر که ایشان را تابعین و تبع تابعین گویند و مصدوق و محکوم حدیث خیر القرون
اند بحکم سیاق حدیث که فرموده است ثم یفشو الکذب نزاع و اختلافات در میان آمد
و بخارات حیرت از سموم متصاعد شد و چون چراغ پیدا گشت و نور سنت انطفا
پذیرفت و ظلمات بدعت عالم را در گرفت هر یکی را هوای دیگر در سر افتاد و راهی
دیگر در دل نشست و ابواب تاویل مفتوح شد و ظواهر نصوص متروک گشت و طریق صحابه
رضوان الله علیهم و مذهب سلف عزیز الوجود و غریب آمد که

اَلْاِيْمَانُ بَدَا غَرِيْبًا وَسَيَعُوْدُ غَرِيْبًا فَطُوْبٰى لِلْغُرَبَاءِ وسخت ترین حادثه وصعب ترین نازله
که در دین اسلام واعتقاد سلف افتاد ظهور علم فلسفه و ترجمهٔ وی بلفظ عربی بود
که در زمان بعضی خلفای عباسیه واقع شد ومخالفان را دست آویزی و دشمنان را
آلت حرب بهم رسید بعضی بحرص و شرهٔ علم ودانش که نفس ناطقهٔ انسانی بران مجبول
است خصوصا در علوم غریب جدید وبعضی بقصد افساد عقاید اسلام وهدم قواعد
ملت دران علوم بدعیه خوض کردند و توغل نمودند وجمعی از علمای دین واساطین ملت
بقصد حراست مذهب سلف و پاسبانی سنت در مقام اثبات عقائد شرعیه و رد وابطال
فلسفیات ایستادند ولابد اینها نیز دانستن آن علوم بتفصیل از ضروریات وقت افتاد
چه رد وانکار چیزی بی دانستن آن چیز صورت امکان نه بندد پس فلسفیات شایع
شد ودائره کلام وجدال وقیل وقال وسعت پذیرفت وبازار سخن گرم آمد وعلم کلام
پیدا شد وپیش ازین نیز علم کلام پیدا شده بود ولیکن سخن دران مخصوص سمعیات
بود وخلاف در وی با فرق اسلامیه بود که مخالفت اعتقاد اهل سنت وجماعت
کرده بودند وحارث محاسبی که از متقدمین فقها ومشائخ طریقت بود دره
تصنیف کرد وامام احمد بن محمد بن حنبل با وی بجهت این تصنیف وفتح باب
جدال وتوسیع دائرهٔ قیل وقال نقاری پیدا کرد وترک صحبت وی داد واز
متاخرین آنکه در خوض فلسفیات غلو کرد وابطال آن نمود وسد راه یاجوج فتنه
شد امام فخر الدین محمد رازی بود که مصادمت ومقاومت غریب با حکما نمود واگرچه
در بعضی مباحث مکابره ومجادله نیز راه یافته باشد اما چون نیتش بخیر است
عاقبتش بخیر باد وباوجود آن بعضی از ارباب کشف که بصحبت معنوی
حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم مشرف شدند واز حقیقت حال
فخر رازی از حضرتش استفسار نمودند فرمودند ذلک رجل معاتب

وچون از حال ابو علی بن سینا پرسیدند فرمود ذلک رجل اضله الله علی علم و در شان
شهاب الدین مقتول فرمود هو مؤمن متشیعه یعنی وی نیز از تابعان و پیروان ابو علی بن سینا
والله اعلم و امام محمد غزالی رحمة الله علیه نیز در اوائل عمر بر طریقه فقها و متکلمین بود و در آخر
براه ترک و تجرید در آمده در طریقه تصوف قدم نهاده و از محققین علمای این طائفه شد و ملقب
بحجة الاسلام گشت و کتب بسیار در علم تصوف تصنیف کرد چون از حقیقت حال وی پرسیدند
فرمود ذلک رجل وصل الی المقصود هنوز گفته اند که فرقست میان آنکه گویند وصل المقصود
یا وصل الی المقصود و بالجمله خوض اهل اسلام و ارباب علم کلام در فلسفیات هر چند بقصد
رد و ابطال اهل زیغ و نفع اهل حق بود و لیکن در ضمن آن ضرری عظیم بایشان نیز
عائد شد و موجب تذبذب عقائد و تزلزل قواعد دین آمد و سبب فتح باب
تشکیک و تردید گشت کم کسی باشد که بعد از خوض و غلو در علم کلام از ورطه حیرت
بسلامت بر آید و سرمایه یقین از دست ندهد الا من عصمه الله و ذلک نادرا
فانا لله و انا الیه راجعون وصل سبیل سالک راه سلامت و طالب طریق
استقامت آنکه خوض در فلسفیات و اشتغال بدان حرام داند و از
غلو در مباحثات و دلائل کلامیه اجتناب نماید و در تفصیل قیل و قال اهل بحث
و جدال در نیفتد و بمجرد عقائد اهل سنت و جماعت و دلائل اجمالیه
آن اکتفا نماید و این اعتقاد را بجود درست کند و راسخ گرداند و عقل را از
کار و بار شریعت و احکام کتاب و سنت معزول سازد و منقول را
تابع معقول ندارد و ابواب تاویل و تشکیک بربندد و از راه اعتقاد و اتباع
بیرون نیفتد و بر فهم قاصر و عقل ناقص خود اعتماد نکند که هر که بوادی ضلالت افتاد
از اعتماد بر عقل و اعجاب و استبداد رای افتاد و اگر عقل در معرفت اسرار غیب
و صلاح و فساد مبدا و معاد استقلال و استبداد میداشت ارسال انبیاء

بعثت رسل برای چه بودی غایت کار عقل و حکمت در آفرینش وی همین است
که فهم اوامر و نواهی الهی و تحمل امانت تکالیف شرعیه بکند عقل باری بیست (?)
که تفصیل احوال آخرت و کیفیت اسرار اعمال و مقادیر و هیئات و تعیین
اوقات و خصوصیات جزای آن بواسطه وحی آسمانی تواند دریافت
اینجا کشف و وجدان سر است و جبرئیل است عقل خود کدام است همچنانکه
حس در ادراک مدرکات عقل بیکار است عقل در دریافت معظم (?)
کشف معزول همچنین کشف در احاطه اسرار وحی و ایمان بیدخل در طور
ایمان چیزها معلوم کرده که بقوت کشف و وجدان دریافته نشود از عقل
خود چه گویید ظاهرترین موجودات محسوسات است و روشن‌ترین محسوسات
اجسام و تمامه عقلا از متکلمین و حکما در دریافت حقیقت آن سرگردانند و تحقیق
در نیافته‌اند حقیقت جسم چیست و ترکیب او از چه و قریب‌ترین اشیا با وی
وی و لطیفه انانیت اوست که بدان اشارت با نا میکند و میگوید من کردم من
گفتم و من دیدم هیچ عاقلی بحقیقت آن پی نبرده که این کیست چیست که میگوید
من کردم و من گفتم ازینجا گفته است ع آنکه خود را شناخت نتواند؛ آفریننده
را کجا داند؛ تو که در ذات خود زبون باشی؛ عارف کردگار چون باشی؛
اگر بجهت کمال ظهور نور هستی حق و وجود آثار صنع وی مجملا بوجود وی تعالی و
وی عقل پی برده دور نباشد و لیکن تفصیل صفات و افعال و آثار وی تعالی و
تقدس درین عالم و در عالم دیگر که بیحد و اندازه است جز باخبار رسل صلوات الله
علیهم اجمعین نتوان دانست عقل را در طور نبوت گوش باید بود و چشم نیست خاموش
نشسته است تا چه فرمان رسد و چه خبر دهد اگر گوش باشد بس است چشم اگر نباشد مباش
گو ازینجاست که علما گوش را بر چشم فضیلت نهاده‌اند که القی السمع و هو شهید

١٠

تا که وصف تراشد چه وصف به سامعه یا باصره دارد شرف * عقل بنا بر چنانست که
بدان راه از جاده بدر آشند و کار چراغ آن بود که راهی نموده اند و نشانها داده بیابان
ببینند و بر اثر نشانها بروند نه آنکه راه از خود پیدا کنند و اختراع نمایند این کار هرگز از چراغ
نیاید راه همانست که قرار داده اند و نشانهای آن نموده و دیگری نشود و اگر نقل را
تابع عقل گردانند و هر چه بفهم در نیاید و عقل بدان نرسد آنرا تاویل کنند و بموجب آن
قائل نشوند و اعتقاد بدان نیارند اگر شک در روند این عین تکذیب و انکار است
پس ایمان کجا و اسلام که معنی آن قبول و انقیاد است کو لا اله الا الله ذره با آفتاب
و قطره با دریا و جزو با کل و محکوم با حاکم و بنده با پروردگار در برابر می افتد و میگوید تو کیستی
و چه چیزی که من نیستم زهی فهم و زهی عقل اگر پادشاهی از پادشاهان و بنا حکمی کند
و خبری دهد و گویند که این حکم معقول ما نمی افتد و این خبر نزد ما راست نمی آید کسی
تواند گفت حاشا و کلا اگر گوید و او مخالفت و انکار خود داده باشد و این ادب
که تسلیم و ترک اعتراض است با استاد و مرشد قرار داده اند چه با خدا و رسول خدا
هر چه فرماید بسمع و طاعت باید شنید و بقلب و جوارح بدان گروید و کل کرد تا بجود
نور هدایت و عنایت در باطن پرتو اندازد و ظلمت شک و ارتیاب از میان برخیزد و
شعر هر چه نماید که کن آن مکن * و آنچه بگوید که بگو آن بگو * با سخن او همه تن گوش
باش * وسوسه بگذار و ز شیطان بگو * و نقل اگر گویند که این سخن که تو میگویی مخالف
نقل علما و مصادم مذهب حق است آخر نه فضیلت عقل آمده است که اول ما خلق الله العقل الحدیث
این حدیث خبر میدهد که اول و افضل مخلوقات عقل است مدار کار بر وست و خطاب بعد ما بیا و برو
همه گفت و شنید بدو و چندین آیات و احادیث را علما بمخالفت حکم عقل تاویل و صرف از ظاهر
کرده و بر موافقت مقتضای عقل و معقول خود در آورده اند و مذهب اهل حق که
تو در مقام تقویت آنی و اثبات آن مینمائی خود آنست

11

که عقل یکی از اسباب علم است و بتفکر و دلالت عقل چیزها معلوم گردد و آنرا که عقل
در کارخانهٔ الهی معزول و مردود مطلق باشد و هیچ چیز بوی معلوم نگردد سخن باطل و بی‌سبب
اهل زیغ شمرده اند جوابش آنست که حدیث اول ما خلق الله العقل که تو آورده
مراد بعقل درینجا مخلوق اول و موجود ثانی است که آنرا عقل اول و روح اعظم و قلم
اعلی گویند و آن خود بدریافت ارباب کشف و وجدان و اعتقاد اهل دین و
ایمان عین حقیقت محمدی و روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در آن
در عالم امر نبی الانبیا و مربی ارواح بود و بعد از ظهور نشأ عنصریه خلقیه بهمان
جوهر کل بیدن شریفش متعلق شده و مدبر و متصرف آمده تکمیل و ارشاد اهل عالم
کرد این خود موافق مقصود بلکه عین مدعای ما آمد چه این ارواح و عقول جزئیه
که متعلق بابدان افراد انسانی است همه مستفیض و مقتبس از آن عقل کل و روح اعظم
که معدن فیوض و منبع انوار است و در حقیقت اشعه از لمعات نور او نیند بر مثال
دیدها است نسبت بجرم آفتاب که تا نور آفتاب نتابد و پرتو نیندازد نور بینش در
در دیدها پیدا نشود و چیزی ننماید پس معارضه و ممانعه عقول با نور نبوت معقول
نباشد چنانچه معارضه دیده با آفتاب صورت امکان نپذیرد و با قطع نظر از آن
در فضیلت و اعتبار عقل کسی را سخن نیست که مدار کار فهم خطاب و استحقاق
ثواب و عقاب بر وست و معرفت طرق و قواعد صلاح و فساد معاش
و معاد بتعریف صاحب شریعت مر او راست و چندین آیات و احادیث و اخبار
و آثار در فضل و مزیت وی وارد شده تا بعضی مردم او را بر علم فضیلت نهاده اند
و ترجیح داده و بعد از تحقیق نزاع شاید که حق نیز همین باشد و آنرا در معرفت و شناخت
الهی تعالی و وصول بنده بجناب احدیت همین دو ظیفت دگرست تا بتفکر بعضی فکر
را اصل نهاده اند و دستور دیوان معرفت داشته که تفکر ساعة خیر من عبادة

ستین وجای دیگر فرموده من عبادة ستین سنة این تفاوت بحسب تفاوت درجات
فکرست تا فکر هر کس در کجا بود مولانای روم مفرما ید قدس سره این قدر گفتیم
باقی فکر کن فکر اگر جامد بود رو ذکر کن وگفته اند که ذکر عاشق سازد و فکر عارف
گرداند وطائفه دیگر ذکر را افضل واشرف داشته اند زیرا که وی صفت حق است
تعالی وتقدس فاذکرونی اذکرکم وفکر صفت بنده است ولابد هر چه صفت مولی
باشد افضل باشد از انچه صفت بنده است ونیز ذکر متعلق بذات حق باشد که اذکروا
الله ذکرا کثیرا وفکر در صفات وی تعالی رود که تفکروا فی آلائه ولا تفکروا
فی ذاته وبالجمله راه بی فکر گشاده نگردد وفکر خود کار عقلست پس عقل را در معرفت
صانع تعالی مدخلی تمام وپایه ارجمند باشد ولیکن مقصود آنست که عقل در کار روای
دین ووصول بمرتبه حق الیقین مستبد ومستقل نیست وبا وحی آسمانی معارض وبا حکم
شارع معادل ومقابل نه علم دارد اما به تعلیم شارع معرفت دارد ولیکن
بتعریف وی تفکر باید کرد در انچه فرموده است بطریقی که فرموده با آدابی که نموده
است آخر مراتب تفاوت اهل تقلید وتحقیق باقیست فاعتبروا یا اولی الابصار
وتصرف وتاویل علما در آیات واحادیث وتطبیق آن بمعقول هم ازین بابست
آن معقول که منقول را بدان تطبیق نمایند معقولیست که بتتبع قوانین شرع واحکام
دین معلوم ومقرر شده است والا معقول صرف یعنی انچه بفهم قاصر وعقل ناقص ما در آید
توقف در خبر شارع واعتقاد آن که در باطن متضمن نفاق وانکار است تا معقول باشد
این متفلسفان که در ابتدای حال بتوهمات فلسفه عادت کرده اند هرگز مسلمان صادق
نشوند ودر مضمر سر بدین خالص که الا لله الدین الخالص نکردند نعوذ بالله من ذلک
وبتقریری که کرده شد معلوم شد که انچه گفته اند که مذهب اهل حق آنست که عقل از اسباب
علم است منافات بمقصود ندارد والله اعلم وعلمه احکم

وصل و آنکه گویند عقل باید تا بدان صدق نبی بنظر و فکر در معجزات وی دریابند و جز بعقل این را در نتوان یافت پس عقل اصل باشد الا والله هدایت باید و نور توفیق تا دریابد و بمنزل مقصود رساند و الا چندین کفار قریش عقلا بودند که در کار و بار خود موی شکافی میکردند با وجود مشاهده انوار معجزات بینات صدق اتمام دریافتند و اگر دریافتند بحسد و تکبر و عناد براه کفر و تکذیب رفتند چرا العقل قباحت حسد و تکبر و عناد و وخامت عاقبت آنرا و طریق اجتناب از آن دریافتند و بدان راه نرفتند و چرا العقل و فرزانگی خود تدبیری نکردند و قانونی نبستند که قاعده دین و ملت آبا و اجداد ایشان که قرنها بران گذشته بود برهم نیفتاد و غیر ایشان چه در ان زمان و چه بعد از ان چندین عقلا و حکما و امرا و سلاطین که دبدبه کوس حکمت و سلطنت ایشان بفلک برمیرفت چرا بزور عقل و دانش مانع از ظهور دین و ملت اسلام نیامدند و اگر بعضی از ایشان بغرور نفس و غلبه هوا این هوس کردند و با خود این خیال محال بستند و قواعد و قوانین اختراع نمودند چرا آن قواعد و قوانین بعد از ایشان باقی نماند و رواج نیافت از اینجا معلوم شود که نبوت دیگر است و سلطنت دیگر این سخن در رساله دیگر که در باب اثبات نبوت نوشته شود بگوییم اثبات نبوت چه باشد کیست که نبوت را ثابت گرداند نبوت همه را ثابت میگرداند این سخن همچنین زبان زد عرف و عادت شده است چنانکه اثبات واجب گویند مقصود خود معلوم است که چیست ولیکن سخن بر رغم عقل و عقلا مجنونانه سیر و دمعت و در واژنند ترسیم که سخن دراز شد و از مقصود دور افتیم مقصود آنست که عقل نعمتی است که شکرانه آن نعمت باید گذارد و شکر نعمت عقل آنست که وی را بی تردد و تفکر در تصدیق رسول و امتثال امر وی کار فرمایند و معارض و مخالف آن دم نزنند و از سعادت ایمان محروم نمانند زهی حرمان و بی نصیبی

۱۴

که خوان الوان نعمت کشیده و در پیش یکی نهاده باشند و وی در شک و تردد
و بحث و جدال در افتد که حقیقت این طعام چیست و آنرا که آورده و از کجا آورده
و وی سیری می بخشد یا نه حقیقتی دارد یا نه همدرین سودا و خیال درماند دیگران
بیایند و بخورند و حظی وافر از آن بردارند و وی محروم ماند و هم گرسنه بمیرد
و یا آفتابی طالع شود و بنور خود عالم را فرا گیرد و یکی چشم بپوشد و در بحث
و تفتیش این بماند که این نور وی حق است یا باطل و حقیقت یا خیال و بدان نور
عالم گیر مستنیر نگردد و هم در ظلمت آباد راه گم کند و در چاه حیرت و خذلان
جان دهد این چه عقل است و چه خرد دیوانگی بهتر از آنست سوزین خردی کانه بینا
شدن دست در دیوانگی باید زدن آزمودم عقل دوراندیش را بعد ازین دیوانه
خواهم خویش را وصل و اگر عقل در ادراک حقائق اشیا و معرفت احوال موجودات
مستقل است چرا تمامه عقلاء عالم در معرفت اسباب خاصیتهای اشیا مثل جذب
کاه ربا و اسهال سقمونیا و امثال آن معترف بعجز و نادانی آمده اند آخر رفته اند و آن
را مقتضای صورت نوعیه گفته بی آنکه تعین و تشخیص آن توانند کرد این چه سخن است
این علم مگر تلافی جهل سابق میکند بگو که خداش چنین آفریده است و این خاصیت
در وی نهاده دیگر سخن چیست و اگر خبری و اثری درین باب از فرستادهٔ وی
داری آنرا برخوان و بدان اعتقاد کن و فضول عقل را بگذار و همچنین که درینجا بعجز و نادانی
اعتراف کردی در همه جا همچنین کن بیچاره سلمان شاپیچر که در نام و وطن یاد از
سلمان فارسی میدهد چه خوش میگوید و ما او نیتم خوانی و میگویی
که میدانم علوم غیب اگر هستی علوم غیب را دانا بگو تا گفته
براتش چرا گر دیده وانه بگو تا عاشق خورشید رخشان
از چه شد حربا این سلمان فارسی

زیاده از دویست و پنجاه سال شنیدن خبری در طلب پیغمبر آخر الزمان برآمد و
عالم را گشت و در دیرهای مختلف درآمد و در بندِ یهود و نصاری را افتاد و
چند جا فروخته شد تا آخر روی مقصود دید سبحان الله وی شنیدن یک خبر از
والِه و حیران شد اکنون صد هزار در صد هزار خبر بر روی کار است و هیچکس گوش
نمی‌نهد و یک قدم پیشتر نمی‌نهد زهی غفلت سلمان بنده است ولی داغ غیرت و
حسرت بر جگر تمامه فارسیان نهاده است اگرچه نوشیروان و خسرو باشد از آن
جانب کوکبهٔ صهیب رومی قیصر روم را بر شک دارد بلال حبشی را خود چه گویم که خال
رخسارهٔ دین اسلام است سید کائنات میفرماید صلی الله علیه و سلم اَلسُّبَّاقُ
اَرْبَعَةٌ اَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ الحدیث میفرماید که سابقان این راه که پیش از خواندن بدرگاه
آیند که مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ چهار اند یکی من که از سابقان
عربم دیگر سلمان که از سباق فرس است دیگر صهیب از روم و بلال از حبش رُوحِي ۱۶
فِدَاكَ یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اینچه سخن است و این چه رحمت و تواضع و تشریف
و اکرام است که فقرا و غربا را می‌دهی و خود را از ایشان میشماری تو سابق
سابقانی تو جان هر جانی ترا با کسی چه نسبت و کسی را با تو چه شرکت مگر از جانب
پروردگار خود مأموری که صحبت با فقرا داری و با ایشان باشی و با ایشان
نشینی که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم هلا خوش باش کان
محبوب جانها بدیر و ن مسکینان می‌نشست خدا داند که او را از قدر و عزت فقرا چه نموده
بودند که این همه رعایت خاطر ایشان می‌نمود لا اله الا الله یکباری ابوبکر صدیق رضی الله
عنه با یکی از ایشان نزاع کرد و سخن سخت گفت پس در حضرت آمد و قصه باز
گفت فرمود اَدْرِكْ یا ابابکر زود برو و خاطر ایشان دریاب
و عذرخواهی کن و آمرزش خواه اگر تو یکی از ایشان را

رنجانیدی بیقین خدای عرش عظیم را رنجانیدی سلمان را اگر می پرسیدند نسب
تو چیست گفتی نسب من اسلام و اگر گفتندی پدر تو کیست گفتی پدر من اسلام
چون دین من اسلام ست همه چیز من اسلام ست آخر دین از مادر و پدر و برادر و از
هر که گویند عزیزتر و قریب ترست چندین کس از اصحاب پدر را از او برادران را
و خویشان را از جهت دین اسلام کشتند و داد عشق و محبت دادند این چنین
باش تا بهره یابی و شریک وی شوی پس در حق سلمان خبر چنین آمد که لو کان العلم
والدین معلقا بالثریا لناله رجل او رجال من فارس اگر روایت رجل
مراد بدان سلمانست و اگر رجال است اشارت باو و باشال اوست تو نیز بنده
بیا و ایمان آر و اعتقاد نگاه دار وی همه چیز را بتو تعلیم خواهد کرد من عمل بما
علم اورثه الله علم ما لم یعلم این همه که دانسته نکر بی تعلیم وی دا
و بعد از تعلیم وی معلوم شود که این امر معقول و ممکن بوده ست و بی تعلیم
وی محال نماید محال همان ست که وی تعلیم نکرده و فهم آن نبخشیده پس
محروم از دانستن آن نومید نشستند و آنرا محال دانستند ناامید منشین که
اگر خود را بوی سپرده او همه را بتو تعلیم خواهد کرد ولیکن بقدر استعداد و قابلیت
که این استعداد و قابلیت را هم وی ساخته و جعل نموده نه مقتضای ماهیت
یا تابع مزاج و طبیعت ست از اینجا باز راه بظلمت آباد فلسفه میرود نیکو باش
تا آواره نشوی دائم در مقابله آفتاب نبوت و باب رحمت سمر
فرود افکنده بنشین و بزبان حال با فنا تضرع و ابتهال
اقتباس انوار بنا نوری از آن جا در دل تو خواهد افتاد که ساحت سینه
بدان روشن شود و در روشنائی آن صورتهای غیبی ایمانی بنماید افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه کسی در مقابله

آفتاب نشنید و روشن نگردد و گرم نشود چه صورت دارد و این آفتاب
اگر خواهد چندان گرمی کند که آتش گردد و هر چه ماسوای اوست بسوزد
و خاکستر گرداند آنزمان معلوم شود که حجت و تأویل که در نورانیت آفتاب
سطوت و جلال وی میکردند کجا رفت سه مصطفی اندر میان آنکه کسی گوید
زعقل آفتاب اندر جهان آنکه کسی جوید سها وصل سخن دراز شد و بجایی دیگر
افتاد و رنگ دیگر گرفت و نورانیت دیگر یافت مگر مطلع صاف شد و خورشید
حقیقت گوشه ابرو نمود و توجه راست نشست این همه از فروغ آن نور دان
که از روزن خیال پرتو انداخته و ساحت سینه را روشن ساخته است و این نور
را بدیده دل توان یافت و بچشم سر نتوان دید و لیکن بغلبه حال چنان نماید که گویا
بچشم سر می بیند و از ینجاست اشتباه بعضی از محجوبان اهل زمان ما که میگویند
حقیقت را بچشم سر می بینیم و دیگران را نیز می نمائیم تعالی الله هیچ یکی از پیشینیان
باین رسوائی سخن نگفته است و فی الحقیقة سخن همانست که محققان از ارباب
تمکین قرار داده اند و قانون بسته دیگر همه یا غلبه شوق است یا ادعا در تعرف میگویند که
لم یذهب الی ان الله تعالی مرئی بالبصر فی الدنیا الا شرذمة قلیلة
من المتصوفة فلا یعبأ بهم فرمود که بدیدن خدای پاک بی مثل و مانند در دنیا
بچشم سر کسی از مشایخ طریقت نرفته مگر چندی از مدعیان این راه که سخن
ایشان اعتبار را نشاید میگویند که سالک این راه بجایی رسد که بصر و بصیرت
یکی گردد و ظاهر و باطن یکرنگ شود و امتیاز صورت و معنی از میان برافتد آنزمان
خواه بگو که بدیده دل می بینم یا بچشم سر حاصل هر دو عبارت یکی است والله اعلم
که این چه اشارتست که ایشان میکنند حقیقت حال را ایشان دانند که گفته اند و
دریافته و لیکن چنین دانم که وجود این مرتبه بس عزیز و نادرست یکی مجرد اعتقاد

١٩

مذهب اهل وحدت وجود و تخیل معنی توحید و فهم سخنان ایشان سخنی میگوید با قید
از صفای ذکر و روشنائی باطن که بهم رسیده و رشیا شیه از منبع حال انصباب
یافته ادعای نماید اینها آسانست ولی آنکه سخن بغلبهٔ قهرمان حال و سطوت سلطان
وقت بر آید آنرا تاثیری دیگر و ذوقی دیگرست و با وجود آن حق همانست که مکاشفان
سر حقیقت و متوطنان مقام تمکین که قوت مزاجیه علم و حال ایشان باعتدال حقیقی
رسیده است و مهیمن و رقیب احوال و مقامات گشته قرار داده اند از شیخ ما غوث الثقلین
شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه منقول است که مریدی از مریدان او
دعوی کرد که من خدا را بچشم سری بینم این حکایت چون بحضرت وی رسید منع کرد
و زجر نمود تا باز ازین مقوله دم نزند و اینچنین نگوید گفتند منع و زجر و نصیحت بالی دیگر
ست سوال از آنست که وی درین دعوی محق است یا مبطل فرمود محق است
او بدریافت خود راست میگوید ولیکن او را در اطلاع بحقیقت حال اشتباه شده
و سر کار در نیافته وی حقیقت را بچشم بصیرت دیده است و از بصیرت وی روزنی
بجانب بصر وی گشاده گشته در حقیقت نظر بصر وی بر بصیرت افتاده گمان برده
که مگر بصر می بیند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ این کلمه
از آن حضرت گفتنی بود و حاضران را صعقه و صیحه افتادن
و دیوانه شدن و راه صحرا گرفتن سخن که از حقیقت بر آید وی را
این تاثیرست و حکایت ادعائی همان حال دارد که یقرؤن
الْقُرْآنَ وَلَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ **وصل** بار دیگر
سر رشته سخن از دست رفت و از مقصود دور افتادم اگرچه
در حقیقت نزدیک بمقصود آمده بلکه در عین مقصود افتاده ام
اگر نظر باصطلاح اهل صناعت تصنیف و اتساق کلام از دست دگر رو

که عنان اختیار بدست نیست اینجا رفته بودیم که عقل را بمعرفت اسرار ایمان و
احوال آخرت و عجایب ملک و ملکوت الهی و حقیقت اوامر و نواهی وی
جاتشانه و عظم برهانه بی تعلیم شرع و وحی آسمانی راهی نیست پس راه را
آنست که عقل را تابع نقل گردانند و اعتماد بر عقل نکنند و بمعارضت و حجت
پیش نیایند و بنده باشند و انقیاد و تسلیم نمایند و زبان تازه کردن باقرار
تو به نه انگیختن علت از کار ثقه و بدرستی و راستی که این صفت در مذهب
اهل سنت و جماعت پیداست که مصدوق الذین هم علی ما انا علیه
واصحابی و فرقهٔ ناجیه که بقول حضرت الا واحده منهم مستثنی و ممتاز
گشته است ایشانند و تمامه ایمه دین و مشایخ طریقت که مشهوراند و ذکر ایشان
بر صفحات روزگار مسطور است برین مذهب بوده اند و برین اعتقاد رفته
و در کتب مشایخ انجا که بیان اعتقاد خود می نمایند همین اعتقاد است و
هیچ یکی از ارباب بدعت و اهل هوا بمقام قرب نرسیده و محل انعکاس
نور ولایت نگشته است مشایخ گفته اند که وجود ظلمت بدعت عملا و اعتقادا
مانع ظهور نور هدایت و ولایت است تا دل از لوث بدعت پاک
نگردد و محلی تجلیه سنت نشود سر حقیقت انکشاف نپذیرد و نور یقین بدل در نیاید
جمال شاهد سر آن نقاب انگاه بگشاید که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا
و صلی کمان نبرند که طریقهٔ تصوف مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است
وصوفیه فرقهٔ دیگراند و راسی این فرقهٔ ناجیه حاشا و کلا خاصه و خلاصه این
ملت اقوم محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن مقتبسان انوار سنت و مکاشفان
سر حقیقت اند و در سلوک طریقت اتباع عملا و حالا و اختیار عزیمت ظاهرا و باطنا
و تحقیق معنی صدق و اخلاص و معرفت مکائد نفس و دقائق ورع و تهذیب اخلاق

۲۱

و تصفیهٔ باطن هیچکس از ایشان پیشی نکرده و آنچه ایشانرا از اعمال و اخلاق و احوال و مقامات
و مواجید و اذواق و نکات و اشارات و سایر کمالات دست داده هیچ فرقهٔ
دیگر را نداده شیخ جلال الدین سیوطی که از اعاظم علمای متاخرین حدیث است در
عقائد خود مینویسد و نعتقد ان طریق الجنید و صحبه طریق مقوّم و در
تخصیص طریق جنید و اصحاب وی اشارت بمقصود کرده است چه طریق جنید و
اصحاب وی یعنی امثال و اقران وی طریقهٔ جامعه است که در وی تعظیم و تحکیم
کتاب و سنت و تقدیم ظاهر بر باطن و جمع بین الشریعة و الحقیقة بر وجه اتم و
اکمل است و در طریقهٔ ایشان تهاون در رعایت ظاهر احکام و ترک رعایت
فتوای شریعت قطعاً نیست منقولست که وی قدس سره فرموده است که بنای
طریقت ما بر کتاب و سنت است و هرچه مخالف کتاب و سنت است و خارج از آن
مردود و باطل است و نیز فرموده است که اگر در ذکر و نماز و تلاوت قرآن ذوق و
حضور و خشیت و خشوع دست داد پس امیدواری فتح باب هست و الا بدانکه طریق
مسدود است و نیز فرموده است من لم یسمع الحدیث و یجالس الفقهاء و
یاخذ ادبه عن المتادبین افسد من اتبعه قل هذه سبیلی ادعوا
الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی الآیه و نیز مشایخ فرموده اند که کل حقیقة
ردّتها شریعة فهی زندقة و از بعضی ازین طایفه بسبب غلبهٔ حال و سکر محبت کلمات
و اشارات صادر شده که بفهم اهل ظاهر در نیاید و بعضی اعمال و حرکات بوجود آمده که
مخالف ظاهر فتوای شریعت باشد و آنرا شطحیات مشایخ و هفوات ایشان خوانند و
منهمات و موهمات نیز گویند کلمات مثل انا الحق و سبحانی و لیس فی جبتی سوی الله و انا هو و
هو انا و مانند آن و افعال مثل تمزیق جامه و خرق ثیاب و القای دراهم در آب و القای نفس در
مهالک و امثال آن و منشأ صدور این کلمات و افعال طفح سکر و غلبهٔ حال و فقدان ضبط و اختیار

وقسمی دیگرست از اوضاع وآداب واصطلاحات ومستحسنات مخصوص این طایفه
مثل بنای ربط والباس خرقه واجرای مقراض وکیفیات ذکر واتخاذ خلوات
واجتماع سماع ومانند آن وایشان را درانجا اجتهادات واستنباطات ست
همچنانکه علما فقه را واین از ابواب علم است که سخن درانجا از صحت اجتهاد وشرایط
آن وتحقیق سنت وبدعت رود واین قسم داخل احوال نیست وصوفی وفقیه درانجا
برابرست وهر دو مطالب بوجود اصل وصحت دلیل اند ولیکن قسم اول از غلبات
احوال ست وانچه ازین طایفه در حالت سکر وغلبه حال صادر گردد قولا وفعلا
طریق اسلم درانجا تسلیم ست وترک مبادرت بانکار واعتراض با عدم جواز تقلید
صحت اتباع دران وایشان خود نیز مریدان را بمتابعت واقتدا بایشان این امور
وصیت نمیفرمودند بلکه بازمیداشتند ومنع میکردند اتباع واقتدا در احکام شریعت
وقواعد طریقت رود که اساس آن بر علم ست نه در جزئیات اذواق ومواجید
که بنای آن بر حال ست وبالجمله مردم در غلبه احوال مشایخ وشطحیات ایشان سه فرقه
اند اول فقهای صرف وعلمای ظاهر که براه رد وانکار روند وتسلیم آن ننمایند
واهل آنرا معذور ندارند وباز درمیان این فقها دو گروه اند گروهی بحسب اتباع وحکم
نفس الامر منکر باشند ودر ظاهر وباطن حکم بطلان ورقم فساد بران کشند واهل آنرا
بجهل وجنون نسبت کنند ومنشا این انکار ازین جماعت بی مناسبتی ویا تشرب وجمود طبع وخرابی
باطن ست ... حرمان از برکات وخوف سوء خاتمت بود وگروهی دیگر از
فقها در ظاهر بقصد زجر عوام وسد ذرایع انکار کنند ودر اظهار رد وانکار با طایفه
اول شریک باشند ولیکن دل را با زبان موافق نسازند ودر باطن منکر نباشند و
این هر دو گروه در حق مشایخ براه تقصیر وتفریط رفته اند علی تفاوت بینهما فرقه
ثانی براه غلو وافراط روند واعتقاد کنند که هرچه ایشان کرده اند حق است

۲۲

۲۳

اگرچه خلاف شریعت باشد بلکه شریعت همانست که ایشان کرده اند و گویند
حاشا و کلا از ایشان خلاف شریعت سر زند و نزد این فرقه اقوال علما و
روایات فقه را اعتباری نباشد و این از صحبت مشایخ و اعتقاد پیران خیال کنند
اگرچه بعضی از ایشان بتکلف و چرب زبانی و مصلحت وقت اظهار انقیاد و فقه و شریعت
نمایند ولیکن سیمای وقت و ناصیه حال دلالت کند که مضمر باطن و مکنون سینه
همانست و این طائفه را جهله صوفیه خوانند چنانچه فرقه اول را متقشفه فقها گویند
و اگرچه فرقه اولی در جمود و بلادت بیشترند ولیکن قدم این فرقه ثانی
در جهل و ضلالت پیشتر است همین مقدار فرقست که فرقه اولی بی عرفانند و
طائفه ثانی بی ایمان اول در مقام معرفت نه در آمده اند و ثانی از دائره اسلام
بدر افتاده اند زیرا که منکر ظاهر شریعت و حکم علم است و وی در آن مبعد
ست و بالجمله هر دو طائفه براه افراط و تفریط افتاده اند و طریق اسلم که مرکز دایره
اعتدال و توسط است تسلیم است چنانچه گفته اند اسلم تسلم و حاصل معنی تسلیم
بدان رود که بدانند که منشا این امور حال صحیح و نسبت درست و نیت صادق
است ولیکن بغلبه حال و استیلای وجد قدم ثبات از جای در رفته و عنان ضبط
و اختیار از دست رفته بحدی که صورت این فعل قبیح شرعی وی از نظر اعتبار سقوط
پذیرفت و نظر بر صرف معنی و روح عمل که حضور و اخلاص است مقتصر آمد و قدم از
وسط طریق لغزید و اگر این حالت را در عالم ظاهر مثالی طلبند چنان حالت غضب
و فرح است علی حسب تفاوت درجاتها و مراتبها که چگونه مرد عاقل
را بجنباند و از اختیار بیرون آرد و بخود دگر کرده اند اگرچه آن حصه
اختیار که مبدا افعال است باقیست ولیکن سخن در زلت و
ثبات و غالب و مغلوب بودن غلبه وجد و حال را اعتبار قیاس نتوان کرد

۲۴

و این جز در مقام سکر و تلوین و بدایت حال نباشد اما ارباب صحو و تمکین که بمرتبهٔ نهایت
رسیده و در مقام استقامت و اعتدال حقیقی متمکن گشته اند ظاهر ایشان با باطن
برابر است و فرق ایشان با جمع مساوی بر ایشان مستی حال را حکم نباشد و افراط
و تفریط را مجال نه و با قطع نظر از بدایت و نهایت بعضی ازین طایفه را اطوار و
احوال عارض شود که از مقام ثبات و اختیار بیرون آرد یکی را مستی از صفای
عمل و زکای نفس برخیزد و دیگری را از نور ذکر و صفای قلب و یکی دیگر را از سلطان
مشاهده و جلای روح بر هر تقدیر این حال صحیح است و نسبت درست و لیکن
این قول و فعل که از طفح و غلبهٔ آن صدور یافته صحیح نیست و مشروع و محل اقتدا و
اتباع نه اگر گویند که چون قول و فعل نامشروع و غیر قابل اقتدا و اتباع دارند
لاجرم از باب طاعت و هدایت نبود بلکه از قبیل معصیت و ضلالت باشد
فماذا بعد الحق الا الضلال پس این اعتقاد عین انکار و تنقیص مشایخ باشد
اگرچه در مرتبه کمتر از انکار فرقهٔ اول بود جوابش آنست که صدور امری در غلبهٔ
حال بطریق عصیان و قصد مخالفت امر و نهی نیست و بمیل طبیعت و هوای نفس و
علت جهل و داعیهٔ هوا نه بدلیل آنچه متیقن معلوم شده است از تقوی و ورع و
اخذ عزیمت و اتباع و کمال علم و عمل و دیانت صاحب آن بلکه مقرون بصدق
نیت و حسن قصد در قهر نفس و قطع اسباب و اسقاط اغیار و استیلای محبت و
غلبهٔ شوق است و اینها همه احوال صحیحه و مقاصد حسنه است بلکه گویند صاحب
حال در حالت غلبهٔ اصطلام و استهلاک در غلبات حال و سطوات وجد حکم
مجنون دارد که قلم تکلیف از وی مرفوع است و اگر این امور را نسبت بصاحب
حال معصیت و قبیح و نامشروع ندارند شاید که در طور اهل باطن که تابع صرف معنی
افتاده اند گنجایش داشته باشد و لیکن چون حکم شریعت عام است و

گرداند الکشف الحجب

وعمومات شرعیه باختلاف افراد واشخاص مختلف نگردد وبخصوصیت حال کسی مخصوص
نشود وحسن وقبح فعل بامر ونهی شارع ست نه بکیفیت صدور واعتبار حال فاعل
لاجرم ذات این فعل وصورت این حرکت بصفت عدم مشروعیت موصوف بود
وازدایره حکم وفتوای علم بیرون پس درحقیقت قبح وانکار راجع بذات فعل گردد
نه بفاعل وبسا باشد که اصل فعل خطا ومعصیت بود وفاعل را خاطی وعاصی نخوانند علما
گفته اند که اکل شجره از آدم صفی معصیت بود اما اورا علیه الصلوة والسلام عاصی
خواندن از ادب نبود وقوله تعالی وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ونفر بود وکان من العاصین
والغاوین بلکه درمقام اعتذار ازوی میفرماید فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وتحقیقت
غلبه حال نیز سبب نسیان وعدم وجود عزم ست پس مرجع ومآل هفوات مشایخ حکم
زلات انبیا صلوات الله علیهم اجمعین پیدا کرد با اختصاص عصمت بحضرات انبیا
چنانچه مبهمات ایشان را بمتشابهات قرآن تشبیه میکنند والله اعلم وصل این لفظ
که هفوات مشایخ حکم زلات انبیا دارد برسبیل تشبیه وتمثیل والحاق ناقص بکامل گفتیم
والا هیچکس را با حضرات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم مشارکت در احوال
ومقامات قرب نبود اگرچه بحکم آنکه ولایت سایه نبوت ست آنچه از صفات شخص ست
درسایه پیدا گردد ولیکن با وجود آن فرع با اصل کجا ماند وتابع با متبوع برابر نبود
وهرچه اولیا را از کمالات حاصل شود بمتابعت انبیا شود ومشایخ فرموده اند
قدس الله اسرارهم که ارواح مومنان اقتباس انوار از ارواح اولیا
کنند وارواح اولیا از ارواح انبیا وارواح انبیا از روح خاتم و
خاتم از ذات اقدس تعالی شانه حضرت غوث الثقلین فرموده اند
که با اولیا حدیث بود وبا انبیا کلام وانبیا را وحی ست واولیا را
الهام ووحی کلام الهی ست که باوی روح اوست که او را روح الامین

وی مخصوص باو نیست بانبیاء دیگر نیز واقع شده از ابن عباس در خبر تابوت سکینه آمده که گفت در وی طشتی بود که شسته شده بود در وی قلوب انبیا

گویند مشابه خاتم که بر کتاب کنند ولهذا تصدیق وی واجب و رد وی کفر بود
والهام حدیث الهی است که قابل وی نور یقین و سکینه است که در قلب صحیح
ولی نهاده اند پس کلام در ظاهر و باطن است و حدیث در باطن و تکذیب و انکار
کلام کفر و موجب خرابی ظاهر و باطن و انکار حدیث سبب خرابی باطن بود نعوذ
بالله من ذلک و باتفاق متکلمین و محققین صوفیه هیچ ولی بمرتبهٔ نبی نرسد و آنچه مشهور
است که الولایة افضل من النبوة بعد از تحقیق آنکه مصدر این
کلام کیست اگر مراد بوی افضلیت ولی است از نبی پس این سخن مردود
و باطل و مخالف مذهب اهل حق است و اگر اشارتی دیگر و تاویلی دیگر دارد
صحیح است و مخالفت بحق ندارد و اکنون در بیان زلات انبیا دم نتوانیم زد
و بحقیقت آن نتوانیم رسید که چیست و از کجاست اینقدر مفهوم شود که معنی زلت لغزیدن
پای است در رفتار مثلا یکی براه راست میرود و مقصدش راست و قصدش
درست ناگاه بعلت طریان نوعی از غفلت و عدم احتیاط پایش بلغزید
افتاد یا نیفتاد این را در متعارف اهل لغت زلت گویند از اینجا کیفیت زلت
معنوی را قیاس توان کرد و تخییل و تخمین نمود اما منشأ و انبعاث این لغزش
و زوال سکر و احتیاط از حضرات انبیا که احوال ایشان از مرتبهٔ قیاس
عقول ما بالاتر است چیست و از کجاست حقیقت آن بفهم در نیاید آنچه این
طائفه از قواعد بیان کرده اند اینست که حصهٔ شیطان و کلیات صفات نفس
و ظلمات طبیعت از ایشان یعنی از انبیا صلوات الله علیهم منتفی و معدوم
است چنانکه حدیث شق صدر شریف دلیل اینست الا بعضی از خصایص
احکام نفس و جبلت بنعت لطافت و نورانیت نگاه داشته اند تا
ظهور اثر آن صفت سبب نزول وحی و ترتیب وضع احکام شرعیه

٢٦

ودرکش شرف اتباع کرده که اِنّمَا اُنَسّی لِاَسُنّ کذا فی العوارف

وهم صاحب عوارف قدس سره سوال خلیل الرحمن را علیه الصلوٰة رَبِّ

اَرِنی کَیفَ تُحیِی المَوتٰی وطلب کلیم الله را علیه السلام رَبِّ

اَرِنی اَنظُر اِلَیکَ از غلبه حال وانبساط وبساط قرب داشته است

وگفته که امثال این سوال در حضرت عزت وانبساط در مقام قرب جز بغلبه حال

نباشد والله اعلم انتهی مگر سرور انبیا وسید اصفیا ومهتر عارفان صلی الله علیه وسلم

که هیچ غلبه را هیچ مستی را که گرد سراپرده استقامتش راه نیست که مَا زَاغَ

البَصَرُ وَمَا طَغیٰ هرگز ازین باب سوال نکرد واگر کرد اشارت بمقصود اجمالی

کرد که سراسر ادبست فرمود اللّهم اَرِنَا حَقَائِقَ الاَشیَاء کَمَا هِیَ مضمون

این سوال در نظر تحقیق عین معنی ارنی است زیراکه حقیقت الحقائق همان وجود

حق است بلکه زیادت بر انست که رویت کنه ماهیت طلب داشته است

وگفته حقائق الاشیاء کما هی این جهت سعت حوصله وکمال استعداد وقابلیت

اوست که مخصوص جوهر شریف اوست صلی الله علیه وسلم هیچکس را دران بلکه قرب

آن باوی همسری نیست

موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات

تو عین ذات می نگری در تبسمی

عجایب سخنی گفته است در نعت آنحضرت بالاتر

ازین سخن هیچکس نگفته رحمه الله قائله وذکر حقائق بصیغه جمع که گفت حقائق الاشیاء

ونگفت حقیقة الاشیاء نیز رعایت ادب وکتمان سر است تا سخن سربسته آید

وراز در پرده ماند یا اشارتست بمطالعه وحدت وکثرت معا که اکمل مراتب معرفت

وشهود است عنایت دیگر بنگر که اَرِنَا فرموده اَرِنی نا غرباء امت را نیز

ازان نصیبه باشد اینجا همان معنی ظهور میکند که در آخرت

دیگران نعره نفسی نفسی زنند ووی همین امتی امتی گوید

٢٧

افهام خلایق در کمالات انبیا علیهم السلام حیران و انبیا همه در ذات وی
صلی الله علیه وسلم کمالات انبیای دیگر محدود و معین ست اما اینجا تعین و تحدید نگنجد
وخیال وقیاس را بدرک کمال وی راه نبود اصمعی را که از علمای لغت ست از معنی
حدیث انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة وفی
روایة مائة مرة پرسیدند که حقیقت این غین چیست و مراد بآن چه گفت ان
سألت عن غیر قلب رسول الله وغینه لقلته گفت ای سائل اگر از قلب دیگر وغین
دیگر غیر قلب سید کائنات وغین وی می پرسیدی بگفتمی آنچه میدانستم اما اینجا که
تعین ست از غین دم نتوانم زد این عجز و اعتراف بجهل ونادانی از اصمعی عین علم و
معرفت ست چنانکه گفته اند که لا ادری نصف العلم جای دیگر اگر نصف علم ست اینجا
تمام علم خواهد بود نصف در انجاست که ادراک ممکن ست وعلم بدان میسر شود و
لیکن اعتراف بجهل و سلوک طریقه انصاف علمی دیگر ست اما اینجا که ادراک ممکن
وشوق بنیت علم درین مقام جز اعتراف بجهل ونارسائی نباشد اینجا دعوی علم جهل
ست و دریافت جهل عین علم اگرچه علمای حدیث بقدر علم واندازه دانش و
معرفت خود چیزی گفته وگوهر معنی در رشته قیاس وتخمین سفته اند اما انصاف انست
که سر کار از چشم اغیار مستور ست وجمال حقیقت این حال بدیده عقل نامنظور بعضی
گویند که این غین پرده رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابست کثرت و
اهتمام مهام دین وملت بمقدار طرفة العین فترتی وغفلتی بر دیده شهود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم می نشست ودر همان آن لطیف باشتغال بذکر وظهور نور وحدت
اضمحلال می پذیرفت وآنحضرت از ظهور آن این حالت وعروض فترت استغفار
میکرد که حسنات الابرار سیئات المقربین وبعضی گویند که این پرده
غین از جهت غم امت وخوف خاتمت ایشان بود و استغفار هم از برای

است وآمرزیده شدن ایشانست رحمهم الله فائده وقال بعض الصوفیة هذا عین الانوار
لاعین الاغیار انچه درین پرده مشهود او می شد اگر بتمامه عارفان مکشوف شود
طاقت نیارند وسینها کنند و فریاد زنند که حقیقت رابی پرده می بینیم روزی جبرئیل
امین درحضرت وی گفت که نهایت درجات قرب من درحضرت صمدیت عز و
علا که زیاده بران هرگز نبوده است آن بود که میان من و پروردگار هفتاد هزار
پرده از نور بود ولیکن آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در هر لحظه و هر آن پرده از
نور جلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر ازان بر طرف میشد و توقف در
مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد و این عین ترقیست
در درجات قرب و مشاهده تجلیات و این حالت نه مخصوص این نشات است
تا ابدالآبدین حال همبرین منوال خواهد بود زیرا که تجلیات حق را نهایت نیست
پس غین اینجا عین مشاهده آمد و پرده نشستن یعنی پرده برداشتن شد و معلوم
شد که مراد ازان لله سبعین الف حجاب من نور که در حدیث دیگر واقع شده
است مراد تکثیر و نیست نه حصر و تحدید الا انکه مقام جبرئیل ازین نگذرد
و بحکم وما منا الا له مقام معلوم تجاوز و ترقی او ازین حد صورت
نه بندد و اگر یکسر موی برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را دائم ترقی در ترقیست و مشاهدات او در رنگ تجلیات حق
نهایتی ندارد من الازل الی الابد و بعضی از شراح حدیث در بیان کیفیت این
غین دو وجه گفته اند وجه اول انکه حدوث این غین بر عین
بصیرت نبوی صلی الله علیه وسلم مثل انطباق جفن
بر باصره همچنانکه بهم بر امدن پلکهای دیده بر باصره اگرچه ظاهراً
در صورت نقصان نماید و مانع از ابصار آید که کمال باصره در انست

ولیکن موجب تکمیل و تصقیل حدقهٔ عین و حفظ اوست از غبار و دخان و آنچه وی را حزر کند کذلک تا دیدهٔ دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم با ثارت او خنهٔ انفاس اغیار و هیجان غبار کثرت و آثار کدورت نگیرد و مرآت بصیرتش زنگ نپذیرد و ورود این غین و فرو هشتن این پرده موجب وقایه و سبب حفظ و تصقیل وی ازین غبار و کدورت آمد پس اگرچه بنظر وهم بصورت نقصان در آید ولیکن در حقیقت کمال است یا تتمهٔ کمال و با وجود آن استغفار میکرد و معذرت میخواست از کمال محبت و شوق طلعت تا یکچشم زدن از جمال محبوب محجوب نباشد

یکچشم زدن غافل ازان ماه نباشم ٭ ترسم که نگاهی کند آگاه نباشم ٭ وجه ثانی آنکه روح اقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مقام ترقی و شوق وصول برفیق اعلی و الحاق بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب می شد و شک نیست که حرکت روح و نهضت قلب اسرع و اتم است از حرکت نفس پس تا جار نفس در عروج و ولوج بمقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب جدا می افتاد و موجب انقطاع علاقه که سبب بقای هیئت عنصری است میگشت پس حکمت بالغهٔ الهی و رحمت و عاطفت نا متناهی وی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای بقای عنصر شریفش میکرد ورود این غین و فرو هشتن این پرده را سبب ابطای حرکت قلب شریف وی کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و بعالم قدس لحوق نپذیرد و علاقه منقطع نگردد و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم از ابطای حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و حرص وی بر تکمیل و ارشاد است استغفار میکند و اعتذار میخواهد و این دو وجه از افادات و کلمات شیخ الوقت شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره که طیبی آنرا در شرح

مشکات نقل کرده در نزاکت وجه اول و نفاست وجه ثانی سخن نیست اما باوجود آن مرا سخن اصمعی از همه خوشتر آید و باوجود ادب و اجلال شان قلب مصطفوی که حقیقت حال آنرا جز خدا کسی نداند قریب تر نماید هر کسی هر آنچه گوید بر حد و اندازه معرفت و قیاس خود گوید چون مقام او از همه بالاتر است هر که از مقام وی خبر دهد و از حقیقت حال وی که با خدا دارد کشف کند گویا که تاویل متشابهات کرده باشد بیچاره اصمعی با وجود آنکه گرفتار لفظ است عجب پی بمعنی برد و این فهم مگر او را از برکت تتبع لغت عرب که لغت سید کائنات است حاصل شده بود و آب و هوای آن زمین تاثیر کرده و اصل این نور را از تاثیر قرب زمان نبوت چنانچه امام علی حکیم ترمذی میگوید که من آنچه در جوانی از انوار و آثار می یافتم در وقت پیری با وجود ازدیاد علم و عمل و مجاهده نیافتم و در معرفت سبب آن حیران بودم در سر من فرو خواندند که کمال حال جوانی بجهت قرب زمانی بحضرت سید کائنات بود صلی الله علیه و سلم تعالی الله چون قرب زمان را این خاصیت است عین آن زمان را چه اثر خواهد بود که پرتو از جمال حقیقت بر افتاده بود و آفتاب یقین بر سمت الراس رسیده از ینجا تفضیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنهم لازم آید بر هر که بعد از ایشان آمده و لهذا در قوت القلوب میفرماید که بیک نظر که بر جمال مصطفی افتد صلی الله علیه و سلم و یکساعت مجالستی که در حضرتش نمایند چیزی نماید و کار گشاید که دیگر انرا تجلیات و ار بعینات نگشاید و نه نماید و باوجود آن چندین آیات و احادیث در فضل غربای امت و خاصگان حضرت که بعد از زمان وی صلی الله علیه و سلم بیایند ورود یافته است گمان شود که مقصود همین ایشانند و اولیای امت را صحبت معنوی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائمی است

٣١

و استضائت انوار و استفاضت آثار مستمر و باقی و تمامی متوجهان آن جناب
و غریبان آن کوی را نصیبه از آن نور خواهد بود بلکه ذرات موجودات
و کافه مخلوقات را از انوار وجود و رحمت عام او نصیبی است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ و اگر ایشان قدر نعمت نشناسند و کافر نعمتی نمایند
چه توان کرد شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ❊ که اگر خار و گر
گل همه پرورده تست ❊ نا امید نباید بود که حقیقت محمدی را ادوار است مثل دوران
فلکی تا وضع هر دوره نسبت بکه نشیند و نظر کوکبی از کواکب صفات
و کمالاتش بکه افتد و بر روی که تابد تا نور کمال از ناصیه حالش ظهور یابد
و معنی عزت اسلام در جوهر ذاتش پیدا گردد و غالبا تمامی این دوره بر
صد سال بود که یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة من یجدد امر دینها
اکنون این مائة حادی عشر است تا سکه این دولت بنام کیست مردی باید که
اعجاز حقیقت بر دست وی باشد تا نفوس عامه اهل این روزگار را که حقیقت
را لهو و لعب خیال کرده اند و هزل را با جد آمیخته اند اعجاز و قوت تصرف
چنان در هم کشد که مجال نفس بر ایشان تنگ آید حتی إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ
مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ سه روی زمین زنبیر کی منکران عشق را
محتاج کشتی و شوری دگر شد کجاست نوح و صل لا اله الا الله باز کجا افتادم
و از کجا سر کشیدم سخن در آن بود که هفوات مشایخ علت آن طفح حال و غلبه
سکر است و احتمال صحیح و نسبت درست و لیکن آن قول و فعل که از غلبه حال سر زده و
صادر شده محل اقتدا و قابل اتباع نیست و ایشان در صدور آن معذور اند و همچنان اند
که گویا اختیار ندارند و مثالی چند از اقوال و افعال بطریق کلیه و اجمال ذکر کرده شد

۳۲

اکنون اگر بعضی جزئیات آنرا بتفصیل ذکر کنیم دور نباشد ولیکن تعرض باقوال در حوصله
وقت نمی گنجد که آن از باب رموز و اشارات فنا و توحید است قیل و قال در اینجا
مناسب حال نباشد حکایتی چند از جنس افعال مذکور میشود شاید که در مقصود کفایت کند
مثلا آورده اند که شبلی را قدس سره پسری فوت شده بود مادرش بی طاقتی
کرد و براه جزع و فزع رفت و موی سر برید وی نیز ریش را نوره زد و بنشست
اهل بغداد بر وی بهم برآمدند و بیزار شدند و هیچ کس در مصیبت پسر بر سر وی بتعزیت
نیامد یکی از یاران وی پرسید که آخر اینچه حرکت بود که تو کردی و چرا کردی گفت
موافقة لاهلی گفتند حقیقت حال بیان کن با اینها تسلی نمیشود و بموافقت اهل و عیال
از اینها نتوان کرد گفت پس اگر تحقیق می پرسی حقیقت آنست که خبری بمن رسیده
است که هر که دیگری را تذکیر حق کند و خود غافل باشد محل لعنت و مستحق بعد گردد و از
نظر رحمت حق بیفتد من نخواستم که مردم بتعزیت پیش من بیایند و بحرف بی چاره
رسم و عادت ترجیع کنند و تذکیر نمایند و دلهای ایشان از حق غافل و محجوب باشد
و مستحق لعن شوند و باعث بر آن و تقریب آن من باشم پس لحیه خود را فدا کردم و خلق
خدا را از ورطه هلاک و ضرر باز داشتم اکنون ببین که این چه صدق نیت و چه تدقیق
نظر است و چه قدر تعظیم ذکر الهی و شفقت و رحمت بر خلق اوست و اینها همه احوال سنیه
و مقامات علیه است ولیکن صدور این فعل که حلق لحیه است باین نیت در شرع جائز
نباشد و از هیچ عاقلی این کار نیاید و ببین که انصاف و تعلیم و عمل و تقوی و ریاضت
در چه مرتبه است و با وجود غلبه این نیت و این حال از وی این فعل صادر شد با چه مقدار
غلبه و بی اختیاری و مستی زور آورده باشد و الا قاعده آنست که نیت در مباحات
و مستحبات رود نه در محرمات و مکروهات جای آنست که ویرا درین حالت حکم
مجانین دهند و الله اعلم شبلی امام اهل وجد و سرگروه ارباب سکر و حال بود

دیگر برابر وی قیاس نتوان کرد چندان در غلبهٔ حال از خود غایب و مستغرق
و فرو رفته بود که آورده اند موبهای حواجب و اشفار را می چید و بعضی اوقات
پوست و گوشت خود را با زنبور میگرفت تا مگر بعلت تألم لحظهٔ بخود باز آید
و افاقتش دست دهد اهل زمان وی او را دیوانه میگفتند و مجنون میخواندند
و حال آنکه وی اعقل اهل زمان خود بود که اکیس الناس ازهدهم
فی الدنیا صد هزار عقل فدای این دیوانگی باد ع دیوانه کنی هر دو
جهانش بخشی * دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند * آورده اند که روزی وی
قدس سره نزد ابوبکر مجاهد که یکی از علمای عصر خود بود آمد ابوبکر را چون
نظر بر وی افتاد برخاست و در میان دو چشم وی بوسه داد و بتعظیم هر چه
تمامتر در پهلوی خودش بنشاند جماعت از فقها که در گرد ابوبکر بودند گفتند
تو این را با شبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است او را مجنون میخوانند
ابوبکر گفت من نکردم الا آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدم امشب در
خواب می بینم که شبلی قدس سره در حضرت رسالت در آمد آنحضرت بدیدن
وی برخاست و در میان دو چشم وی بوسه داد و در پهلوی خود بنشاند پرسیدم
یا رسول الله این را با شبلی میکنی وی بچه چیز مستحق این اکرام و تعظیم شد فرمود
وی بعد از هر نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم
الآیه بعد از آن درود بر من میفرستد و هم از شبلی می آرند که روزی
بخاطرش انداختند که تو بخیلی عهد کرد که هر چه امروز از فتوح برسد باول فقیری
که پیشش آید بدهد پنجاه دینار بر وی آمد بگرفت و برآمد گذرش بر فقیر ضریر افتاد
که پیش مزینی نشسته است و حلق رأس میکند شبلی آن صره او را داد او گفت مرا این حاجت
نیست با این مزین ده که خدمت میکند شبلی گفت که درین صره دنانیر است آن فقیر

سهر برآورد و نگاه بجانب شبلی کرد و گفت که ما نگفتیم که تو بخیلی پس ونا بپرش
مزین بنهاد و مزین گفت که ما را عهد است که خدمت فقرا با جرت نکنیم پس شبلی قدس
سره آن صره را برگرفت و در دجله انداخت و گفت ما اعزک احد الا اذله الله اینجا علما
ظاهر گویند که وی اسراف کرد که صره را در دریا انداخت اما توان دانست که وی
چه کرده است و جنبش حال وی از کجا بوده است والله اعلم بار دیگر شبلی قدس سره
جامهٔ نو پوشیده بود و آن جامه را چاک کرده گفتند که علم حکم میکند که جامهٔ نو را پاره
سازند و ضائع کنند گفت علم حکم میکند که اسپان را پی زنند و ذبح کنند اشارت بقصهٔ
سلیمان بن داود علیهما السلام کرد که مجلای اسپان میگرفت تا آفتاب بغروب
رفت و وقت نماز عصر بگذشت پس بمکافات این تقصیر و قصد اعتذار اسپان را
پی میکرد و کردن میزد چنانچه قرآن مجید از وی خبر میدهد فطفق مسحا بالسوق و
الاعناق و بعضی مسح سوق و اعناق را بر ظاهر حمل کرده اند یعنی دست بر ساق و گردن
اسپان فرومی آورد و سر میداد والله اعلم و اکثر آنچه از ارباب احوال از امثال
این حکایات که نقل کرده اند در باب ریاضت نفس و قمع هوای وی و تحقیق مقام
توحید و توکل قطع نظر از وسائط و اسباب است امام عبدالله یافعی رحمة الله علیه در نشر المحاسن
از ابو حمزهٔ خراسانی قدس سره نقل میکند که وی گفته است که در راه حج رفتم ناگاه در
چاهی افتادم نفس من با من منازعت برآمد که فریاد کن تا کسی بشنود و از چاهت
برآورد گفتم لا والله هرگز فریاد نکنم و استعانت بغیر حق ننمایم و تا وی تعالی بقدرت خود
از بیرون پردهٔ اسباب مرا ازین چاه بر نیارد نه برآیم ناگاه دو مرد بر سر چاه رسیدند و با یکدیگر مصلحت
کردند که این چاه بر سر راه واقع شده است روی او را بپوشیم تا کسی در وی نیفتد سر چاه را
پوشیدند و نشانش را گم ساختند در اثنای آنکه سر چاه را می پوشیدند قصد کردم
که فریاد کنم و از حال خود آن پوشندگان چاه را آگاه گردانم باز با خود گفتم که

عهدی که با پروردگار تعالی کردم بهر گزشکنم صبر کردم بعد از ایشان جماعتی دیگر
رسیدند و سر چاه را بگشادند این بار نیز خواستم که فریاد کنم باز گفتم پروردگار من
با من قریبتر است از ایشان هم اگر اعلم وی اکتفا کنم بهست ساعتی خاموش ماندم
ناگاه شیری پیدا شد و پایهای خود را در چاه آویخت گویا اشارت بمن میکند و
میگوید تا بپایش متعلق شوم چون وجود آن از مجرای عادت بیرون بود دانستم
که از جانب حق است پس بپایش در گرفتم و بر آمدم هاتف آواز داد که یا ابا حمزة
الیس هذا احسن نجیناک من التلف بالتلف و از ذو النون مصری
قدس سره می آرند که بقریه رسید چون شب در آمد اهل قریه را دید که اضطرابی
میکنند و درهای بندند و در کنجها میخزند پرسید که حال چیست و چرا چنین می کنند
و از چه می ترسند گفتند درینجا عادت که چون شب شود شیری از بادیه
در آید و هر کرا در یابد هلاک کند این همه خوف و هراس ها از وست ذو النون
را نیز بحکم بشریت هراسی در دل افتاد خواست تا بموافقت اهل قریه کنجی در رود باز
با خود گفت که فاعل حقیقی حق است فعل فعل اوست و ارادت ارادت وی شیر باری
کیست که از وی ترسند لا تتحرک ذرة الا باذن الله توکل بر خدا کرد و بیرون قریه
در انجا که شیر می آمد رفت و بنشست و شب آنجا گذرانید علما گویند که درینجا القا نفس و
ایقاع اوست در خطر و این در شرع جائز نباشد و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة جواب
آن میگویند که اینها در حق عموم خلق است که دیده بصیرت ایشان از مشاهده حق و
فعل وی محجوبست اما ارباب توحید و توکل را که اسباب و وسائط از نظر همت ایشان ساقط
گشته و بعین الیقین معلوم و مکشوف شده است که بی ارادت وی و فعل وی تعالی چیزی
واقع نشود در کنج خانه خزیدن و در بادیه نشستن یکیست یدرککم الموت
و لو کنتم فی بروج مشیدة والله اعلم و از شیخ ابو الحسین نوری قدس الله سره

در قصه محنت غلام خلیل که نامش احمد بن غالب بود بطایفه صوفیه براه انکار میرفت و بکفر و زندقه نسبت میکرد و می آرند که چون خلیفه امر بگرفتن فقرا کرد و بکشتن جماعت که نوری قدس سره در ایشان بود فرمان داد تا سیاف آمد و بایستاد که تیغ بر کشد و از همه بنیاد قتل نهد شیخ از همه پیشتر دوید و بتواجد در آمده بود و سیاف بایستاد و تا گردنها زند سیاف گفت آخر چه خواهی که از همه پیشتر خود را بکشتن میدهی فرمود و در سلوک این طریق روش من ایثار بود و اکنون یکساعت حیات که مانده است خواهم که آنرا نیز ایثار برادران کنم سیاف بشنیدن این کلمه حیران بایستاد و خبر بخلیفه رسانیدند خلیفه بقاضی حکم کرد و تا تفتیش این حال نماید و تحقیق کند که ایشان چه طایفه اند و چه مذهب دارند قاضی از نوری سوالها کرد و در عبادات و طهارات و صلوة نوری قدس سره همه سوالهای او را جوابهای شافی داد و گفت که اما بعد هذا فاعلم ان لله عبادا یسمعون بالله وینطقون بالله ویردون بالله ویصدرون بالله و یاکلون بالله ویلبسون بالله قاضی چون هیبت کلام نوری در دل یافت گریهای سخت کرد و نزد خلیفه رفت و گفت اگر این جماعت زنادقه اند پس برروی زمین یک مسلمان پیدا نخواهد شد شعر
کافران ره عشقیم اگر انصافست ٭ صد مسلمان تو ای خواجه و یکتا فرما ٭
پس همه را خلاص کردند و عذر خواستند آنجا میگویند که این تواجد نوری و مبادرت وی نزد سیاف اعانت وی بر قتل نفس است و آن بفتوای شرع جایز نباشد زیرا که اعانت بر قتل نفس تصرف در ملک غیر کردنست چه وجود آدمی از آن خود نیست از آن حق است او را حد که بقای خود یا فنای خود خواهد او را واقف بر حد ادب باید بود و از این جهت است که هلاک نفس و اعانت بر قتل وی بفتوای شرع جایز نیست و بتقریری که کرده شد خود آن لازم آمد که ادب عبودیت نیز همین باشد و لیکن خداوند که آن حال و مستی که

ویرا دریجا دست داد از کجا بود و وی در انوقت در کدام شهر بود و کدام محل بود و نوری قدس سره از

ائمه ایشانست و از اقران جنید است و از ارباب سکر و وجد و حال است و قصه

بحضرت جنید رسانیدند که سه روز بر نوری گذشته است که طعام نخورده است

و خواب نکرده الله الله میگوید و تواجد میکند پرسید حال نماز های وی چیست گفتند نماز

میکند همان قدر از وقت که در وی نماز بگذارد هشیار است چون از نماز فارغ گردد

باز هم بر سر مستی خود رود فرمود الحمد لله که محفوظ است و حال صحیح دارد و میگویند که جنید

رضی الله عنه در واقعه محنت غلام خلیل درمیان فقها رفت و بمذهب ابو ثور درآمد و باین حیله

خود را از شر آن از خدا بیخبران خلاص کرد و دیگر نوری تا بود بیادی در مقام ناز و عتاب

بود و میگفت تو درمیان فقها و عقلا رفتی درمیان ما دیوانگان و بلا آشنایان نه درآ

و سخن این راه مگو والله اعلم و نیز از یکی از ارباب احوال که در طبقه مشایخ جنید بوده رحمة

الله علیهم می آرند که شبی او را حاجت غسل بود و هوا در غایت سرد بود و بدنش

در غایت ضعف نفس گرانی و سستی نمود پس برغم نفس هم بآن ژنده که در بر

داشت در حوض آب که تمام یخ بسته بود افتاد چنین آورده اند که آن ژنده که بروی بود در غایت

گرانی بود و مبالغه گفته اند یا بحقیقت والله اعلم که یک شتر بار بود و دیگر وی آن ژنده را خشک

نکرد و هم در وی جای نشست و بخواب میرفت تا بعد از مدتهای مدید هم بر بدن او

خشک شد اینها میگویند که این تعذیب نفس است و یک اعتراض این وارد

که باری این نوع ژنده باین گرانی پوشیدن از کجا آمده است و از دیگری می آرند

که پای برهنه بیخ میرفت و اگر خاری بپایش میخلید بیرون نمی آورد و پیش چشمش بدر و آمد

هم بآن نمد و تصوفی که در بر داشت پاک میکرد و با رفتار رفتن با پایش آماسیده

بپرسش میرفت و کارش بهلاک انجامید و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال

نفسش شهوت طعامی مخصوص داشت راضی نشد که نفس را از ان طعام بهره

۳۸

٣٩

وقضای شهوت آن کند و آزو یکری می آرند که کرسنه بود بعد از چند روز دانه انکور یا برک سبزی بر زمین افتاده یافت نفسش بحکم اضطرار آن دانه را یا آن برک را از زمین برداشت و در دهن افکند دیکروی بمکافات این کار نفس را تا دو سه سال در بوته ریاضت میکداخت و باتش کرسنکی میسوخت و امثال این حرکات و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدات بسیار منقول است و ایشان را در انجا قصد ریاضت نفس و تحقیق حال و رسیدن بلند او ست و اینهمه را ارباب معالجت نفس میدارند و مقرر است که علاج بضد باشد و طبیعت نفس چنان واقع است که تا کار بر وی اینچنین سخت نکنند و تنک نکیرند وی بمرتبه اعتدال نرسد و اکر معامله با نفس برخصت کنند بدایره حق نیاید و اکر معامله بعزیمت کنند برخصت آید مثل مشهور است که برای مرک کیرند تا رحمت اختیار کند و فقها میکویند که درینجا تعذیب نفس و تحریم حلال و تجاوز از حد اعتدال است و آن بحکم نص قرآن و احادیث ممنوع است قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ نزول این آیت کریمه در انجاست که جمعی از صحابه نزد پیغمبر آمدند صلی الله علیه وسلم و کفتند یا رسول الله میخواهیم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره کیریم و سر بصحرا نهیم و آواره شویم این فرمان آمد که لا تحرموا الطیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا احادیث در باب رفق و مدارات نفس بسیار است جواب آنست که احادیث همچنانکه در باب رفق و مدارات نفس وارد است در باب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف عنان وی از لذات و شهوات نیز واقع شده است و اصحاب رسول الله را صلی الله علیه وسلم ریاضات و مجاهدات و تحمل شدائد و مکابدات و تجرع مرارات فقر و فاقه و جوع و عطش

چندان بود که هیچکس را مجال مشارکت و مساهمت با ایشان در آن دست نباید و ل
سیری خود در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصلا نبود و در بعضی غزوات حال ایشان
چنان تنگ بود که شکنبه شتر از جای افشردند تا قطره چندی از وی میچکید و می ترمیکردند
منع از تجرد و انفراد و مباینت در انوقت از برای تاکید اجماع و اتفاق بر جهاد و تاسیس
بنای اسلام بود که مطلب اصلی در آن زمان آن بود و بتحقیق صحابه رضوان الله علیهم
بمشاهده جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم و کمال ایمان و قوت یقین و ارتفاع حجاب و
زوال ارتیاب مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذا طلع الصباح
فاطفی المصباح و باوجود آن منقولست که شربتی نزد عمر خطاب رضی الله عنه آوردند
تناول نکرد و گفت ترسم که از اینها باشم که اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا
در شان ایشان است و احوال فقر و شدت اصحاب صفه که لفظا و معنی مستند و متمسک طائفه
صوفیه اند خود معلوم است که چه بوده است و قصه ابولبابه انصاری را خود حکونی که بجهت
تصحیح توبه و اعتذار از جنایتی که از وی در حق خدا و رسول خدا در قصه بنی النضیر بوقوع
آمده بود خود را باسطوانه مسجد نبوی صلی الله علیه وسلم بربسته ترک طعام و شراب
کرده بود و بغلبه جوع و عطش کور و کر شده و عهد کرده که تا رسول خدا آمده نه گشاید
خود نگشاید از اینجا نزدم رسول خدا فرمودند من چکار کنم اگر وی اول نزد
من آمدی برای وی استغفار کردمی و از پروردگار آمرزش خواستمی و چون
وی خود را بدرگاه خدا بربست هیچ مگر خدا بندد و برا بگشاید من نتوانم گشاد بعد
از ده دوازده روز و الله اعلم قرآن بقبول توبه ابولبابه نازل شد پس آن
حضرت بیامد و بند وی را بگشاد اکنون این بربستن ابولبابه خود را باسطوانه مسجد
و ترک طعام و شراب کردن و درآمدن در معرض هلاک چه بود و شریعت بود ولی در پس
توبه و ندامت و عزم است فقط اینها داخل توبه بنیت اگر تغذیب نفس و تشدید

۴۰

۴۱

وتمهید وی در مقام مجاهده و ریاضت حرام و منهی عنه است چرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را ازان منع نفرمود و بازنداشت این نبود مگر غلبه حال و سکر و وجد و صحابه را رضوان الله
علیهم نیز غلبات حال بود و مستیها بود آخر تواجد و رقص بلال در مسجد نزد نزول آیه و الله
یهدی من یشاء و منع عمر بن الخطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حدیبیه و عدم
سکر و استنان عائشه صدیقه از ان حضرت در نزول قرآن بطهارت ذیل و برائت
حال وی رضی الله عنها در قضیه افک و قول معاذ بن جبل نزد جریان ذکر و باکه وی رحمت
امت هر این امت را خدا وندا معاذ را و اهل معاذ را ازین رحمت فراموش مکن و قول او
در وقت طریان اغما و سکرات موت اخنق خنقک فو عزتک لتعلم انی احبک این همه از مستی
وجد و غلبه حال بود والله اعلم وصل از بعضی از مشائخ طریقت که سالکان طریق توحید و
توکل بوده اند آمده است که بی توشه و بی رفیق در بادیها و بیابانها که غالب در انجا خطر جان
و خوف هلاک باشد در آمده اند و حائر و هائم گشته و فقها را با ایشان نزاع است که چرا چنین
کنند و اسبابی که حکیم مطلق خلق فرموده است ترک دهند و نفس را در تهلکه بیندازند این همه
خلاف سنت است جواب ازین سخن آنست که اسبابی که حق سبحانه و تعالی بحکم جریان
عادت خلق فرموده است و مسببات را با وی ربط داده و وابسته گردانیده است
سه قسم است قسمی ازان یقینی است که ارتباط فعل و توقف آن بروی ضروریست
و سقوط آن و تجاوز ازان از محالات عادی و هیچ یکی را ترک آن ممکن و میسر نه و ترک
آن موجب اثم است چنانچه لقمه برداشتن و در دهان نهادن و خائیدن و فرو بردن و
ترک این اسباب داخل توکل نیست بلکه جهل و سفه است مگر آنکه حق تعالی در باب یکی خرق عادت
کند و بطریق معجزه و کرامت اسقاط آن نماید قسم دوم اسباب ظنیه است که غالب بحکم عرف و
جریان عادت آنرا مدخلیتی و سببیتی هست ولیکن این قسم باختلاف طبایع و اعتیاد و ریاضت و
تفاوت قوی و همم افراد انسانی مختلف گردد مثلا یکی باشد که بقوت طبیعت و صرف همت

تا سه روز یا پنج روز یا زیادت بران طاقت جوع تواند آورد و یکی دیگر باعتیاد و ریاضت خود را
بران آورده که ده روز او را حاجت طعام نشود و گرسنگی کار نکند و اگر شود بخوردن
برگهای درخت و گیاهای جنگل و امثال آن دفع گرسنگی کند یا امتلاء و حشتناکی باطن
بنور یقین و غذای روحانی و غلبه عشق و محبت الهی از یکی مشائخ طریقت پرسیدند که
ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و با حصول ایمان بارادت
حق و تقدیر وی ارزاق و آجال را و یقین بآنکه سبب حقیقی حیات و بقای بنیه قدرت باری تعالی
است نه طعام و شراب پس اگر یکی اعتیاد تحمل جوع ده روز کرده باشد و وی مسافت ده
روز را بی توشه سیر کند چرا آثم گردد و تارک واجب شود و قیاس حال وی با سائر ناس که در
تحمل جوع و عطش یک روز عاجز آیند درست نباشد و از مشائخ طریقت بصحت رسیده است
که ایشان را بریاضت و اعتیاد طی اربعین بتدریج و ترتیب در مدتی معین حاصل شده
پس سالکان که بمرتبه توکل و یقین رسیده اند و ریاضت و مجاهده کرده و ایشان را مشاهده
توحید دست داده در حق ایشان وجوب رعایت این اسباب و علل ساقط باشد والله اعلم
از بزرگی می آرند که او را با درگاه خداوندی عهد بود که تا ده روز یا زیاده ازان چنانچه در نقل
آمده است بی طعام و شراب بسر برد اتفاقا در سفری از اسفار تا ده روز گرسنگی بسر برد بعد از ده
روز بر زمین افتاد و عاجز شد و پای رفتن بسته شد و قوت سیر نماند دست بمناجات برآورد و
گفت بار خدایا ده روز رفت و طاقت گرسنگی نماند حکم چیست فرمان آمد که تو قوت خواهی یا تو
گفت مقصود اصلی توئی گفت که بدان راه توانم رفت گفت ما قوت توایم تو غم مخور و یکروی تا مدتی
که خدا خواسته بود بی طعام بسر می برد و بغلبه قوت روحانی و تقویت و تایید ربانی سیر میکرد و قسم
ثالث اسباب وهمیه است که مجرد وهم حاکم است که اگر مباشرت این اسباب نکنم هلاک شوم چنانچه
گوید که اگر امروز تهیه اسباب فردا نکنم فردا چه حال شود و چه گونه بسر برم این مجرد وهم است
و اتباع و رعایت این اسباب منافی توکل است مگر در جای که غالب فقدان باشد این [illegible]

۴۲

باسباب عادی پیدا شود و حکم آن معلوم شد مثلا اجتناب از درآمدن در بادیه که وجود سبع در انجا بحکم
عرف و عادت غالبست از اسباب عادیه است و در بیابانی که هرگز کسی در انجا وجود سبع ندیده الا در مکر مجرد
توهم و احتمال آنکه شاید برخلاف عادت وجود وی اتفاق افتد و هلاک کند این حکم
وهم است و منافی حقیقت توکل است همچنین خواب در سیلاب و مکانی که بحکم عادت
محل جریان سیل است ظنی و در جای که سیل اصلا نمی آید ولیکن در نفس الامر امکان
عقلی دارد که شاید پیدا شود وهمی است هذا هو القول الفصل وعليه
التعويل والله يقول الحق وهو يهدى السبيل و بالجمله توقف و تسلیم در اقوال
و افعال ارباب احوال که صادقان راه و متوجهان درگاه اند و علم و تقوی و دیانت ایشان
معلوم شده است اسلم است و خوض در ان باب بر رد و انکار بی مصلحت و ضرورت محل
خوف و خطر است اسلم تسلیم اولی مرتبه در حق این طائفه سوا است لا لک و لا علیک و اگر توفیق
رفیق شود و بر سر کار اطلاع بخشند و از احوال و مواجید ایشان در باطن پیدا شود آن باب
دیگر و سعادتی دیگر است تا نصیب کیست باری تو اعتقاد و ایمان از دست مده قال سید الطائفه ۴۳
جنید البغدادی رضی الله عنه الایمان بطریقتنا هذه من الولایة توسط و اعتدال اصل و راس
هر کمالست والله الموفق **ابیات لمولفه** ای که از کش مکش قال و مقال * نیست
حالت ارباب کمال * نشنیده زکسان جز خبری * هیچ نا یافته در خود اثری * قابل کار نه
معذوری * یا خود از کوشش آن بس دوری * باش کین راه گذاری دگر است * هر کسی قابل
کاری دگر است * لیکن اندر پی انکار مرو * از جهان منکر این کار مرو * منکر حالت درویشانه
کوشش و شورش عشق ایشانه * که درین ره چه طلبها دارند * زین طلبها چه تعبها دارند *
زین طلب کز خدا یافته اند * این همه بهر چه بشتافته اند * در طلب این همه جانبازی چیست
حال و اسباب فنا سازی چیست * گشت اگر نیست قیاس تو کجاست * عقل کو درک خواست
کجاست * باری ار نیست ترا وجد و حالی * معتقد باش و بیار ایمانی و صل اکنون اگر نقل از کلام مشایخ بیاریم

موافق ومقوی انچه ذکر کردیم مناسب باشد تا طالب را شکی وریبی در حق نماند و در کتب تصوف که
صحت آن مجمع علیه طرفین و متفق علیه فریقین است تصریح بدان موجود است ولیکن ما از کتاب
قواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة والحقیقة تصنیف الشیخ الامام الهمام قدوة المتاخرین حجة المتقدمین
صاحب الطریق القویم والداعی بخلق الله الی الصراط المستقیم الامام العالم العامل القیم المعدل
الفاروق شهاب الحق والحقیقة والشرع والدین ابی العباس احمد المغربی البرنسی عرف بزروق که از
اکابر علمای وقت واعاظم مشائخ مغرب ومسلم جمیع مشائخ دیار عرب بود رحمه الله تعالی علیه
رحمة واسعة کاملة نقل کرده ایم وچون اهل حق وارباب تحقیق همه بریک کلمه اند نقل کلام از یکی
نقل از همه بود وچون عنوانات مسائل کتاب مذکور بلفظ قاعده بود ما نیز همان قاعده را نگاه
داشتیم وبالله التوفیق قاعده حکم فقه عام است یعنی شامل است تمامه خلق را از خواص وعوام محکوم اند
بدان زیراکه مقصود وی اقامت مراسم شریعت واعلای اعلام دین وملت است وبنای فقه
بر علم است ولهذا قواعد وضوابط آن کلیه است که باختلاف افراد واشخاص مختلف ومتغیر
نشود وحکم تصوف خاص است یعنی مخصوص است باهل قرب وخصوص زیراکه آن معامله است
میان پروردگار وبنده ومدار این بر ذوق وحال است واحکام آن جزئیات است که باختلاف
احوال ومواجید واذواق مختلف گردد وازینجاست که حکم فقیه وانکار وی بر صوفی جاری است وانکار
صوفی بر فقیه صحیح نه وصوفی را رجوع بفقیه ضروریست باحکام تا بدان عمل کند ودر احوال حقائق تا
مخالف شریعت نیفتد وفقیه را در احکام رجوع بصوفی نه پس تصوف بفقه محتاج است وفقه
از تصوف مستغنی اگرچه تصوف اعلی وارفع است از فقه در مرتبه ولیکن فقه اسلم واعم است در
مصلحت وازینجا گفته اند که کن فقیها صوفیا ولا تکن صوفیا فقیها یعنی اول در فقاهت و
عمل شریعت وحفظ ظاهر بده بعد ازان بمقام تصوف واتصاف بحقیقت وتصفیه باطن
عروج کن زیراکه این اکمل واتم واسلم است عملا وحالا وذوقا ولا تکن صوفیا فقیها یعنی هم از
اول تعلق بحقیقت وتوحید ومواجید باطن مکن که بعد از وی رعایت ظاهر واتباع شریعت

۴۵

استحکام نخواهد پذیرفت چنانکه فرموده اند ولا یقدم الباطن علی الظاهر ولا یکتفی
بالظاهر عن الباطن وصیت این است که مرید را باید که باطن حقیقت را بر ظاهر شریعت مقدم
ندارد تا بمذهب باطنیه نرود و باتحاد نکشد معاذ الله و بظاهر از باطن اکتفا نکند تا از اهل قشر و تقشف
نشود و بر فقاهت صرف متوقف نماند و از انوار و اسرار محروم نگردد و نیز رجوع از فقه بتصوف
بباعث طلب مزید و شوق ترقی و تعطش کمال آسانست ولیکن رجوع از تصوف بفقه بعد
از استیلای ذوق باطن و غلبه حقیقت دشوار پس اول تمسک بعروهٔ وثقای شریعت و فقاهت
کنند بعد از ان بذروه علیای حقیقت و تصوف بر آیند فقاهت مرتبه اسلام است و کلام
درجه ایمان و تصوف مقام احسان چنانچه در حدیث جبرئیل این هر سه مقام
مبین و مفصل است الاحسان ان تعبد ربك كانك تراه الحديث قال
الامام مالك رضي الله عنه من تصوف ولم يتفقه فقد تزندق ومن
تفقه ولم يتصوف فقد تفسق ومن جمع بينهما فقد تحقق بالجمله مرتبه
کمال فقه صحیح و ذوق صریح است و انفراد هر یکی از دیگری موجب انحطاط
و نقصان چنانچه علم طب بی تجربه بآن کفایت نکند و تجربه طب بی علم آن
صورت نه بندد والله اعلم قاعده تشعب اصل و تفرق آن موجب تشعب
و تذبذب فرع است لاجرم توحید وجه و تحقیق مستند باید کرد و فرع را با اصلی
که رجوع و استناد بر آن افتد مضبوط ساخت تا جدی و جهدی در کار پیدا شود
و فتح باب روی نماید چه در فقه و چه در کلام و چه در تصوف امام و متبوع و شیخ
یکی باید پس انچه گفته اند که الصوفی لا مذهب له صحیح نباشد مگر باعتبار اخذ او
و احوط از روایات مذهب واحد که التزام اتباع آن کرده است اگرچه قول جمهور
ائمه آن مذهب نباشد و جمیع ائمه طریقت و اساطین ملت تابع مذهب فقهائی بوده اند
چنانچه سید الطائفه جنید بغدادی در مذهب ابی ثور بود و شیخ عبد القادر جیلانی

در مذهب امام احمد حنبل و شبلی مالکی و جریری حنفی و محاسبی شافعی قدس اسرارهم
و رضی الله عنهم اجمعین و آنکه گفته اند که مذهب صوفی در فروع تابع اصحاب حدیث است
باعتبار آنست که از مذهب خود عمل بروایتی کنند که موافق نص حدیث باشد و آن نیز
بر تقدیری که مخالف احتیاط و مفارق ورع نیفتد و اگر جمع در مذاهب علما در بابی
ارشد و احوط نماید نیز صورت جواز دارد و لیکن تتبع رخص اصلا جایز نباشد والله اعلم
قاعده اعتبار فرع با اصل و قاعده است و اصل و قاعده کتاب و سنت است
پس هر قولیکه بود از هر قائلیکه باشد فقیه یا متکلم یا صوفی اگر موافق اصل و قاعده است قبول
نمایند و الا اگر مشاهل رد است رد کنند و اگر قابل تاویل است براه تاویل برند
و اگر تاویل پذیر نبود و اگر قائل آن در علم و دیانت کامل است تسلیم نمایند و بر تقدیر
فاوح اصل و معارض قاعده اش ندارند زیرا که فساد فاسد هم بوی راجع شود
و صلاح صالح ضرری نکند پس خلافت صوفیه حکم اهل هوا از متکلمین و متفقهه یا مطعونین
داشته باشند قول و فعل هیچ یکی از ینها مسلم و مقبول نیست بلکه رد قول ایشان
لازم و اجتناب از فعل ایشان واجبست ترک مذهب حق و توقف و تردد در
ثابت بالیقین بقولی و فعلی که از ایشان منقول و بدیشان منسوب باشد جایز
نبود کالتابین کان دنبال هر کس نتوان رفت و گوش بسخن هر کس نتوان نهاد
متبوع حقیقی شارع است و هر که غیر اوست تابع وی و حجت کتاب و سنت است
و هر چه ورای آن راجع بدان والله اعلم قاعده اشکال و ابهام اگر لازم
کلام است بحیثیتی که بی تامل و تکلف مخطور نشود و لازم آید حکمش آنست که
در قاعده سابق مذکور شد و الا اگر الزام و ایراد اشکال بتکلف و تامل
است و ظاهر کلام صحیح و واضح است اعتبار ندارد زیرا که خلو کلام از
عروض اشکال بعد از تامل و تکلف در اینجا و ایراد آن نادر و اقل

٤٨

قلیل است و اگر لزوم اشکال و عدم آن در فهم و بنا در متجاذب و تساوی اند
لاجرم بر حکم تجاوب کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و وجود اشکال در کلام
گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از اتساع جوهر معنی باشد و گاهی بعلت نسیان
اصل و اختلال مقصد بود و کثرت وجود اشکال و ایهام در کلام این طائفه بتحقیق
از قسم اول است زیرا که مقصد و مقصود ایشان در غایت نزاکت و بلندی
است هر چند که در افصاح و ایضاح آن کوشند مشکل تر و مبهم
تر گردد و نزد منکران از قسم ثانی است و هر کدام معذور است
و معتقد اگر بر حذر و تحاشی نبود نیز در خطر است امن و سلامت
در تفویض و تسلیم است والله اعلم قاعده بنای علم بر بحث
و تحقیق است و بنای حال بر تسلیم و تصدیق پس عارف اگر تکلم از حیثیت
علم کند نظر در اصول علم که کتاب و سنت و آثار سلف است لازم افتد زیرا که
اعتبار علم باصل و دلیل قوی بود و اگر تکلم از حیثیت حال آید از تسلیم بحال
بر وی چاره نیست زیرا که وصول بدان و علم بحقیقت آن جز بمثل آن حال
میسر نگردد و ممکن نباشد پس اعتبار آن بذوق و وجدان وی باشد
و علم بدان مستند باثبات صاحب حال بود و با وجود آن اتباع و اقتدا
را نشاید مگر در حق کسی که درین حال با وی یکی بود یکی از استادان
طریقت با مرید خود بسفر بود یا بنی برد الماء فان الماء البارد
یخرج الشکر من صمیم القلب ای پسرک من آب را سرد گردان بخور که خوردن آب
سرد شکر از درون دل بر آرد گفت پس در حق آن مرد یعنی سری سقطی قدس سره
چه گویی که بر کوزه آب وی آفتاب آید بر نداشت و گفت شرم دارم
که از برای حظ نفس خود کوزه بردارم فرمود وی صاحب حال است

اقتدا بوی راست نیاید والله اعلم قاعده واجد و صاحب حال چون وجد حال
وی بجایی رسد که زمام اختیار از دست رود و مالک نفس نماند معذور است و
وی در آن حالت حکم مجنون دارد در حق سقوط اعتبار افعال و عدم جریان احکام تکلیفیه
اما بر تقدیری که وجد و حال وی محقق و صحیح بود و از شائبه تکلف و اختیار مبرا و آنچه از وی
درین حالت فوت شود استدراک فائت و قضای مافات لازم گردد باعتبار وجود
کسب و اختیار در تسبب و مباشرت اسباب مثل سکران اگرچه در حالت سکر قدرت
و اختیار ندارد و لیکن چون تحصیل این حالت بارتکاب و اختیار اوست قضای فوائت
بروی واجب بخلاف مجنون اصلی و با وجود عذر و رفع مواخذه اقتدا بدان فعل جایز نباشد
و متابعت وی روا نبود مثل تواجد نوری نزد سیاف و وقوف ابوحمزه در چاه و حال
شبلی در حلق لحیه و خرق ثوب جدید و القای مال در بحر و امثال آن از ظواهر اعمال
ایشان که بغلبه وجد و حال چنانچه از عنوان آن حکایات لائح است صدور یافته و رقص و نوا
در سماع نیز ازین باب است اگر بی شائبه تکلف و مداخلت اختیار و قصد مخالفت بوجهی که صبر
و ثبات از آن ممکن نباشد صادر گردد و از حیطه ضبط و مجال حفظ خارج بود صاحب آن معذور است
و حال وی بر تقدیر تحقیق و صحت مسلم بی مبالغه در انکار و تعصب در اعتقاد و چون آن امراه
مجنونه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و از صرع و جنونی که داشت و از انکشاف
عورت و حرکات شنیعه که در آن وقت از وی صدور می یافت شکایت کرد فرمود اگر خواهی
صبر کن تا ترا بجزای این بلا و محنت بهشت برین دهند و اگر خواهی دعا کنم و از پروردگار
تعالی درخواهم که شفات دهد و ازین بلات خلاص گرداند و آن زن راضی
شد که صبر کند و به بهشت رود و پس تخییر حضرت او را در صبر بر جنون
و طلب شفا و تقریر و تسلیم وی صلی الله علیه و سلم او را در اختیار
جنون دلالت دارد بر معذوریت و عدم تقصیر وی بعید و حرکات نامرضیه در حال

والله اعلم قاعده ثبوت مرتبت و کمال موجب رفع احکام تکلیفیه و سقوط حدود و تعزیر نیست و اجرای حدود و احکام شرع مستلزم رفع خصوصیت و انکار مرتبت نه هر که بر وی حقی از حقوق شرع یا حدی از حدود و آن لازم آید اثبات حق و اقامت آن حد بر وی باید کرد و لیکن بشرط رعایت ضبط و اعتدال و تحرز و تجنب از مبالغه و افراط و تجاوز از حد و حفظ حرمت ایمانیه و عزت اسلام و انتساب وی بجناب حق و باحتیاط و احتراس تمام در اقامت حد بر آن وجهی که فرموده و امر کرده اند بی زیادت و نقصان و افراط و تفریط نیابة عن صاحب الشرع بسا کس که تجاوز و عدول از حد اعتدال در اقامت حدود و اجرای احکام بر اهل خصوص و ارباب کمال که منتسبان جناب حق و مقربان کاه الهی اند منتشر شد بحیثیتی که تلافی و علاج بعد از آن ممکن نشد و این تصرف نه جهت اقامت حق شد بلکه بجهت تجاوز از حق و ارتکاب معصیت و اقامت حد منافی تحقق خصوص و رتبه ولایت نیست مادام که بحد فسق و اصرار و ادمان نکشد لانه فانه یحب الله و رسوله و از جهت شبلی بقتل حلاج فتوی داد و جریری بعجز و اطالت سخن امر کرد و وی یعنی حلاج قدس سره گفت که مسلمانان هیچ کار مهم تر و مصلحت بزرگتر از قتل وی نیست تا حمیت دین و تنزیه ساحت آن از دعاوی زنادقه و ملاحده بجا آرند برای اقرار بر نفس و اعانت بر قتل وی والله اعلم قاعده اعتقاد کمال مطلق که بهیچ وجه نقصان را بدان راه نباشد مستلزم انکار و تنقیص است بر آنچه موجب نقصان نیست بر هیچکس اعتقاد کمال مطلق نباید کرد چه آدمی خالی از نقص بشریت نبود و عصمت مخصوص انبیاست و شرط ولایت نیست وجود خطا و معصیت بی اصرار و انهماک منافی مرتبه قرب و درجه ولایت نه از سید الطایفه جنید بغدادی رضی الله عنه پرسیدند هل یزنی العارف ساعتی سر در گریبان تامل فرو برد بعد از آن سر بر آورد و گفت و کان امر الله قدرا مقدورا

٤٩

یعنی اگر سابقهٔ ازلی و تقدیر الهی چنین رفته باشد که این معصیت از وی بوجود آید
چه چاره است آن توبه و انابت رجوع از آن خواهد کرد و چه هلاک بنده در خطا و معصیت
نیست بلکه در ترک توبه و رجوع است چنانچه از حال آدم و ابلیس بظهور می پیوندد
و شیخ ابن عطاء الله اسکندری صاحب کتاب الحکم قدس سره میفرماید که اگر فضلا
سوال ازین کردندی که لا یتعلق همة العارف بغیر الله البته جواب
دادی که لا زیرا که تعلق همت با سوی الله منافی و مناقض عنوان معرفت و ولا
است اگر همت بغیر حق متعلق شود معرفت نماند و عارف نبود و الله اعلم **قاعده**
ارتکاب حرام از برای دفع مکروه و مباحی که در وی خوف فتنه و ظن آفت باشند
بی جزم و یقین بوقوع آن جائز نباشد مثلا اگر یکی بقصد خمول و گمنامی و اسقاط نفس
از نظر خلق ارتکاب مناهی و ملاهی کند اگر حرمت آن متفق علیه علما است جائز نباشد و اگر
مختلف فیه است کار آسانست چندان حرج و دشواری ندارد و اگر متضمن مصلحت
حمیده و غرض صحیح باشد از اهل تجربه و معرفت صورت جواز دارد و آن نیز بدو شرط
یکی آنکه خلاف راجح حکم و فتوای مذهب وی که تقلید و اتباع آن میکند نباشد شرط دیگر
آنکه طرفین اختلاف قوی باشند بحیث قول غریب مذهب ضعیف محل نتوان کرد اینجا
غلات صوفیه از جای روند و نظر بر مصلحتی که مخالفت نفس اندیشیده اند مقتصر وارند و حکایات
که از بعضی ارباب احوال منقولست تمسک نمایند و لیکن محققان ایشان ازان منع کنند میگویند که
قصه لص حمام و امثال آنرا چه گوئی که آن مرد عارف دزدی کرد که باتفاق در شریعت
حرام است تا از نظر مردم ساقط کرده و از ازدحام خلق و هجوم عوام خلاص یابد قصه
لص حمام آنست که یکی از مشایخ که بزهد و صلاح مشهور وقت و مرجع اهل روزگار خود بود
چون رجوع خلق و تعظیم و اکرام ایشان نسبت بوی بسیار و بیدخواست که ایشان را از سر خود وا کند
حیله برانگیخت تا ایشان گرد وی نگردند بحمام رفت و جامهٔ شخصی بر داشت و بپوشید

۵۱

و بر سر راه آمد و بایستاد صاحب جامه چون از حمام آمد تفحص جامه نمود و جامه را در بر وی
یافت از زیر خرقه پوشیده بگرفت و بزد و اهانت کرد و تا تمامت مردم شهر شنیدند که شیخ
دزدی کرد و خوار شد همه بی اعتقاد شدند و بار دیگر گرد وی نگشتند جواب این آنست
که این برداشتن جامه و پوشیدن آن نه از قسم سرقه است که در شرع باتفاق حرام شده
حد است حقیقت سرقه اخذ مال محرز است بطریق خفیه و حمام را داخل حرز نداشته اند
غایت آن تصرف بود در ملک غیر بی اذن وی با آنکه مسامحت در جامه و مانند
آن بسیار رود و اگر یکی جامه برادر مسلمان را باعتقاد مسامحت و اعتماد بر حسن خلق
وی برداشت و بپوشید چه شد آری اولی آن بود که باذن وی صریحا یا دلالة تقید
شود پس آن فعل مکروه باشد نه حرام میگویند پس آنرا چه گویی که مریدی در حضرت
بایزید بسطامی قدس سره العزیز آمد و از صعوبت راه و بستگی کار خویش شکایت
کرد فرمود کار آسانست بیک درهم که خرج کنی همدرین ساعت بمقصد رسی جوز بخر
و در توبره بینداز و توبره را در گردنت آویز و ریش بتراش و بنزد اکابر
و معارف شهر برو و هر که از صبیان سیلی بر گردنت بزند بدست وی جوزی
بده این کار اگر کردی از آفت راه رستی و بمقصود رسیدی گفت سبحان الله
مثل من کسی این کار کند فرمود بلا این سبحان الله تو تنزیه و تقدیس نفس بود نه ذکر
و تسبیح حق برو که ترا درین درگاه بار نیست جواب این آنست که این سخن از سلطان
بایزید بسطامی بحقیقت امر نبود و وقوع نیافت این مجرد امتحان و اختبار و آزمایش
حال آن شخص بود که چه مقدار در خود اعتقاد دارد و گرد خودی تند و الا چه صورت دارد که
ایشان باین فعل امر کنند و موقوع آرند میگویند که تمامه علما شریعت اتفاق دارند که اگر یکی را لقمه
در گلو بند شود و آب حاضر نبود و کار به مرگ کشد و بهلاک انجامد روا باشد که بجرعه خمر که آن
لقمه فرو رود با آنکه حرمت خمر مجمع علیه است و بر گناه بسبب حفظ حیات و بناگه فانی است ارتکاب محرم جائز باشد

بجهت تحصیل اخلاص طاعت و قرب مولی تعالی که سبب حیات ابدیست چرا درست
نبود جوابش انست که قیاس این مسئله با مسئله عوض لقمه درست نباید چه ترک تجرع خمر درینجا عطش حصل
حیات رود که مبنا و مدار وجود و بقاء موقوف علیه تحصیل جمیع کمالات و اعانت بر
قتل نفس لازم آید که باتفاق در شرع حرام است و جاه و شهرت حرام شرعی نیست
و بوجود وی زیادتی کمال رود و آن نیز متیقن نیست و آن افعال و حرکات که
محققین ملامتیه کنند دیگر ست آنجا ارتکاب محرم و مکروه شرعی نیست خلاصه
ستر عباد است و اظهار بعضی عادیات که بصورت نقص در نظر آید و پیش از اطلاع
بحقیقت حال از امثال و عادات نماید و باید که قصد و نیت ملامتی فرار و احتراس از
نفس بود نه ستر حال از خلق چه در ستر از خلق و قصد اخفا رویت خلق و تعظیم ایشان
است باز همان لازم آمد که از ان میگریخت و تحقیقت حصول این حال صوفی
راست که در اصطلاح مشهور اکمل و اتم از ملامتیه است و نظر وی از خلق بالکلیه
سقوط پذیرفته فعلاً و ترکاً و وجوداً و عدماً قال الشیخ ابو العباس المرسی رضی الله عنه
من اراد الظهور فهو عبد الظهور ومن اراد الخفاء فهو عبد الخفاء
وعبد الله سواء علیه اظهر او اخفی والله اعلم قاعده مقصود موافقت حق
است نه مخالفت نفس اگر نفس با حق موافق افتد و هوا تابع شرع گردد اتم
و اکمل است حتی یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بدانست قال عمر بن
عبد العزیز اذا وافق النفس الحق فذلك شهد بالزبد گفت اگر هوای
نفس موافق حق گردد این حالت مشابهت شهد با مسکه و شیر با شکر دارد که بهم آمیزد
مثلاً اگر یکی را مادر و پدر بخوردن حلوا امر کنند و از نان جوین نهی نمایند او را این حلوا
تناول کردن و لذت گرفتن بهتر و نافع تر آید از نان جوین خوردن و ترک لذت از ان
قومی دیگر در مخالفت نفس متضاد است وی چندان مبالغه کنند و اغراق نمایند که در

که در ضمن مطاوی آن مخالفت حق لازم آید و بسبب فوت چندین طاعات و عبادات گردد
و بعضی از سنن و نوافل که نفس بآن الفت گرفته و اعتیاد کرده باشند نیز ترک دهند اگرچه
این نیز در باب علاج نفس نافع افتد و اثری داشته باشد لیکن سلوک این طریق
تهییج و اثارت باطل کند و صاحبش را براه عکس مقصود برده و طریق مشایخ شاذلیه آنست
که هدایت طالبان و تربیت مریدان بر موافقت طبع و بملاحظه رفق و راحت ایشان کنند
و علی الفور بتغییر و تبدیل از حالت سابق اخراج شان نکنند و تشدید در مجاهده و ریاضت نفرمایند
و از اوراد و اشغال بدانچه ملائم طبیعت و موافق مزاج طالب افتد دلالت نمایند و مشغول
سازند و برفق و راحت و تدریج و آسانی بمنزل مقصود رسانند و ایشان میفرمایند که هر
که سیر وی درین راه بموافقت طبع و مشاکلت وی افتد وصول وی بدرگاه قرب اسهل
و اقرب آید و هر که بر خلاف حرکت طبعی رود بر اندازه بعد وی از حیز طبعی طبیعت بیش
بطء وصولش و دورتر افتد شیخ ابن عطاء الله اسکندری صاحب کتاب حکم در تاج
العروس میگوید که لا تأخذ من الاذکار الا ما یعینک القوی النفسانیة علیه بمحبة قطب
الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی که امام و منتهای سلسله شاذلیه است میفرماید که الشیخ من دلك علی راحتك
و در بیان معنی این حدیث که یسّروا و لا تعسّروا فرموده اند یعنی دلوهم علی الله و لا تدلوهم علی
غیره فان من دلك علی الدنیا فقد غشك و من دلك علی العمل فقد
اتعبك و من دلك علی الله فقد نصحك فرمود هر که ترا بدنیا رهنمونی کرد خیانت کرد و در
حق تو و هر که ترا بشدت مجاهده و ریاضت خواند در تعب و رنج انداخت و آنکه بخدا راه نمود
بحقیقت ناصح و خیرخواه تو او است والله اعلم قاعده همچنان که رعایت معنی در لفظ لازم
است و قالب لفظ بی روح معنی صحیح و معتبر نه کذلک مراعات لفظ بجهت تحصیل معنی در ذهن
و توضیح و تبیین آن بفهم سامع واجب و متحتم است اول تصحیح معنی و ضبط و ربط آن در دل
باید نمود و بعد از ان صیانت لسان و حفظ وی در ادای آن باید کرد تا بیان مقصود لفظا و معنی

٥٣

قوله یسروا یعنی آسان کنید و دشوار نکنید ۱۲

تبیین پیدا کردن ۱۲ م

تمام افتد و از اشکال و ابهام خالی آید و الا بی ضبط معنی ضلالت لازم آید و بی صیانت
لفظ اضلال روی نماید و بسیار باشد که محقق کامل بعلت قصور لفظ و عبارت از ادای
معنی مقصود و کشف حقیقت بوجه سلیم از اشتباه و ابهام در ورطهٔ اختلاف افتد و نزد ظاهر
بینان و عبارت پرستان بکفر و بدعت و فسق منسوب گردد و اکثر آنچه مر این طائفه را خصوصا
متأخرین ایشان را واقع شود از این قبیل باشد و گاهی لزوم ضرر از رهگذر عموم اشخاص
و واقعات نیز آید حتی که یک حقیقت و یک معنی از مردی معتبر و مقبول افتد و از دیگری
منکر و مردود و هم از یک شخص در وقتی مستحسن و در وقتی دیگر قبیح با اتحاد لفظ و معنی و همچنانکه
حکم باختلاف حال متکلم اختلاف پذیرد بتفاوت حال سامع نیز معتبر است حدثوا
الناس بما یعرفون اتریدون ان یکذب الله و رسوله و از جنید
قدس سره پرسیدند که چند کس پیش تو بیایند و از یک مسئله سؤال کنند تو هر کدام را جوابی
دیگر گویی این چیست آخر حکم در یک مسئله یکی باشد فرمود الجواب علی قدر السائل
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم
قاعدهٔ اقتصار نظر بصرف حقیقت محل توجه طریقت و حقیقت سبب وقوع قوم در
طامات و شطحیات و موجب ورود اعتراض و توجه انکار بر ایشان بواضع شریعت
و لسان علم پس واجب است احتیاط در قول تا احتراز از غیر کتاب و سنت کند و تحفظ در الفاظ تا بیان
مقصود بغیر وجه واضح ننماید و الا منکر که مستفید باصل و وجه واضح بود معذور باشد
و محل عتاب و ملامت نشود و ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه میفرماید که بسیار باشد که
نکته از کلام قوم در دل من افتد و مدتی بر آن بگذرد هر چند که آن نکته باقتضای حسن و لطافتی که دارد بزبان
حال فریاد زند که مرا قبول کن قبول نکنم مگر بدو شاهد عدل که کتاب و سنت است
و صوفی که معامله با خلق بر وجه مامور مشروع نکند و صرف وجه بصرف حقیقت نماید و نظر
ملاحظه و اعتبار سنت الهی و شریعت ندی که به بندگان خود وضع کرده و امر فرموده است

55

است نیفکند البته از تطرق غلط در اعمال یا شطح در احوال یا ایهام و اشکال در اقوال ایمن نباشد یا خود هلاک کرده و یا دیگری را هلاک کند یا هر دو این حال پیش آید قال بعض العارفین من عامل الحق بالحقیقة والخلق بالشریعة فهو صدیق ومن عامل الحق بالشریعة والخلق بالحقیقة فهو زندیق ومن عامل الحق بالشریعة والخلق بالشریعة فهو مومن سنی والله اعلم قاعده

توقف در محل اشکال و اشتباه که دلیلی یقینی در انجا نبود محمود است و در مقام یقین که دلیل آن قاطع و واضح است مذموم و مدار و مبنای این طریق بر حسن ظن و ترجیح دلیل اوست هر چند که مخالف و معارض داشته باشد تا گفته اند که اخراج هزار کافر از کفر بشبهه اسلام در سنت نه اخراج یکمومن از ایمان بشبهه کفر و در حقیقت بنای عدم تکفیر اهل قبله همین نکته است و قومی دیگر بران رفته که جزم بانچه مودای اجتهاد و مقتضای دلیل ظاهر است از قبول و انکار واجب و لازم است غایت کار تفویض امر باطن است بامر الهی و ازینجاست اختلاف مردم در جماعت از صوفیه که از ایشان شطحیات و موهمات فعلا و قولا سر بر زده فرقه براه انکار رفته و قومی در مقام توقف ایستاده و در نظر حقیقت و انصاف هر دو گروه بمقتضای انچه ایشان را روی نموده و بر ایشان ظاهر شده است براه اولی و احوط میروند یکی از مشایخ طریقت را پرسیدند که ما تقول فی ابن العربی یعنی در باب شیخ محی الدین بن عربی که مردم چندین نزاع و اختلاف دارند تو کوئی و چه اعتقاد داری جواب داد مواعوف بکل فن من اهل کل فن گفت وی عالم بود و ماهر بهر علم و بهر فن از اهل هر علم و هر فن گفتند ماسئلناک عن هذا ترا ازین باب نپرسیدیم در علم و مهارت و حذاقت وی کرا خلاف است سوال از وادی اعتقاد و انکار اوست در باب ایمان و اتباع و هدایت فرمود اختلف فیه من الکفر الی القطبانیة گفت پس اگر ازین وادی می پرسید در حال وی مردم را اختلافست از کفر تا قطبیت جماعتی ورا کافر دانسته و قومی دیگر قطبش خوانند

گفتند پس تو در کدام جانبی و راجح پیش تو چیست فرمود اسلم التسلیم گفت مذهب من تسلیم است
وسلامت در تسلیم و ترک غلو و افراط در انکار و اعتقاد است زیرا که در تکفیر ایشان خطر است
و در مبالغه در تعظیم ایشان نیز احتمال ضرر دارد و تا عموم ناس در اتباع مبهمات و موهمات ایشان
نیفتند و بکنه مقصود نارسیده سر از جای دیگر نه برآرند والله اعلم قاعده موجبات اخذ
و دواعی انکار بر قوم پنج چیز است اول نظر بر علو مرتبه و رفعت شان و صفوت حال و علو خطر
کمال ایشانست که چون با خلق صحبت کنند یا بادبی از آداب اخلال نمایند یا در امری از امور دین
مساهله روند یا بصفتی از صفات نقص متصف گردند اعتراض متوجه گردد و در انکار مسارعت
کنند و هر چه لطیف‌تر و پاکتر ظهور عیب و نقصان در وی بیشتر چنانچه جامهٔ سفید اگر یک نقطهٔ سیاه بروی
افتد نمایان گردد و طریق دفع این نوع آنست که بدانند که هیچ کس را کمال مطلق ثابت نیست و هر که باشد
از نقص بشریت خالی نه و عصمت مخصوص انبیاست و وقوع هفوات و زلات بلکه خطا و معصیت
نه بر وجه اصرار و ادمان منافی مرتبهٔ کمال و درجهٔ ولایت نیست چنانچه در قواعد سابق تقریر یافت
ثانی از وجوه اعتراض و انکار بر این طائفه علیه دقت علوم و لطافت اشارات ایشان
است که در فهم هر کس نه درآید و در حقیقت اشرف علوم و ادق و الطف آن علم تصوف
است که مبنای وی بر کتاب و سنت و ذوق صحیح و کشف صریح است جنید میفرماید قدس
سره که اگر زیر کبودی آسمان علمی دیگر شریفتر ازین علم می‌بود که با اصحاب خود بدان
تکلم میکنیم سعی آن میکردیم و در طلب آن میدویدیم و هر علم را آنچه بجودت طبع و قوت
عقل و معاونت قیل و قال و بحث و جدال درک توان کرد الا این علم
را اگر با وجود سلامت فطرت و صحت قریحت و جودت فهم ریاضت نفس
و تصفیهٔ باطن و تخلیهٔ سر از ماسوی الله نیز شرط است پس سبب انکار حقیقت
قصور فهم و نقصان استعداد و ضیق حوصله و فقدان معرفت و ضعف ایمان
بود و با وجود آن منکر اگر براه تورع و خوف و حذر و تحاشی و سلامت رود

بیکسو شدن ۱۲

بانکار نمودن ۱۲

رود معذور است ولیکن انصاف همان طریق توقف و تسلیم است ثالث از اسباب انکار کثرت
مدعیان و مداخلت مبطلان و متصنعان و متشبهان که صاحبان اغراض و طالبان
اعواض اند و بعلت اشتباه اگر یکی از محققان دعوی بحق کند او نیز در نظر طالب از جمله
مدعیان مبطل نماید اینجا دلیل و برهان باید تا مبطل را از محق جدا کرداند و گاه باشد که
نفس الامر دلیلی باشد ولیکن ناظر را قوت دریافت آن نبود پس درینجا نیز توقف یا
تسلیم باشد رابع خوف ضلالت عامه و وقوع در ورطه الحاد و عدم اعتبار ظواهر شرع
چنانچه از اکثر جهال و اهل بطالت مشاهده میکرد دو این حقیقت در اصل این طریقه
و ذات این علم انکار نیست بلکه بعارضه مصلحت و ملاحظه حکمت است و ذلک شیء
آخر خامس حسد و بخل و شح در اعطای حق و اعتراف بدان و قیام و ثبات بر
طریق عدل و انصاف که در نفوس آدمیان نهاده اند با تفاوت مراتب و درجات
آن و چون تعلق و توجه صوفیه بحقیقت است و ظهور حقیقت و غلبه وی مبطل و ماحی
جمیع اعتبار است لاجرم ایشان را در حالت حیات و بعد از ممات شانی مخصوص
و امتیاز خاص و حسن صیت و شهرت امر و قبول قلوب و رجوع خلائق و عزت
و غلبه است که فقها و علماء ظاهر را نیست ناچار نفوس عامه بصفت ضیق و غبطت
و حسد بر آید و در اهل کمال بتنقیص و تشنیع دخل نماید تا دلی خالی کند و ذلک
نفثة الصدور و صاحب این قسم در انکار معذور نبود بلکه محروم
و مغبون باز گردد و اهل اقسام سابق معذور اند بلکه ماجور و سبب حقیقی در بقای
حسن صیت و ذکر جمیل عباد و عرفا نه فقها و علمای ظاهر که از حلیه تصوف و تعبد
و توجه الی الله عاری و عاطل باشند اینست که فقیه منسوب و مشغوف بصفتی از صفات
نفس خود است که درک و فهم و فقه او باشد و آن باقتضای حس و حیات ظاهر فوت پذیرد
و نابود گردد و عرفا و عباد منسوب بپروردگار حی باقی و صفات اویند که از ازل

تا ابد باقیست و چگونه بمیرد آنکه نسبت او بحی لا یموت بی علت نفس درست شده باشد

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق * ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

ولهذا مجاهد فی سبیل الله که بشرف شهادت رسیده چون تحقیق کلمة الله و اعلای دین حساً و معنی کرده بهر دو قسم حیات که حسی و معنی است فائز گردد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء و چون عمل و عبادت صلحا موجب تحقیق و اعلای معنوی کلمة الله و دین وی بود مخصوص بحیات معنوی و مقتصر بران آمد و آن دوام کرامت و ذکر خیر و برکت اوست چنانچه گفته اند مصرعه

قد مات قوم و هم فی الناس احیاء * والله اعلم

قاعده

کتابهائی که علما و فقها در رد و انکار طوایف و اقوال قوم نوشته اند اگرچه در منع و تحذیر و احتراس از زور و مواقع غلط و اشتباه نفع دارد و لیکن متضمن ضرر بسیست و حصول حقیقت و انتفاع و استفاده ازان موقوفست بر رعایت چند شرط اول آنکه نظر بر احوال خود مقتصر کرده اند و آنرا باعث مؤاخذه و انکار بر نفس خود سازد و مادهٔ لقلقه و تشدق لسانی و مجلس آرائی نگرداند و باعث سالک راه که بدگانی طبیعت و جودت فطنت و سلامت قریحت و دریافت دقت کلام و نزاکت مرام و ثبات قدم در مقام صدق و تحقیق و سلوک طریق ورع و احتیاط موصوف بود بیان نکند و با مریدان ساده لوح و خالی الذهن که بصفای عقیدت بحضرات مشایخ موصوف اند و قوت تمیز سخن ندارند در میان نیارد و ورا اعتقاد و ارتباطیکه با مشایخ دارند تشویش و تفرقه نیندازد و اگر فرضاً در مقام وعظ و نصیحت احتیاج با علام و تنبیه شود در محل و اعتراض در مجرد قول کند بی تعیین قائل و در ضمن بیان تعرض بعظمت حال و جلالت شان این طائفه علیه نماید زیرا که ستر زلات ائمه و پوشیدن خطائی بزرگان از واجبات وقت و اسباب سعادت و سرمایهٔ برخورداریست و صیانت دین و حفظ حوزهٔ اسلام و مراعات شعائر

اوجب و الزم است و قائم بدین خدا اما جور و تنفر وی منصور و انصاف در حق از
واتباع نفس و هوا ممنوع و دیانتی که مصحوب بهوا باشد فاسد و تحقیقی که مشوب بغرض نفسانی
بود باطل است **شرط دوم** رسوخ اعتقاد و تحسین ظن بمشایخ و تنزیه ساحت عز و
کمال ایشان از غبار طعن و تقبیح آثار بطلان نسبت و منع صدور آن از ایشان و اخراجه
بتاویل و تطبیق بظاهر و اعتذار بوقوع آن بسکر حال و غلبهٔ وجد **شرط سوم** اعتقاد آنکه
باعث رد و انکار و مآل آن حسم ماده و سد ذریعت است تا عامهٔ خلق و مدعیان
راه اینچنین نکنند و بی تحقیق مقام صدق و تمکن حقیقت براه تقلید و متابعت ایشان نروند
که تقلید و اتباع در احکام ظواهر شرع رود نه در احوال و مواجید و اذواق و از فقها آنکه
بطائفه صوفیه براه رد و انکار رفته و تشدید و تغلیظ نموده است ابن جوزی است
که از اکابر علمای فقه و حدیث است و گفته اند که مقصود وی نیز سد ذرائع
است بدلیل تطریز و توشیح وی کتب خود را بذکر حکایات و کلمات مشایخ
و استشهاد بافعال و اقوال ایشان با وجود رد و انکار وی بر ایشان در بعضی
مواضع و در چند موضع از کتاب تلبیس ابلیس که از تصانیف مشهوره او است
گفته است و مبالغت نموده و قسم یاد کرده است که مقصود من اظهار علم
و تحقیق سنت و تنبیه و تحذیر از مواضع بدعت است نه طعن رجال و تنقیص
اهل کمال و لیکن از شدت و غلظت و خشونت کلام وی که در کتاب
مذکور کرده است ظاهر شود که انکار وی قوی و نزاع وی معنوی است
و در نظر انصاف آن کتاب در معرفت مداخل شیطان و حسم ماده بدعت
و جهالت بی نظیر است غیر آنکه خشونت الفاظ و تشدید انکار و تغلیظ طعن
و تشنیع وی موحش و مشوش است و لهذا محققان از ارباب نصیحت
از خواندن این کتاب و امثال آن منع و تحذیر کرده و بعدم خوض و وقوع در آن

وصیت فرموده اند تا بسوء ظن و تنقیص مشایخ و ارباب احوال گرفتار نگردد و همچنانکه از این
کتاب و امثال آن منع کرده اند از خوض در بعضی کتب قوم مثل فصوص و اشباه آن
که اسرار و حقایق و مواجید را صریحا بی توقف و تحاشی نوشته اند نیز نهی فرموده اند
شرط چهارم که خلاصهٔ کلام و حاصل مرام است آنست که اعتراف بقصور علم
و ضعف فهم خود کند خداوند که ایشان چه گفته اند و بچه اشارت کرده سخنان ایشان
را با ایشان گذارد و خود را و تصرف خود را از میان بردارد و انصاف آنست که
توقف و انکار بر آنست که در فهم این کس می در آید با احتمال آنکه چیزی اراده کرده باشند که
منکر نباشد پس در حقیقت انکار بر نفس خود است نه بر ایشان و بالجمله دین و شریعت واضح
است خود موافق آن رود و بدان کار کن و اگر از تو مسئلهٔ شرعی بپرسند موافق
حکم شریعت جواب گو و اگر در خصوص حال یکی از صادقان راه سخن افتد تغافل
ورز و اغماض کن و بدانکه جحود و انکار سبب بعد و حرمانست و تصدیق و اعتقاد
موجب فتح باب والله الهادی ومنه التوفیق لنیل الصواب
تمام شد نقل قواعد از کتاب قواعد الطریقة فی الجمع بین الشریعة والحقیقة و چون
عبارات این کتاب در غایت دقت و ایجاز بود اگر جهت بسط و ایضاح زیادت
کلمه یا فقره شده باشد دور نیست و لیکن نقل سخنی و حکایتی زائد بر اصل مقصود
و کلام شیخ کرده نشد الا ماشاء الله اگر توفیق یافت این معانی را در رسائل دیگر
بتقریب اقتضای وقت با ضم معانی دیگر نیز تفصیل داده آید ان شاء الله تعالی
خاتمه اکنون مجملی از اعتقاد اهل حق اشارت کرده رساله را تمام کنیم تا
مقطع کلام با مطلعش مناسب افتد و جمله فصول اعتقاد سه است اول
اعتقاد در جانب ربوبیت و مجمل آن اعتقاد تنزیه و نفی تشبیه است و اثبات
هر چه از صفات کمال بود و ایمان بحقیقت آنچه در وارد یافته از متشابهات و مشکلات

یا تفویض حقیقت مراد ازان بعلم الهی تعالی و کلمهٔ جامعه درین باب کلام امام
مالک است رحمة الله علیه در وقتیکه از معنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی سوال کردند
فرمود اَلْاِسْتِوَاءُ مَعْلُوْمٌ وَالْکَیْفُ غَیْرُ مَعْقُوْلٍ وَالْاِیْمَانُ بِهٖ وَاجِبٌ
وَالسُّؤَالُ عَنْهُ بِدْعَةٌ و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی فرموده است
که مذهب صوفیه در جمیع صفات سمعیه همین است ثانی اعتقاد درجات نبوت
و جملهٔ آن اثبات نبوت و اعتقاد عصمت انبیا علیهم السلام و تنزیه حضرات
شان و کمال ایشان است از هر علم و عمل و حال که نه لائق مرتبهٔ کمال بود
یا تفویض آنچه مشکل بود و مشتبه شود و اگر از جانب حق با ایشان عتابی و خطابی
رود یا سخن بر وجه عزت و کبریا آید و یا از ایشان بجناب کبریا سخن بر طریق
تواضع و اظهار بندگی و شکست رود ما را نشاید که دران مشارکت جوییم
و سخن جز بطریق ادب و ملاحظهٔ علو شان و حفظ مرتبهٔ ایشان گوییم خواجه
میرسد که با بندهٔ خود هر چه خواهد گوید و بنده نیز هر چه از عجز و شکست گوید
دیگری را چه مجال است که دم زند و جمل اعتقاد در حق سید کائنات صلی الله
علیه و سلم آنست که هر چه جز مرتبهٔ الوهیت است از کمالات و کرامات اثبات
کند کما قال الشاعر شعر دع ما ادعته النصاری فی نبیهم * واحکم
بما شئت مدحا فیه واحتکم * وانسب الی ذاته ما شئت من
شرف * وانسب الی قدره ما شئت من عظم * شعر مخوان او را اله
از بهر امر شرع و حفظ دین * دگر هر وصف کش میخواهی اندر مدحش املا کن *
ثالث اعتقاد درجات دار آخرت و سائر اخبار که انبیا و رسل صلوات الله
علیهم اجمعین داده اند و جملهٔ آن اعتقاد و صدق و راستی آن اخبار
است بر وجهیکه وارد شده یافته بی تغیر و تبدیل و عدم خوض در تفاصیل

اول آن که بدانچه صحیح و واضح است و جامع جمیع اعتقادات است این کلمه
آمنا بما جاء عن الله على مراد الله وبما جاء عن رسول الله على مراد
رسول الله وبما جاء من عند الكمّل الراسخين في العلم على مرادهم
اینقدر در حصول ایمان و صحت اعتقاد کافی است و این را ایمان اجمالی
خوانند و تفصیلش آنست که جدا جدا هرچه از ضروریات دین است ایمان آرند
و بگروند و تفاصیل آن در رساله که تالی این مقاله کرده بیان کنیم والله الموفق
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع

درین ایام طراوت فرجام ترزبان امتنان خالق دریا و کان و شناسای بحار سپاس جاعل زمین و آسمان میتوان شد
از اهتمام بنده سراپا خطا و نسیان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان اسکنه الله فی الجنان در عشره اول
جمادی الآخره ۱۲۹۵ هجری نسخه سفینه نشاتین مرج البحرین بگلستان انطباع آبی رسانید و شاهد طبعش بقرطاس شیرازی
عنایت نامه مصحوب محمد نهال الدین سعدی کاکوروی سررشته دار عدالت صدر الصدور بهار ضلعه فتحپور که از
اولاد امجاد مولوی شیخ محمد قاری مصنف شرح فارسی رساله شاطبی المعروف حضرت بندگی من الله خلیفه
مخدوم شیخ سعد خیرآبادی قدس الله سرهما بستند روای تکمیل یافت و کشش الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد
وآله واصحابه اجمعین الی یوم الدین

صفحه	سطر	غلط	صحیح			صحیحنامه مرج البحرین		صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢	١٠	مشرب	مشرب	١٤	٣	صدق	صدق نبی	٢٧	٨	بجبارتی	بعبارتی
٣	١٥	راتی	راهی	١٥	٥	ظلمت آباد	ظلمت آباد دیدیم	٢٨	١٠	نصف	نصف علم
٥	ابتدا	بلکه	بلکه کفر کافران	″	٦	حیرت	حسرت	٣١	٢٠	مقصود	مگر مقصود
٦	١٩	بلعاینه	علانیه	١٦	٢	نصاری	نصاری	٣٣	١٤	بیین	بیین
٥	٣	می پذیرفت	می پذیرفت	″	١٨	الا الله	الا الله	″	١٦	صدور	صدور
″	١٣	نه اثر	ونه اثر	٢٢	٨	بیشیر است	بیشتر است	٣٥	٥	دکر	دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد سید المرسلین و آله المعصومین واصحابه الطاهرین اما بعد واین چند سخن درویشانه بندهٔ کمترین ایشان محمد علی رفعت بن عتیق الله خان الحسنی الواسطی رحمه الله بالغفران این نکته چند سوده مند برای خاطر عزیز فرزند برومند میر صاحبدل سلمه الله تعالی می نگارد و آنرا هی باید شنید می نامد اگر فرصت وقت دست دهد و توفیق رفیق باشد گاه گاهی بهر شام و بگاهی ازین رساله سطری چند مطالعه دارند و نظری بامداد دل و دوربین برآن بگشایند که این برق خرمن سوز غفلت است و شمع شبستان حیرت سه چشمت نگران و دل بجو هست ٭ در دست چه شد اگر کتاب است ٭ اما ازین برق گرمی و فهمیت وازین شمع امید کافی باید که بقدر حاجت ازان برگیری و گامی از حد استعداد متجاوز نشوی سه هوشیار ای شیشه دربغلی ست ٭ یکقدم زین رهگذر فرسنگهاست ٭ مباد اشرری از خرمن در انجمن آید و شعله ازان بفانوس رسد مثنوی اگر صاحبدلی در دل گذر کن ٭ بچشم دل بروی دل گذر کن ٭ ببین دل را چه روی پاک دارد ٭ نه آن رو کان خمیر خاک دارد ٭ بیا بنشین بخلوتخانهٔ دل ٭ مقام حق بود کاشانهٔ دل ٭ دلست آئینه دار روی دلدار ٭ کجا افتد بر گل چنین کار ٭ دیگر هی باید شنید که سلطان حقیقی و جهانبان تحقیقی حاکم نفس را بامداد لشکر حواس عشره جهت اصلاح ملک دل وانتظام عالم آب و گل گماشته و آنرا بران لشکر مسلط کرده است و باهر یکی از جوارح که توابع او یند بهر چه کار فرماید بجا آرند

ان كان خيراً فخيرٌ وان كان شراً فشراً پس باید که امتثال فرمان عالیشان را موجب نتایج
نامتناهی دانسته در حفظ وحراست آن ولایت بکوشد وهریکی را از مبارزان آن لشکر
وسپاهیان آن عسکر بکاری علیحده منصوب گردانیده وبتحصیل کسب وریاضت جهدی بکار برد
که احدی از دزدان شیطانی وراهزنان نفسانی را بر حال رعایای قوای ظاهر وباطن دست
تعدی دراز نشود تا در تحصیل نقود غیر فانی خلل نگردد **مثنوی** دشمن همه وقت در کمینست *
غفلت نه شعار دوربین است * گستاخ مکن تو نفس خود را * گوساله شیر مست خود را * گر نفس
بخواهد از تو کلقند * خاکش بدهی تو لقمه چند * واندیشه کند که سوانح این ملک از روی دفاتر کراماً کاتبین
آناً فآناً میرسد وَاِنَّ عَلَیْکُمْ لَحَافِظِیْنَ کِرَاماً کَاتِبِیْنَ یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ اگر احیاناً بوفور
بادهٔ هوش ربای غفلت که نشأ ریاست است فتنه در مداخل آن راه یابد وخیانتی در خزانه امانت
پدید آید حقا که در روز جزا پیش مستوفی قضا خجالت کشد وبجرم سفرهائی در غضب سلطانی
گرفتار آید وآنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ کِتَابَهٗ بِیَمِیْنِهٖ فَیَقُوْلُ
هَاؤُمُ اقْرَؤُا کِتَابِیَهْ **قطعه** خواجه ما کار وبار خویشتن فرموده است * ما بفرمان رضای همنشین
دل داده ایم * بنگرید ای دوستان رسوائی همسایه ما * با که نزدیکی شدیم واز که دور افتاده ایم *
دیگر می باید شنید که غذای اهل ظاهر بلای اهل معنی است غذای اهل معنی بلای اهل ظاهر آنان برنج می شود
واین از برنج که دیگ دل را بر کانون آتش عشق نهند ودانه خرمن معرفت حق را دران بیندازند وآنرا از
باد دامن شوق بیدار سازند ومصالح شریعت را دران بیامیزند وسرپوش طمأنینت بران بگذارند
تا جوش آن بیرون نریزد وبوی آن تا دماغ بیهودگان نرود وپس حرارت جوع ازین طعام فرونشانند
من ذاق عرف **مثنوی** تا ساقی عشق جام جان است * این باده نصیب دوستان است *
خوش نشئه دارد این چنین می * مستان دانند قدر این می * این باده بجان خرند مستان * گر
اهل دلی تو نیز مستان * ازین نسبت که مضطر نشوند ومستغنی باشند نه برای تهیهٔ اسباب غذا که
مفتاح صبر وسکوت است بچارهٔ احتیاج دارند **فرد** دو دیده ابر وهمین جوی هم گلستان است *
هرکجا که نشینم بهار خویشتنم **دیگر می باید شنید** که دنیا گلزار است وما بلبلان زار بلبلان
چون خزان بینند از بوستان کناره گزینند بوالهوسی باین که رنگ از چمن بپرید ودل بکند نشود

فتح الرحمن

رباعی ما جمله مسافران این ره گذریم * رفعت بخدا چه سخت کوته نظریم * یاران همه آمدند و رفتند هنوز *
ما زامد و رفت خویشتن بیخبریم * دیگری میباید شنید که ظاهر آدمی پوست است و باطن آدمی
دوست اگر چشم بر ظاهر گشائی پوست بینی و اگر در باطن در آئی دوست بینی چشم دیگر بگشا تا همه دوست
بینی فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ مثنوی چشم دل را گاو فا سوی دوست * خویشتن را هم مبین جز
روی دوست * چند باشی در نقاب اعتبار * این صدف را بشکن و گوهر برآر * گر بخود بینی به بینی
پوست را * ور نه خود بینی به بینی دوست را * رباعی در خلوت دل نشسته میکن سفری *
شاید که فتد بشهر دل هم گذری * رفعت اگرت هوای جانان باشد * از دیده دل بروی دل کن
نظری * دیگری میباید شنید که دل دریائیست که آبش خون است و آزار و دی است که جوش
جیحون است دُرِّ بی بها غیر از آن در یا نمیتوان یافت اگر اهل دردی برآ و اگر سایر و در دی بگذار
مثنوی قطرهٔ دریای دل جیحون بود * این پر از آب است و آن پر خون بود * تشنهٔ محبت
خون خورد * آنکه آبش قوت شد چون خون خورد * دیگری میباید شنید توبه از عصیان آنگاه
سزاوار است که خود را از صالحان نشماری و منت بر و نگذاری قطعه ای بنده چو بندگی نکردی
از بندگیست که کار روا رد * چون او تو دگر خدا نداری * او به ز تو صد هزار دارد * و آن بر سه قسم است
اول توبهٔ مطیع و آن از فراوان دیدن طاعت است دوم توبهٔ عاصی و آن در اندک دیدن
معصیت است سوم توبهٔ عارف و آن قیمت کردن حال خود است و ادای شرط بندگی خُلِقَ
الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا دیگری میباید شنید که مسجد مقام نماز است و دل محل نیاز آن جای
خرقه پوشان است و این جای می نوشان آن جای امامت است و این جای ملامت آن
جای سجود است و این جای شهود آن جای رکوع است و این جای خضوع فرد نماز کن اگرت
در نیاز باشد دل * بی نیاز گر بود بی نماز باید بود لَا صَلٰوةَ إِلَّا بِحُضُوْرِ الْقَلْبِ ای فرزند پسند
خداوند آنست که نماز را به نیاز کنی و اگر نشود قضا کنی مثنوی زبان در ذکر و دل در فکر خانه *
چه حاصل زین نماز پنجگانه * چه شد گر مصحفم در پیش باشد * چو دل در فکر گاو میش باشد * دیگری
میباید شنید که زندگانی مایهٔ شادمانی است و گرداب پریشانی و آن بر سه نوع است
اول زندگانی بهیم است و آن راه مرگ را از خس و خار الم پاک ساختن است ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ

۲۵ این آیت در سبع [illegible] سیپاره [illegible] ترجمه [illegible] فتح الرحمن

۲۶ این آیت در سبع دوم سیپاره [illegible] انسان ضعیف ترجمه [illegible] فتح الرحمن

۲۷ نیست نماز مگر بحضور دل ۱۲

۲۸ این آیت در سبع [illegible] سیپاره [illegible] ترجمه [illegible] فتح الرحمن

دوم زندگانی امید است و آن مرکب نفس را بسفر مستعد و مشغول دارد سوم زندگانی دوستیست و آن موجب آزادی و مثمر شادی است خوش آن دلی که قطره ازین آب حیات چشیده و از خلق بریده و با حق آرمیده است و آنچه جز این است مایهٔ حیرانی و گرداب پریشانی است سه گر نباشد زندگی در بندگی همه دونست بهتر ازین بد زندگی ﴿ کسی را که ازین یکی نیست مرگ آسایش اوست و زندگی آلایش او پس هر نفسی که در یاد معمور باشد مایهٔ سرورست و لمعهٔ نور و اگر نه شعلهٔ تنور **فرد** یکدم در یاد ملک ذو الجلال ﴿ خوش بود از عمر صد و بست سال ﴿ **دیگری باید شنید** که موجب غرور دنیا دو چیز است اول شرافت نسب و آن ستوان فروشیست قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا فَاطِمَةُ لَا تَتَّكِي عَلَى أَنَّكِ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ اِعْمَلِي اِعْمَلِي دوم استیاز حسب و آن بر چهار نوع است اول غرور علم که رهبر عجب است **مثنوی** مولوی گشتی و آگه نیستی ﴿ خود کجا و از کجا و کیستی ﴿ از خود آگه چون نۀ ای بی شعور ﴿ پس نباید بر چنین علمت غرور اَلْعِلْمُ حِجَابُ اللهِ الْأَكْبَرُ در شان ایشان است دوم غرور قوت و آن شعار ستوران است **مثنوی** آدمیت مشکل است ای آدمی ﴿ چون برین زور آوری بیجا همی ﴿ آدمیت لحم و شحم و پوست نیست ﴿ آدمیت جز رضای دوست نیست ﴿ آدمیت گر بقوت می شدی ﴿ گاو خر از آدمی بهتر بدی ﴿ سوم غرور حسن که آن بیش از سایهٔ ابر نیست **مثنوی** سبزهٔ خط گلستان عذار ﴿ خوش بود اما چو گل ناپایدار ﴿ چون قرار رنگ گل جاوید نیست ﴿ پس ترا زین بوستان امید نیست ﴿ چهارم غرور دولت که خم شراب خود پرستی است و شعلهٔ شمع افروز هستی این را غرور عظیم نامند فرعون در سیل همین شراب غرق شده نمرود اندر همین آتش هلاک گشت **قطعه** کمان مبر که زر و سیم داده اند ترا ﴿ ودیعتی است که دارد بدست روزی چند ﴿ چه سود گر بشوی غره بر متاع کسی ﴿ چو موش بر در دکان روستا خرسند لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ **دیگری باید شنید** که اهل گفتگو را از کوچهٔ من و تو بمنزل او راه ندهند و اهل دل را در وادی جستجو سرگردان نکنند و پردهٔ حجاب از چشم او بردارند و تحفهٔ رضا پیش آرند يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً **مثنوی** رو در ره گوش و چشم یارانت ﴿ بیگانه از عیب ﴿ برهان مطلب که مبتلای عیب ﴿ این مدرسه نیست جای آواز ﴿ از سینه بسینه میرسد راز ﴿ پس اگر جمعیت خواهی بیش زبان بر بدگمان برود و اگر وحشت خواهی سخنی از دهان بدگمان شنو ﴿

رباعی ای شیخ مسافر ره حق طلبی ٭ تا چند نشسته بدرس عربی ٭ دیوانهٔ ما بکنگر عرش رسید ٭
از راه کمند نالهٔ نیم شبی ٭ دیگر می باید شنید که زندگانی هرچند تلخ است اما بغفلت شیرین
بود و مرگ هرچند شیرین است اما بغفلت تلخ گردد سیروا فی الارض فانظروا کیف کان
عاقبة المجرمین سه از عمر دمی میسر نمی شد ز غفلت بجهان اگر نمی شد ٭ رباعی صیاد فلک
نهاده دامی بر دوش ٭ از بهر شکار ناکسان بیهوش ٭ ای وای برین شعور و دانائی ما ٭
او در پی ما و ما بخواب خرگوش ٭ وای بر حال کسیکه زندگانی شیرین مرگ تلخ گردانید و کوزهٔ
شهد را عوض قطرهٔ زهر بخرید ای فرزند عزیز غافل آنست که بهره از تفکر ندارد تلک الامثال
نضربها للناس لعلهم یتفکرون و آن بر سه نوع است اول تفکر ممنوع و آن سه گونه است اول تفکر در کنه
ذات حق تعالی و تقدس که مثمر حیرت است لا تفکروا فی ذات الله و تفکروا فی آلاء الله سه جلال و نقابیه
هرکسی مست شراب حیرت است ٭ دوم تفکر در انجام کار و در حکم و در مصالح وی که تهمت است
اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان ورائهم
ملک یاخذ کل سفینة غصبا سوم تفکر در اسرار خلق و آن نهال خصومت است لکم دینکم
ولی دین دوم تفکر مستحب و آن نیز بر سه قسم است اول تفکر در صنایع او و آن مورث شکست
الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا دوم تفکر در عجائب و اقسام آن بینائی
بصیرت است جعل الله لکل شیء قدرا سوم تفکر در نعمای تازه و آلای بی اندازهٔ او و آن
موثر محبت است الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء
فاخرج به من الثمرات رزقا لکم سوم تفکر واجب و آن هم بر سه نوع است اول تفکر در افعال
خویش و آن موجب تعظیم عالیشان اوست انه کان ظلوما جهولا دوم تفکر در عیوب خویش
و آن مصدر شرم است ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر
منوعا سوم تفکر عرض نامهٔ اعمال و ملاحظهٔ صحیفهٔ احوال خویش و آن منتج بیم است ان الله
علیم بذات الصدور ٭ دیگر می باید شنید که مردم طول امل را تدبیر انگاشته اند
و تدبیر را به تقدیر انداخته کسری را تعمیر ایوان چه تدبیر بود و فلاطون را تقدیر فلک چه سود داشت
مثنوی بیخردان تخم عمل کاشتند ٭ آخر ازان کشت چه بر داشتند ٭ رخت عمل جست که

[illegible]

این آیت در رکوع ... سیپاره ... ترجمه ... اگرچه را اندازه ۱۲ فهم ... این آیت

در رکوع چهارم سیپاره اول واقعست ترجمه آنکه ساخت زمین را بچهار و آسمان را سقف و فرود آورد از آسمان آب پس بیرون آورد بسبب وی از انواع میوه‌ها روزی برای شما ۱۲ فتح الرحمن

این آیت در رکوع ششم سیپاره بیست و دوم واقع است ترجمه هراینه وی است ستمکار نادان ۱۲ فتح الرحمن

این آیت در رکوع ... سیپاره بیست و نهم ... ترجمه هراینه آدمی آفریده شده است ناشکیبا چون برسد به وی سختی ناشکیبا و چون برسد به وی ... بخیل ۱۲ فتح

این آیت در رکوع ... سیپاره ... ترجمه ... خدا دانا است

تا جرشوی ＊ اندی و بازمسا فرشوی ＊ ای فرزند دلبند تدبیر آنست که در رضای حق تعالی
بکوشی تا برقع خجالت نپوشی رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ دیگر می باید شنید
که آتش عشق چون در دل شعله افروزد نزدیک شد که خرمن عقل بسوزد ؎ عشق اخگر بنیاد
هوش است ＊ همراهی آن بکار هوش است ＊ پس اگر آب طانیت ریخته نشود و آتش کارروا
باشد کم دین است و هم دولت و چون آتش زبانه کشید و آبی برو نرسید خویشتن وا بیند کل آت
الْعِشْقُ نَارٌ تُوْرِيْ بِأَيِّ قَلْبٍ نَزَلَ تَصَرَّفَ وَمَلَكَ وَلَمْ يَبْقَ لَهُ رَسْمٌ وَلَا اسْمٌ إِلَّا اسْمُ
الْعِشْقِ لَا يَبْقَى إِلَّا وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ مثنوی عشق سوزان آتش و عاشق
خس است ＊ عاشقی کردن نه کار هر کس است ＊ عشق در هر دل که آتش برفروخت ＊ خاک کرد
اورا و پس خود هم بسوخت دیگر می باید شنید که محبت بر سه قسم است اول محبت دنیا
که مآل آن حسرت است مثنوی اسکندر و کیقباد و جمشید ＊ رفتند بصد هزار امید ＊ بار غم
آخرت ببر برد ＊ آنکس که بکار گاه خر مرد ＊ واین شعار دنیا داران است دوم محبت دین
که منفعت آن بهشت است رباعی رفتت بخیال آنکه عدلش خواهی ＊ در داکه کنی تما زو بدلش
خواهی ＊ آن به که گنه کنی و در روز حساب ＊ شرمنده روی به پیش فضلش خواهی ＊ واین کار
عابدان است سوم محبت الهی که مایه شادمانی است و ثمر بیغمی مثنوی این باده جام اهل
درد است ＊ این بیشه مقام شیر مرد است ＊ پروانه بعشق شمع جان داد ＊ زنهار کس نتوان
داد ＊ واین کار آزاد است لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ پس اگر بیغمی خواهی همو بیجه
بجو که بلاکش حکن نباشد تا غمناک نشوی ؎ خوشتر بجهان ز بیغمی نیست ＊ در داکه هیچ آدمی
نیست ＊ طلب ایزد همین سه درجات است وآن بی محبت صورت نه بندد و دیگر می باید شنید
که دانا را چون بحقوق ایزد توانا نظر افتد و قدری گوش شنوا و چشم بینا و دل دانا داشته
باشد بشناسد وامر و نهی اورا در حق خود احسان عظیم بیند لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا چون
خود را از ان متهاون بیند بر چنان از خوان نعمت وی خوردن حرام داند أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً
مِّنْ مَّنِيٍّ يُّمْنٰى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى رباعی ای آنکه خوری وظیفه از خوان خدای ＊
صد حیف که سر کشی ز فرمان خدای ＊ زین پیش چه بودی و چه هستی امروز ＊ بر باد مده حقوق

این آیت در رکوع پنجم سیپاره سی ام واقعست ترجمه خوشنود شد خدا از ایشان و خوشنود شدند ایشان از خدا ۱۲ فتح الرحمن

عشق آتشی است در سینه هر دلیکه در آید تصرف نمود و مالک گردد و نشانی و نامی بر آن دل باقی نماند مگر نام عشق باقی نمی ماند مگر ذات پروردگار تو که صاحب بزرگی و [illegible] است ۱۲

این آیت در رکوع دوازدهم سیپاره یازدهم واقعست ترجمه هیچ ترس نیست بر ایشان و نه اندوهگین شوند ۱۲ فتح الرحمن

این آیت در رکوع [illegible] سیپاره سوم واقعست ترجمه خدا هیچ کس را تکلیف نمی دهد الا مقدار طاقت ۱۲ فتح الرحمن

احسان خدای ❊ پس آنرا که دیدهٔ انصاف واشد زندگی بر وی تنگ آمد و ابواب شرمندگی بر وی گشاده حاصل نشد از وجود و سود وی ❊ رفعت چه شدی اگر نبودی **رباعی** یا رب گناه زشت خود منفعلم ❊ در پیش تو چشم چون کشایم خجلم ❊ جز عفو چه میکنی بجالِ رفعت ❊ آخر تو قوی و من همان آب و گلم ❊ **دیگر می باید شنید** که وجود آدمی چون کشتی است دل ناخدای وی و عقل دوربین بادکشتی چو بین از هوا روان شود و این کشتی از هوا غرق کرده هوشیار باش تا کشتی تباهی نگردد و تو رزق ماهی نشوی **مثنوی** درین گرداب کار ناخدا نیست ❊ امید ما بجز فضل خدا نیست ❊ درین کشتی متاع دین و دنیاست ❊ چو برگردد بساحل طالع ماست ❊ **دیگر می باید شنید** که آدمی را چون کار با تدبیر موافق افتد بر صیانت رای خویشتن تحسین کند و چون مخالف گردد حواله بتقدیر نماید **مثنوی** نکار او نشاید وهم بد کرد ❊ بدی را باید هم نسبت بخود کرد ❊ همه تقصیر تست ای مرد دانا ❊ مگر نشنیده اِنّا ظَلَمْنَا ❊ شرط بندگی آنست که اگر گناه در افتی چشم خود را ملامت کن و اگر بجا برائی شکر نعمت او بجا آر وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ **مثنوی** ای لعل درون توده خاک ❊ هم زهر خودی و هم تو تریاک ❊ خود رهزن و غول راه دینی ❊ شیطان خودی چه تیک بینی ❊ خود تیر خدنگی و نشانه ❊ شیطان خودی درین زمانه اِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ **دیگر می باید شنید** که طلب را صدق در کار است در راه طلب تا صادق نباشی در زمرهٔ محبانت نشمارند و آنرا نشان است آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی در ساتری و از آنجا که آوازدهی باشی **فرد** از آن در بوستانم بلبلی نیست ❊ که غیر از شاخ سرو اینجا گلی نیست ❊ **دیگر می باید شنید** که عارف بردرد و رنج شادی کند چون عاشقی که بحصول گنج مبارکباد جوید **ابیات** زهر غم دوست جز شکر نیست ❊ این نیز نصیب هر جگر نیست ❊ بدیکی دهد آن حبیب جانی ❊ شیرین بود آنچه تلخ دانی ❊ **دیگر می باید شنید** که شرم آنست که گرد الم را از دامن معصیت بشوید و جامهٔ نفس را پاک گرداند و آن بر دو نوع است اول شرم خلق که او شریعت افزاید و این کار مهجوران است دوم شرم خالق و آن از تفکر زاید و این کار نزدیکان وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ اما شرم خلق مهجور انرا اکثر ریا می کشد سه چار من آب است

اگر خواهی کنی غسل بدن ؛ قطرهٔ اشک از برای غسل دل کافی بود ؛ دیگر می باید شنید

که ریا شعار کسی بود که از مبدأ و معاد خبر ندشته باشد چه اگر آمد و بازگشت خود را بداند از رد

وقبول بخاطرش نیاید وتحسین و ملامت مردم موجب انبساط و اکراه نکرد و فَضِيحَةُ الدُّنْيَا

اَهْوَنُ مِنْ فَضِيحَةِ الْآخِرَةِ ـ اگرچه در نهان صد یار باشد ؛ چه شد آخر یک کس کار

باشد ؛ ریاکار هر چند بعزت رسید اما عاقبت بفضیحت کشد و طاعت او بمعصیت مبدل گردد

ابیات طاعت که برای خلق کردی ؛ بد نامی کهنه دلق کردی ؛ حقا که معاصی گنه گار ؛

بهتر ز عبادت ریاکار ؛ **دیگر می باید شنید** که غافل را ارشاد مرشد کامل چون

سرود پیش مردم مقصور بیاصل خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ

غِشَاوَةٌ ـ یک نکته بس است گر شعور است ؛ ور نه چو چراغ پیش کور است ؛ پس بشنوای

فرزند عزیز اگر بذات و صفات پروردگار خود ایمان راسخ آوردی و خود را خلیفهٔ خواهش عالم

دانستی دیگر چه ارشاد میخواهی و مرشد چرا میجوئی **قطعه** دی شب بچمن بخواب غفلت بودم ؛

تا آنکه سحر شد و نگشتم بیدار ؛ ناگاه خروش بلبلان سحری ؛ رفت چو بگوش من رسید

از گلزار ؛ برخاستم و بخود ملامت کردم ؛ صد حیف که من بخواب و مرغان بیدار ؛ زین

دست شکسته بر نیاید کاری ؛ یاران چه توان شدن مرا آخر کار ؛ پس اگر از پیر طریقت کمال

معرفت جوئی زیاده از شناخت الوهیت او و عبودیت خویش بنده را چه در کار است و اگر

راه مواصلت جوئی بنده خدمتگار را با مصاحبت چه کار ـ بی دم یادش نباشی یک نفس ؛

بندهٔ خدمتگذارش باش و بس ؛ اینکه گفتم بادهٔ موهبت الهی است که از ازل در ساغر دوستان

ریخته اند و چه دانیها تا آب و گل دوستی سرشته اند ترا بی مرشد کامل چاره نمی بینم تا آواره

نشوی **ابیات** این ظرف تو تا هنوز خام است ؛ دولت نه نصیب هر کدام است ؛ این

پردهٔ دو و مان درد است ؛ این پرده کسی درد که مرد است ؛ **دیگر می باید شنید**

که عوام می را جنون انگاشته اند و جنون را می نام نهاده اند می آن بود که فند سر در

در خم دل بجوش شد نه آب انگور در سبو چه آب و گل آنها بکام صاحبدلان بریزند و این انجام

بجز دان این را ساقی کلمه لا باید و آنرا ساقی پروردگار **مثنوی** ای ساقی دهر قائم اللیل ؛

یکدم بشراب هم بکن میل ؛ آن باده که صاف از زلال است ؛ آن می که بشرع هم حلالست ؛
آن باده که بی خمار باشد ؛ آن نشاکه پایدار باشد ؛ آن باده که درد سر بباید ؛ آن می که
ره نظر گشاید ؛ آن می که نباشد از عقاقیر ؛ در شرع نه حد آن نه تعزیر ؛ کز جرعه زان نگاه بربست
ور حشر زگور مست خیزی ؛ **دیگر می باید شنید** ای فرزند عزیز ترا باین جهت که با من است
از خود بیگانه می پندارم تو هم مرا باین خصوصیتی که با تست از خود بیگانه پندار پس اگر چنین است
چشم مروت از دیگران هم بربند و امید وفا از کسی مدار فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ
ابیات یاری مخلوق ناید هیچ کار ؛ سعی کن در یاری پروردگار ؛ آنزمان چون یار از یار نگسلد
نی بود ؛ دامن را در شفاعت کی بود ؛ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ
دیگر هم باید شنید که فقر آن است که توانگر باشد و توانگر آنست که بسوی لقمه مردم نه بیند پس
درویشی که غم نانی ندارد توانگر است و سلطانی که خراج از جهانیان ستاند گدا است دریوزه گر
نه توانگری بود مال دیگران خوردن ؛ نظر بنان گدائی توانگران نکنند ؛ و غنا بر دو قسم است
اول غنای مال و آن بر سه گونه است آنچه از حلال آید محنت است و آنکه از حرام آید لعنت و آنچه
از قدر احتیاج افزون شود عقوبت دوم غنای دل و آن بر سه چیز است که تمنای از دنیا
بهتر خواهد و مرادی از بهشت در حشر جوید و آرامگاهی از زمین و آسمان دیگر جوید و علامت آن
خشنودیست در ظاهر و باطن **دیگر هم باید شنید** که آدمی پیر انگه شود که سیاهی از دلش برود
نه سیاهی موی ای جان بسیکه مویش سفید شود و سیاهی دلش بجا ماند **رباعی** شنوای پیر پرگناه
باید که کن بحال خویش نگاه ؛ مو اگر شد ترا چو باز سفید ؛ چه شد ار دل بود چو زاغ سیاه ؛
دیگر هم باید شنید که دوستان را عقوبت شرمندگی عصیان از حرارت دوزخ سوزان سخت تر است
طلاوت تسلیم و رضا از کوثر جنت الماوی شیرین تر أَهْلُ الْجَنَّةِ مَشْغُولُونَ بِالْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ
مَشْغُولُونَ بِالنَّارِ وَأَهْلِي مَشْغُولُونَ بِي **فرد** ؛ از برای بهشت است زندگی ما را ؛ که دوستی بود
نه کار مزدوری ؛ **دیگر هم باید شنید** که آدمی را چون بعیوب ظاهر و باطن خود نظر افتد
زبانش از عیب دیگران کوتاه گردد و زبان بعیب دیگران آنرا دراز شود که
خود را بی عیب انگارد و خود را بی عیب آنکس پندارد که صاحب جهل مرکب باشد

مثنوی دی شب اندر بوستان نوبهار ٭ داشتم پاکیزه روی در کنار ٭ در چمن من بوده و
دیدار او ٭ فارغ از جور رقیب زشت خو ٭ در چمن من بودم و دلدار بود ٭ لیک نرگس بر سرم بیدار
بود ٭ گفتم ای نرگس خدا را چشم پوش ٭ تا نبینی عیب رند باده نوش ٭ چون ببینی کی کنم بوس و
کنار ٭ چون تو باشی بر سرم آیینه وار ٭ گفت ای رعنا مکن دیوانه‌ای ٭ از شعار اهل دل بیگانه‌ای ٭
با گلشن چه تماشائیم ٭ چون تو غوغائی و هرجائی نه‌ایم ٭ مشرب ما مشرب خاموشی است ٭ در طریق ما
کنه سرگوشی است ٭ در چمن هر نیک و بد را دیده‌ایم ٭ از که چشم خویشتن پوشیده‌ایم ٭ عیب گو تا
کی شعار من نه‌ای ٭ هر کسی این گلشنم دشمن نه‌ای ٭ گر چه چشم پوشیدم و اکرده‌ام ٭ چون سخن چنین گفتم
در پرده‌ام ٭ دیگر میباید شنید که آدمی را تا قدر دنیا معلوم نشود و حدوث آن پیش چشم
متصور نگردد عنان عزیمت از سعی محصل برنگرداند رباعی ای شیفته بهار گلزار جهان ٭
غافل چه نشسته‌ای ز اسرار جهان ٭ از بحر زمانه موج سیلاب عدم ٭ هر لحظه همی رسد بدیوار جهان ٭
و چون بشناخت بعالمی دیگر بشتافت چنانکه او را کسی بیافت وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا تبتیل باز گشتن است
و آن بر سه نوع است از دوزخ به بهشت و از دنیا بآخرت و از خود بحق تعالی آنکه از دوزخ به بهشت خواهد
از حرام حلال اختیار نماید و در جمیع کارها رستگاری جوید و آنکه از دنیا بآخرت خواهد از حرص بقناعت
آید و آنکه از خود بحق تعالی خواهد بسیرت تسلیم شود و خود را بالتفویض گرداند وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ
و هر که بازگشت صاحب عزم شد فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ و آن بر سه نوع است
اول عزم توبه و آن از کراهیت معصیت پند یافتن و آن آلت بشکستن است دوم عزم خدمت و آن
پیش از وقت امر توجه بامر گماشتن و کار او را بر کار دنیا مقدم داشتن سوم عزم حقیقت و آن در چشم
آرام گرفتن است و در طاعت بخجالت و در معرفت بجهالت بودن الْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْإِدْرَاكِ
إِدْرَاكٌ دیگر میباید شنید که عارف چون در مقام توحید مستغرق شود و او را از بنده و
بندگی مستغنی داند طاعت و معصیت در نظر او یکسان آید إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ و چون
دریای محبت در دل او بجوش آید رعایت شریعت مقدم دارد که دوست را رضای دوست
مطلوب باشد و اوامر او موجب خصومت بهر حال رعایت شریعت لازم خواهی بنده باشی
و خواهی دوست باشی ٭ تا چون من هزاران بندگان بنده ٭ مرا جز کوی تو راهی گرفته ٭

دیگر میباید شنید که اهل ظاهر آرایش خواهند تا در آخرت بآلایش روند اِنَّ الْفُجَّارَ
لَفِي جَحِيمٍ و اهل باطن آزمایش کنند تا در خانهٔ گور بآسایش خسپند اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ
رباعی آنرا که هوای وصل دلدار بود ٭ او را بجز او دگر چه کار بود ٭ در بارگهی که جان و
دل بار نیافت ٭ آنجا چه مجال دلق و دستار بود ٭ دیگر میباید شنید که کسی هستی
موهوم خود را معدوم دانست خود را معلوم کرد و معدوم نشد مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا
ابیات دیدهٔ خود را دوانی نیستی نیستی [illegible] ٭ [illegible] آمدی مردانه
باش ٭ شمع روی دوست را پروانه باش ٭ دیگر میباید شنید که دانا چون گره
در کار روزگار افتد بر کردهٔ ناشایستهٔ خود تجسس کند و آنرا جزای آن شناسد و خود را
مستحق آن سزا بیند و داند که عدالت حاکم حقیقی بر حق است و چون بگشاید سر از جیب
شرمندگی بر ندارد که خود را بیقربانی بیند و او را مهربانی سه یارب من اگر بدم سراسر
از نیکی خویشتن تو مگذر ٭ دیگر هم باید شنید که زندگانی قفسی است و دنیا قفسی را از دین
قفس هزار حلقه دام هوس در نظر دانا را و درین قفس کاه هر دو عالم [illegible] الدُّنْيَا سِجْنُ
الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ رباعی دنیا بنگاه چشم بینا قفسی ٭ [illegible] گفتم که اینهم قفسی ٭
هیهات که هرکسی برای قفسی ٭ هم قفسی و هم بدام هوسی ٭ دیگر میباید شنید که آدمی چون
بر مسند دولت و حکومت متمکن بود و ابواب اسباب معیشت بر وی گشاده و خانهٔ ظاهر و باطن وی
از آن آباده باشد هوشیار کسی است که در آن وقت از حضرت حق تعالی جل شأنه استمداد توفیقات
حسنه جوید و همگی اوقات خود را بخوف مرگ و قیامت معمور دارد و پندارد که محک امتحانی پیش من
نهاده اند و عاریتی بدستم داده اند اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا بلکه آنرا از [illegible] دانند سَنَسْتَدْرِجُهُمْ
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَاُمْلِي لَهُمْ اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ که بسا نفس انسانی از امداد آن مهال
بهیمی و حیوانی موصوف گشتند و اگر صدر نشینان جنت از [illegible] سلطنت
بر سر فرعون چه آورد و دولت با قارون چکرد فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَاَخَذْنَاهُ اَخْذًا
وَبِيلًا قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا رَاَيْتَ اللهَ اَنْعَمَ عَلَى
عَبْدِهِ وَهُوَ مُقِيمٌ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَاعْلَمْ اَنَّهُ اِسْتِدْرَاجٌ دیگر میباید شنید

که نفس آدمی طفلی است خیره که هرگز پند ادیب گوش نکند و آنچه بیاموزند فراموش کرد و اندر پی
اگر بزجر و توبیخش پیش آئی باشد که آثار تربیت بر وی مترتب گردد و چون مهر و شفقت
کنی بی بهره گردد و ضَرْبُ الصِّبْيَانِ كَالْمَاءِ فِي الْبُسْتَانِ آری آری طفل را اهل سبق حوایج
کجاست **رباعی** دل توبه نمیکند ز عصیان چه کنم ؛ پندم نشنید طفل نادان چه کنم ؛ رفتم
گویم اگر تو انصاف کنی ؛ تقصیر من است نام شیطان چه کنم ؛ **دیگر می باید شنید**
دانا را فوت ساعتی که بی یاد خدا گذرد سخت تر است از غم نادان که او را بمرگ پسر باشد که
پسر را نعم البدل است و وقت را مثلی نه **مثنوی** چشم کشا و نگر احوال خویش ؛ خواب گران
اجل آمد به پیش ؛ روز تو در فکر طعام و شراب ؛ شب همه در خواب روی چون دواب ؛
اینکه بخوابی و جرس میزنند ؛ چشم کشا همرهیان میروند ؛ قافله رفت و تو بخوابی هنوز ؛ بیخودی و
مست شرابی هنوز ؛ بر سر ره خفته و ابله شدی ؛ قافله چون رفت تو گمره شدی ؛ **دیگر می باید شنید**
اهل رضا چون شخص نیک و بد خود نشوند تعرض احوال دیگران هم نکنند لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ
و آنرا سنت نشاید که مشغول شوی در حال و خاموشی زبان و حفظ قلب از وسواس ما را چه مجال
بنده او ؛ باکرمه و نیز خنده او ؛ ما نیم بحال خود گرفتار ؛ ما را چه بحال دیگران کار ؛ **دیگر می باید شنید**
که نماز گزار را بر شراب خوار نظر حقارت نباید که قبول ایزدی را طاعت ظاهری شرط نیست
و رد او بگناه لازم نه عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ اسیر من نمیدانم رضای دوست را
زانکه می بینیم جرم و پوست را ؛ **دیگر می باید شنید** که خوف الهی مورث کشایش جنت است
و موجب بخشایش وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ
هِيَ الْمَأْوَىٰ و امیدواری سبب رستگاری و دوای بیماری لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ
مثنوی گر برد م آتره میکنم جهان گر برکت الهی نهم پای ؛ ترسان و امیدوار می باش ؛
پیوسته درین دو کار میباش ؛ زاد ره معرفت همین است ؛ حاصل بهشت و دوزخ این است ؛
دیگر می باید شنید که پاکان باطن را بسا پاکی ظاهر چه کار و پاکان ظاهر را بپاکی باطن
احتیاج بسیار است **شستی** دست و پا و دل نشستی ؛ گرد رهها ای آب و گل نشستی ؛
دل از ناپاکی باطن چو پاک است ؛ اگر ناپاک شد شست چه باک است ؛ **دیگر می باید شنید**

فتح الرحمن

که تواضع فرو ایستادن است و آن بر سه قسم است تواضع او و تواضع دین او و تواضع دوستان او و تواضع او آنست که حکم او را کردن چون موداری و در یاد او حاضر باشی و تواضع دین او آنست که عقل خود را در مصالح امر و نهی او راه ندهی و حق دشمن خود را بپوشی و تواضع دوستان او آنست که قدر آنها بر قدر خویش افزون داری و در حق ایشان ظن فاسد نکنی وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا **دیگر می باید شنید** انسانی که بهنیم تا فی قانع باشد و درین بوستان پرخزانی جمابر بناشد جمادرا بر و تفضیل باید داد انسان کامل آنست که با وصاف جمادی موصوف باشد و شرائط تسلیم از جماد بیاموزد و مراتب رضا از آن سند کند زیرا که اگر بیتی از سنگ تراشند یا آنرا بر سر گنج بگذارند پس بردارند و بکنجی بیفکنند هرگز از جراحت سندان دردمند و بوصول گنج فراوان خرسند و بفقدان اندوهمند نشود و این را کمال مرتبه تسلیم گویند پس چه سنگ است که با این همه وسائط در شرائط بندگی بسنگ هم نتوان رسید سه چگونه گویمت ای آدمی که ان فی ذ اگر بجبین عبادت بسنگ هم نرسی **دیگر می باید شنید** که چون مدار کار بر مغفرت است محمد علی را امید بر معصیت است هرگاه طاعت او میکنم خود را ادا یکی از حقوق نعمای نامتناهی متهاون می بینم و چون گناه میکنم مستحق رحمت میشوم مثنوی بر قوت ندامت ما را هر لحظه قیامت ما را عاصی بجهان اگر نبودی غفران تو جلوه گر نبودی **تمام شد**

خاتمة الطبع

بعد حمد کارساز عباد سامعه شنیدن را مژده باد که پرده گوش عالمی بگوهر آوازه نسخه نادر تمهید مبایدشنید مالامال عشرتهاست و مسامع جهانی را بشنفتن بشارت انطباع که بفرمایش بنده کثیر العصیان **عبدالرحمن** ولد حاجی **محمد روشن خان** تغمده الله بالغفران تاریخ دوم شهر جمادی الاخره سنه ۱۲۹۵ هجری صدای ساز اتمام و نوای نای اختتام کوک کرده بزم دیدن میتهاست مثنوی

حرف حرفش شنیدنی از اول | سر بسر نکته دیدنی دارد
آمر امر دو شنیدن نیست | باهمه آنچه دیدن نیست
سطر سطر است شاهدی مستور | نور سر اوج از دو ظهور
جاش را بخلد نعمت باد | بطفیل نبی خیر عباد

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

عشق مضراب دگر میزند این قانون را | سر بصحرای دگر میدهد این مجنون را
میکند مست ز جام دگرم این ساقی | بشراب دگر آمیخته این افیون را
میدهد باده سرودی بدل مستان باز | بنوای دگری میدهد این افسون را
میزند جوش ز دل راز دگر لیک زبان | بعبارات دگر میکشد این مضمون را
دل از و جوش ازو نغمه ازو گوش ازو | نتوان گفت که چون هرچه کند بیچون را
گر بر افشان زده دل چکند هر شکنی | بکمند دگری میکشد این مفتون را
میکند غمزه گری باز به رازی نظری | میرسد نشتر دیگر جگر پر خون را

عشق از ازل تا ابد احدی را سزد که حب از صفات ذات اوست و محب و محبوب مظاهر صفات او هر محبتی که بین المتحابین وجود میگیرد از مضمون یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ عبارتیست و هر حسنی که در مظاهر حسنه صورت می پذیرد بتفصیل اجمال اِنَّ اللّٰهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ اشارتی است عشق از پرده عشاق پرده اوست و عشقبازی حقیقی و مجازی فی الحقیقه عاید بدوست اوست همه دوست و دوست همه اوست و در وجود نامحدود بر صاحب مقام محمود که عشق را در صورت عاشقی و معشوقی جمع نموده تمنای یا لیتَ رَبَّ محمد لم یخلق محمدا و نوای عشق سوز محمود در راه عاشقی نیازی است خطاب لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ دو...

ما أوحى فَقَالَ از مقام معشوقی سازیست سید ولد آدم مفخر عرب و عجم سرور عالم صلی الله علیه وسلم
مثنوی فخر عالم محمد عربی ✤ مقتدای صفت ولی و نبی ✤ نسخهٔ حضرت الوهیت ✤ و ز نسخهٔ عبودیت
مظهر جامع حدوث و قدم ✤ اُمّی وحل و عقد لوح و قلم ✤ موجهٔ اوّلین بحر شهود ✤ نقطهٔ آخرین دور
وجود ✤ و رضوان الله المعین علی آله و اصحابه الطاهرین الطیبین اجمعین
و نیاز صدق طراز وقف جناب عشقبازی که بی نیاز از نیاز است شاهبازی که چون عنقا
در قاف عزلت آشیانه ساز و چون هما در هوای وحدت بلند پرواز و بر عالم هدایت پرتو
انداز است رازدانی که در عالم راز مخاطب براز آلهی و در عالم مجاز پرده ساز آن راز است
کاردانی که کارنمایان کارخانهٔ غفلت را بیکار ساز و بیکاران را کارساز است رهنمای سالکان
و مقتدای عاشقان شیخ برهان الدین الصدیقی الشطاری مدّ الله ظلال عنایته
و هدایته علی مفارق الطالبین و السالکین ؎ اوست برهان ما همه گم کرده راه ✤ کر
نگشتی رهنما و اهم تباه ✤ شهر برهان پور از آن برهان دین ✤ جنت الماوی است بر روی زمین
اوست غوث روزگار خویشتن ✤ مرشد هندوستان قطب دکن ✤ نغمهٔ عشقیه در تقدیم
مقدمهٔ عشق اما بعد میگوید بزبان عشق نه لعشق زبان سرگشتهٔ بادیهٔ عشقبازی پای بستهٔ
زاویهٔ مجازی عاصی جانی میر عسکری خوافی المتخلص به رازی این نغمات العشق است که از
پردهٔ دل بر آید هرچند در پرده می سراید ؎ نغمهٔ عشق چو در پرده نهان نتوان خواند
رفت منصور که بر دار و رساند بسماع ✤ ای عاشق بدانکه چنانکه ادراک تجلی ذو الجمال و الجلال
بدون تعیین و مظهر محال است همچنان بیان حقیقت عشق که سرذات است بیرون از اشارت
و استعارت خیال عشق آفتابی است بر سماء وحدت تابان و هر دو جهان یک پرتو آن سایهٔ
بی حجاب دریافت تافت آفتاب چه امکان چون مرا از ذکر عشق ناگزیر است و عشق حقیقی
مستغنی از تحریر و تقریر بزبان عجز و نیاز صفت عشق مجازی می نمایم بل بساز عشق این نغمات می
بیان عشق جز بزبان عشق راست نیاید آفتاب را جز نور آفتاب ننماید چنانکه آدمی را چون
دریابد و مظهر و مصدر قول و فعل خود نماید او از صفات بشری بری و متصف بصفت
در آنحالت هرچه گوید بمعنی قول حق است ظاهر است از صورت آدمی اگرچه محجوب است این بیچاره

اما فی الحقیقت از خود و قول خود عجز و در تسلط و تصرف دیگری مجبور و مسخر ست سه
دست و دلی داد عشق چون دلم از دست رفت ❊ ورنه باین دست و دل ست تو نتوان گرفت ❊
رازی سرگشته عشق چو شد رهنما ❊ ره بسوی عشق برد دامن برهان گرفت ❊ تتمه
و صفیه در توصیف صفات عشق قال النبی صلی الله علیه وسلم
مَن عشق وعف وکتم مات مات شهیدا و قال الغوث الاعظم العشق نار
فی القلوب تحرق ما سوی المحبوب ای عاشق خامه بر داشته ام و همت بر نگارش
صفات عشق کماشته غایته چون اندیشه عاشق پیشه عظمت عشق بقدر ادراک خویش
تصور نموده حیرانم و جز نمیدانم نمیدانم قطعه دل بر در جا خیال معشوق ❊ در دل چو خیال
عشق بستم ❊ شد خشک ز هیبت جلالش ❊ دستم چو قلم شلم چو بستم ❊ درین خیال حیرت مآل
بزبان حال سوال سکیم تا بر صفحه مقال شاید مقوله صورت بندد مثنوی چیست عشق
ای عاشق دیوانه خو ❊ گر نه دیوانه از عشقش بگو ❊ آیه قدسیه ذاتیه ❊ لیست التعلیم بل الهامیه ❊
عشق عالم را کشیده از عدم ❊ عشق حادث را نموده از قدم ❊ در بیان عشق کردم عمر صرف
عشق مستغنی بود از صوت و حرف ❊ دل و جان محتاج عشق و عشق از همه مستغنی انس و جان
بی عشق مفلس و عشق بی همه غنی بحکم العشق جنون الهی عاشق مجنون است و مجنون معذور
و معذور مرفوع القلم اتهلکنا بما فعل السفهاء منا تؤاخذون بما صدر منهم مثنوی حبذا عشق و
جنون عاشقی ❊ این بود باقی و فانی مابقی ❊ عشق را چون بر جنون باشد اساس ❊ کار
مجنون ست بیرون از قیاس ❊ هان ببین چون میزند دیوانه سنگ ❊ تو مدار امیکنی با او
نه جنگ ❊ خلق این شفقت چو با مجنون کند ❊ رحمت خالق از آن افزون کند ❊ چون
چنین معذور هر مجنون بود ❊ حال مجنون الهی چون بود ❊ بدانکه در انکه عشق را جنون فقط
نگفته و بجنون الهی تعبیر نموده لطیفه الیست یعنی چنانکه جنون طبیعی مذموم و فانی و قابل الدفع است
جنون الهی محمود و باقی و شامل النفع ست مثنوی هر که شد دیوانه عشق نگار ❊ در بهار
جلوه های حسن یار ❊ عالمی بیند ورای طور عقل ❊ کش بطور عقل نتوان کرد نقل ❊ لذتی یابد در آن فرخنده
که بران حسرت برد فرزانگی ❊ زانچه بیند در گلستان جنون ❊ گر برد بوی مشام ذو فنون ❊

بوعلی صد و فتر عسل ... سید هر یک جو هیولانی مجرد و آمیزش عناصر اربعه و آویزش
ارواح بسیط با اشباح مرکبه که اجتماع اضداد و جمع نقیضین است از عجایب‌های عشق
است تا به خلقت بحکم فاحببت ان اعرف معرفت است و نتیجه معرفت محبت غایته
تا از ساز راز محبت در کرده خلقت نغمه انی اعلم ما لا تعلمون بگوش ملک رسیده
و صدای آن در گنبد فلک پیچیده همه دانسته که کسی سر عشق را جز عشق ندانسته و جز او کسی
ندیده و جز خبری نشنیده اگر صد نسخه از صفات عشق بخوانی تا عاشق نشوی و فنا
فی المعشوق نگردی حقیقت عشق ندانی تفضیل انسان بر سایر حیوان بسبب اتصاف
بصفت عشق است پس انسانی که گریبانی از دست عشق پاره نکرده و جانی ازین آتش
نسوخته و دلی ازین سودا دیوانه ناخته و دردی ازین غم ندیده خسته از حیوان کمتر است
زیرا که انسان را این صفت داده اند و در بها و حیوان ننهاده اند انهم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا یکون هذا المعنی دلیلا ای عاشق عشق راحقیقت که در ازل الازل خود
جمال خود بصورت معشوقی در آینه علم خود دیده و خود نغمه عاشقی بندای کلمه کن کشیده و صدای
آن بنوای فیکون ابد الآباد بگوش ممکنات پیچیده **قطعه** یار آهنگ عشقبازی کرده
حسن پنهانش آشکارا شد ❊ مطرب عشق خواند یک نغمه ❊ در دو عالم ببین چه غوغا شد ❊
ای عاشق عشق خود صفت خود بی حرف و صوت نموده و خود بواسطه حسن گوش
شنوده جز عشق کیست که عشق را بستاید و کدام عاشق سازان دارد که این نغمه را بسراید
هر که نغمه سرودی یا صوت نمود صدائیست از آن ندا و خیالیست از کمال استجلا پس دل از خروش
باید واشت و لب خاموش با عشق دیوانه باید بود و با معشوق بهوش نغمه ظهوریه

در اظهار مظاهر عشق **غزل** عشق را هر دم نوای دیگرست ❊ در سر عاشق هوای
دیگرست ❊ هر دلی آواره اهل وفا ❊ در قفای بیوفای دیگرست ❊ حسن مطلق را است
هر جا جلوه ❊ زان دلم هر لحظه جای دیگرست ❊ این گل خودروی را در هر چمن ❊ و صبا هم
نشو و نمای دیگرست ❊ تاب هر یک حلقه گیسوی او ❊ دام جان را مبتلای دیگرست ❊
از پرهیزداری در این دار البلا ❊ عشق را دار الشفای دیگرست ❊ عاشق کشته را در هر نفس ❊

راه دیگر رهنمای دیگرست ٭ ای عاشق عشق را در هر پرده سازیست و در هر ساز نوای
آوازی و در هر صورتی معنیست و در هر معنی رازی و در هر طنازی نازی است و در هر عشقبازی
نیازی با هر غمزه بیازی سازی است و با هر ناوک اندازی اندازی و در هر معموره خانه‌براندازی
و در هر خرابه خانه‌پردازی و در هر پیشه دلنوازی است و در هر بیشه جانبازی در هر مجازی حقیقتی
و با هر حقیقتی مجازی جمعی پریشان را بنظارهٔ مظاهر جمیله مبتلا ساخته در بند کشند نظر انداخته پردهٔ
شهوت و غشاوهٔ غفلت بر بصر و بصیرت ایشان فرو هشته تا آن گروه بیشکوه بلذات
نفسانی حیوانی و حسن خط و خال فانی جسمانی محظوظ و مقید گشته بی‌حسن و حقیقت عشق بی‌خبر از
باده از جام غفلت انجام صورت خورده پیمانهٔ دل غافل بدست نفس شهوت‌پرست سپرده
هر صورتی که دیده دل بران بسته چون از یکی رسته بدیگری پیوسته نه دل از دردی شکسته
نه سینه از سوزی خسته این تعلق را عشق انگاشته همت بران گماشته از فواید عشق و نتایج
محبت محروم مانده زبان عشق بر حال غفلت مآل ایشان خوانده ٭ کس ندانست که آن قبلهٔ
عشاق کجاست ٭ گرچه هر گوشهٔ ابروی بتی قبله‌نماست ٭ ای آنکه با سرمه کشی از خاک در بتان
تا آن ٭ هر که اعمی بود اینجای هم آنجا اعمی است ٭ برهیچ برتتی بتوسل ملاحظهٔ محاسن صور اولوالا
بینش گشوده و بتوسط تعشق صنایع راهی بصانع نموده اول چشمهٔ آفتاب در طشت آب دیده
آخر رخت تعلق ازان گرداب کشیده و بادهٔ تابی رنگ معنی از ساغر رنگین صورت چشیده
از اثر مو شربی برده از نقش بنقاش نظر کرده بحکم المجاز قنطرة الحقیقة حقیقی در مجاز یافته
از مجاز بحقیقت شتافته مترنم باین ترانه گشته ٭ غزل ٭ صبا بگو نگه‌آموز چشم لیلی را ٭ چه حسن ابکرد
چو مجنون تو کرده ما را ٭ جمال تست هویدا ز یوسف و لیلی ٭ خیال تست که مجنون کند لیلی را
همیشه آینه‌دار تجلی حسن است ٭ کدام روی نمود چشم بینا را ٭ بعضی را بصر و بصیرت کحل
تأیید و نور توحید مکحل و منور گردیده تا در مشاهدهٔ صور متعدده جز معنی متحد در نظر نیاورده
هر جا کمال جمال از پردهٔ جمالی جلوه کرده آن پرده در نظر شهود ایشان پرده از جمال کشیده
زیرا که اگرچه بی‌پرده کسی ندیده او را در پرده دیده از کمال استیلاء رابطهٔ محبت بآن مربوط
بل ذات جمیل را عاشق و مشاهد و صفت جمال را معشوق و مشهود شناخته متجلی و متجلی الصفات

و ذات واحد معاینه نموده بنظر عین الیقین تماشای صور کونیه اعتباریه و امتیازات نسبیه دیده
بمقام حق الیقین رسیده بدین حق بین هرچه دیده حق دیده و بحق دیده والحق که حق دیده
بیخود از خود این نعره کشیده مَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ فِیْهِ اَوْ مَعَهُ اَوْ قَبْلَهُ اَوْ
بَعْدَهُ غزل پرده از رخ کشیده آمد یار ❊ الْبِشَارای دو چشم گوهربار ❊ جلوه گر گشت یار
پرده نشین ❊ غمزه زن گشت حسن در بازار ❊ از که گردد نهان چو غیرش نیست ❊ دیده و
نور دید و دیدار ❊ نه من این نعره می سرایم و بس ❊ گفت منصور قبل ازین بر دار ❊ کاین
صدا آید از در و دیوار ❊ لَیْسَ فِی الدَّارِ غَیْرُهُ دَیَّارٌ ❊ درین معنی در هر سه صورت عشق ظهور میکند
غایتش در صورت اولی که مجاز محض است بسبب غفلت از حقیقت فی الحقیقه مذموم زیرا که حقیقت
مجاز معلوم و صورت ثانیه که اَلْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِیْقَةِ است بسبب وقوع رجوع بحقیقت مشکور
و منظور و صورت ثالثه که حقیقت صرف است محمود و مقصود لتمیمه علیه و تعلیم علامات
عشق غزل عشق از معموره میخواند بویرانی مرا ❊ عاشق ویرانه کرد این گنج پنهانی مرا ❊
عقل دانائی فروش و عشق نادانی پسند ❊ حکم دانائی مسلم داشت نادانی مرا ❊ دل پریشان
با زلف پریشان جمع شد ❊ وجه جمعیت شد این جمع پریشانی مرا ❊ من مسلمانم ولی هندوی
زلف کافری ❊ عشق کافر میزند راه مسلمانی مرا ❊ گرچه جانم سوختی ای عشق دل سوز توام ❊
در تلخی میکنی شیرین تر از جانی مرا ❊ من بیمارم بتو هرچند میسوزی دلم ❊ دل نمیخواهد تو هرگز
رنجانی مرا ❊ رفت دل از دست و دست از کار و کار از اختیار ❊ غرق سیل گریه دارد چشم
طوفانی مرا ❊ آی عاشق عاشق حیران همیشه در حیرت و حیران از سکر عشق برنگ مستان
گاه گریان گاه خندان دل و جان بی ذکر و فکر هر دو جهان ذکر دلبر در دل فکر جانان در جان
فراق و وصالش توامان کمال و زوالش یکسان دل پرغم دیده پرنم آه گرم خیز نفس شعله ریز
کم خور و کم خواب پر اضطراب چون سیماب رنگ زعفرانی اشک ارغوانی چهره نورانی
خوی روحانی با عجز و نیاز التزام صلح کل با خاص و عام صبح و شام چون بلبل پروانه در اضطراب
و اضطرام روز و شب چون مهر و ماه بیقرار و بی آرام از بند معاش و معاد آزاد مجنون معشوق
فرزانه معاد و نیاز متمادی همه بی نیاز بیدل و انواز در کار بیکار نابیکار کارساز بی التفات در تفرقت

بی تکلف در تصرف مست بی شراب و مستیش بی خمار از وجد خراب و وجدش بی غم مار بصورت
دیوانه و بمعنی هشیار دیوانه با اعتبار و هشیار بایار متحمل بلا از وی لاتکفل و لا در بلا کامل الوفا
حامل الجفا منقطع از دنیا مستغنی از عقبی سودائی مزاج رنجش بعلاج عزلت جوی وحشی خو
کم گفتار راست گوی یکدل و یکزبان و یکرویی چون غنچه خون در دل نهفته مثل گل پیشانی
شگفته بر آشفتگی شیفته و از شگفتگی آشفته چون آب خود را از راه خود رفته چون آتش
در خاکستر خویش نهفته چون خاک راز عشق در دل نهفته چون باد با خود در هوا از هوا گفته
در مقام تسلیم مستقیم با دلی از امید و بیم دو نیم امیدش از وصلت و دل نوازی دوست بیمش
از قطعیت و بی نیازی او دست از همه وارسته دل شکسته با یکی بسته دل شکستگیش مستوجب
دلبستگی و از گیش مستلزم پیوستگی جمعیتش در پریشانی شکیبش در سرگردانی بتجرید و تفرید پیشه
تحقیق و توحید اندیشه نیکخواه نیک و بد فارغ از قبول و رد در قبض و بسط بی اضطراب در فصل و
وصل بی انقلاب از جان سیر بر مرگ دلیر دلش بعشق زنده از زندگی شرمنده دوستی ملامت
دشمن سلامت عالی همت والا نهمت مظهر فتوت مصدر مروت آشنا با خصال بیگانگی و انا با کمال
دیوانگی هر چه گوید از معشوق گوید از هر که بیند او را جوید مرید مرادش باشد همیشه بیاد وی باشد اگر
خط و خالی بر صفحه رخ صاحب جمالی بیند مسوده حسن او خواند اگر حسب حالی از قول قوالی شنود
از زبان او داند در شبستان بیاد مویش چون سنبل در پیچ و تاب آید در گلستان بخیال
رویش چون بلبل اضطراب نماید از سروستان بذکر قامتش قیامت قایم کند در شبستان بتصور
شمع رویش چون دود بر خود بپیچد شعله بر افروزد که پروانه مثل ققنس از آتش دل خود سوزد
مهر و ماه را آینه دار جمال و بیند بل در آینه هر جمال خیال او بیند **فقره خصوصیت در تخصیص**
خواص عشق **غزل**
از مقید سوی مطلق سفری دارد عشق ∴ مقصد دیگر و راه دگری دارد
عشق ∴ یکقدم بر دو جهان می نهد و میگذرد ∴ هوش ره زود رس بیخطری دارد عشق ∴ سوز عشق نیست
گر آتش زند اندر دل سنگ ∴ ما اگر سنگدلانیم اثری دارد عشق ∴ زان حلاوت که بمنصور رسید
از سر دار ∴ گشت معلوم که نخل و ثمری دارد عشق ∴ بیخبر شد دل و از عشق خبر هیچ نیافت ∴
از دل بیخبر ما خبری دارد عشق ∴ هست با درد سر خویش مرا سودائی ∴ چون بر دو سر عشاق سری دارد عشق

گرچه معشوق ندارد نظری با رازی پادشا دارانست که با او نظری دارد عشق پادشاهی عاشق
عشق اکسیر کبیر است چنانکه اکسیر صغیر مس کانی را زر میکند این جنس یکدم انسانی را بنور محبت منور
میکند یعنی عشقبازی خودنمایان را اکثر صفات سیئه و ملکات مرضیه که سالکان بعد از تحمل ریاضت
سالها و تحول حالها بدان متصف شوند در آغاز مجاز روی مینماید تا بحقیقت چه رسد عشق است
که عاشق را کم خور و کم خواب و کم گوی و عزلت جوی و ابدال خوی میکرداند بخیل را سخی کند
و جبان را شجاع عاصی را مطیع سازد و مطیع را مطاع غافل را آگاه کند و خفته را بیدار و بیدار را طالب
سازد و طالب را منتظر و نفس را معدوم کند و روح را مسرور و خانه تن خراب کند و بیت القلب معمور
تن پرست را فارغ کند و فارغ را دوست پرست مست دنیا را هشیار سازد و هشیار را از محبت
بی درد را دردمند کند و دردمند را مسرور هر کاره را بیکار سازد و بیکار را با خود بخوت رالیت کند
و همت را بلند گریه را دیده نشین سازد و خنده را لب سنجیده دل را گرم کند و دم را سرد و نامرد را
مرد سازد و مرد را فرد آتش خوی را خاکسار کند و خاکسار را باد وقار متکبر را متواضع بسازد
و درشت را هموار کافر را مومن کند و مومن را محقق ملحد را موحد سازد و منکر را مصدق سوقی را
صوفی کند و مشرب اصناف خلق را مهذب سازد و مذهب را بی اختلاف طبع را بی تکلف کند
و زبان را بی تملق و وضع را بی تعین سازد و دل را بی تعلق جسم قوی را ضعیف کند و دل ضعیف را
توانا از غیر دوست نادان سازد و بجمال دوست دانا درد دوست کند و بیده و دشمن خرمن اندوز
سوز و سوزاند و خرمن با مبدا آشنا کند و بمعاد و ائل طول امل را کوتاه سازد و عقل معاش را
زائل بنده را خواجه کند و خواجه را زبنده و آزاد آزاد را مرید سازد و مرید را مراد و دست را مفلس
سازد و دل را غنی غنی را فقیر کند و فقیر را مستغنی دل را تسلیم کند و جان را تسلیم جاهل عالم سازد
بی تعلم و تعلیم طالح را صالح کند و راغب را زاهد منافق را موافق سازد و حرص را مغلوب و شهوت را
زبون کند و محبت را افزون طبیعت را موزون سازد و عبارت را مضمون مجبور را مختار کند
و مختار را بی اختیار اشرار را ابرار سازد و ابرار را محرم اسرار بی ادب را موءدب کند و ادب را
طریقت لا مجاز را مجاز سازد و مجاز را حقیقت قصه زلیخا را بخوان که عشق یوسف علیه السلام کافر را
باسلام کشید و از کوری بینا گردانید و در پیری جوانی رفته باز دید یعقوب علیه السلام را انگه

که چشمش نور دو باره برای نظاره یافت از حال مجنون هوش دار که با وجود غفلت از حقیقت عشق و تعلق بحسن مظهر بسبب کمال عشق ضرب المثل و لیاسی حق شد بحکم الا انَّ المجنونَ والعاشقَ تحتَ قباب اللهِ عَلَى اَوْلِيَائِهِ الْمُشْتَاقِينَ نوای عندلیب گوش دار که نفس حیوانی است با وجود صفت بی زبانی و عدم شناسائی عشق گل چگونه هزار داستان نموده و دستان زن هنگامه بهار گلشن ساخته پروانه را تماشا کن که آثار عشق نور شمع چسان در نهادش افروخته که در هوایش چون دود پیچ زنان سوخته هیهات مقناطیس و کهربا را دریاب که با وجود صفت جمادیت قوت جاذبه آهن و کاه از جذبه عشق دارند با آنکه صفت محبت در جماد ننهاده از سلطان عشق را در وجود هر موجود تصرف داده اند نغمه سر بوده اسرار جفای عشق غزل مرغ چمن بین که چه فریاد میکند ٭ و آه از جفای عشق که بیداد میکند ٭ با دختران گلشن امید میزند ٭ با بلبلان صبا هست صبا و میکند ٭ گه آتشی بسینه مجنون همیزند ٭ که تیشه بر سر فرهاد میکند ٭ از گریه نور چشم زلیخا همی برد ٭ یعقوب آه و ناله و فریاد میکند ٭ این عشق آشنا کش و بیگانه کارساز ٭ صد ظلم بهر که در افتاد میکند ٭ ای عاشق عشق در آغاز با عشقباز خواه سالک طریقه حقیقت و خواه ناظر حدیقه مجاز از آن ستمکار و جفاکار بیست تا هر هرزه گردی تمنای مشاهده جمال او گرد سرا پرده جلال او نگردد و هر نامردی از غوغای دور باش جلال او هوس نظاره جمال او نکند هر خود بینی بجناب عزت او چشم داشت وصول نداشته باشد هر کوته آستینی بهوای دامان مقدس او دست نتواند کرد هر خودسری در سر هوای او ننهد هر بیدلی در دل خیال سودای او نکند تا هر خشک جانی از سوز او نفس گرم نزند هر دراز زبانی بغفلت نام او کوتاه نکند هر مزکوم مشامی ریاض فایض او استشمام نکند هر بی شوق و ذوقی از چاشنی او استلذاذ ننماید هر بیهوش گوشی باستراق سمع نغمه او نشنود هر سود جوی خودفروشی با او معامله نکند هر پست دستی بپایه اعلای او نرسد هر بی نمایی با مقصد اقصای او نگذارد هر خودکامی از بیم ناکامی آن کام نیابد هر بدنامی با امید نیکنامی به نام نشانه او هر کجروی بر صراط المستقیم او قدم ننهد هر بی ادبی بدرگاه او راه نبرد هر تنگ حوصله در خدمت بارگاه او نگردد هر پرده سازی محرم پرده سازان نشود هر چند کی در خراب آباد دیار او نشیند هر بیمار کلاه او نبیند هر بی ننگی دعوی جنون او نکند هر سبکی تراشی تیشه بر بیستون او نزند که عشق

عاشق در بیگانه روی آشنا خوییست با بیگانگی او آشنا شود خوی او را دریابد که
لطفش در پردهٔ قهر جلوه گر است و رحمتش در صورت غضب مضمر توجهش در عین تغافل
پیداست و جمالش از آستانهٔ جلالش هویدا اگر چون منصور بر دار کشند پی گیرد و داند
لَیسَ العُرُوجُ اِلّا بِالمِعرَاجِ و اگر چون مجنون جنون آبه گرد سازد و خانه خراب باید شد لیس
علی الخراب خراج آزادی در بند اوست و رستگاری در کمند او اگر نا وک دلدوز در شست
اوست درستی دل و شکست اوست اگر گریان دارد آبرو یت خواهد و اگر نالان سازد
گفت و گو یت خواهد اگر در وحشت فراق دارد برای اشتیاق است و اگر به بزم وصل آرد
نتیجهٔ فراق است هر کرا کامیاب کند مهجور سازد و هر کرا خراب کند معمور سازد ای عاشق
درین کهنه دیر رسمیست قدیم هر که خواهد خرابه را تعمیر کند اول از بنیادش بر اندازد و بعد از آن
بعمارتش پردازد عشق دلشکن شکسته بند نیز اول می سوزد و آخر می سازد ابراهیم علیه السلام را
اگر در منجنیق بحریق که بلا میزان امتحان آن عشق بود کشید چون مثل پروانه از سوختن پروا نکرد
و از ملک مقرب تقرب بخلاصی نجست آتش سوزان را بروی برد و گلستان پرورده کرد و اسمعیل
علیه السلام را اگر غمزهٔ خونریز از عین بی نیازی اشاره به ذبح نمود چون او در مقام تسلیم از روی تعظیم
بر خاک نیاز زیر تیغ ناز گردن نهاد نجاتش داد و فدیه فرستاد و یعقوب علیه السلام را اگر در کلبهٔ
احزان فراق از سوز حرمان و اشتیاق کور ساخت بعد از اتصال در بزم وصال بروی
محبوب بینا کرد و انید منصور مغفور را اگر بر دار کشید بحکم مَن قَتَلَهُ فَاَنَا دِیَتُهُ جل از قبل
دیتش داد و چنانچه او بزبان خویش در مجمع ثقات و محضر قضات اقرار بوصول نمود و انا الحق
گفت مجنون را اگر از نظارهٔ خراب ساخته از معمورهٔ بنی عامر برآورده خرابه گرد گردانید نام او
کتابه خرابهٔ دل عاشقان نموده در معمورهٔ ربع مسکون چنان بلند آوازه ساخت که در محافل
عقلا و مجامع مجانین الی یوم الدین در عشق و وفا ضرب المثل فرهاد را اگر از دست ناامیدی
تیشه بر سر زد از خطرات کوهکنی غم فراق و سکرات جانکنی الم اشتیاق خلاص کرده شهید عشق
گردانیده و در تلخکامی ناکامی از شهد وصال در عالم زوال خیال و مثال شیرین کام ساخته
در عالم شهادت بعد از شهادت معشوق را بنیاد بر سر نعش آورده مشهد شیراحمل مشاهده نمود

در بیت را که خسرو بود بسبب سهوکاری و وفاداری شیرین از مرکبش چون مانده
غمزده و بساط عشرتش پژمرده ساخت نغمهٔ شوقیه از تشویق در عشق غزل

ای درد دوای هر دل بیدرد تو ئی ؛ ولهانه نور دردمند و بیدرد تو ئی ؛ هر دل که غمی نه
اندوخت زیست ؛ هر غم که دلی بدرد آورد تو ئی ؛ در عاشق و بلهوس که تفریق کنی ؛
فارق میان مرد و نامرد تو ئی ؛ با آنکه چو عشق جوهر بیرنگ ؛ پیدا ز نقاب چهرهٔ زرد تو ئی ؛
در هر جگری که سوخت لوبت ز تو ؛ در هر نفسی که آن اثر کرد تو ئی ؛ ما مهرهٔ ششدر ره
بر تختهٔ خاک ؛ ای نقش مراد شرط ازین نرد تو ئی ؛ راز سخنی ز درد گویم بشنو ؛ همدرد تو
مرد این درد تو ئی ؛ ای عاشق درد قطب دایرهٔ عشق است چنانکه ایمان میان الخوف
والرجاست ایمان عشاق میان درد و اشتیاق است هر که از عشق دردمند نیست و بر
دردمندی شایق نه در دعوی عشق صادق و لایق نه ازین مقام هر دردمندی موافق
مشرب و مذاق خود خبر داده یکی گفته صبر باید بر درد دیگری نموده شکر باید براو دیگر فرموده
استلذاذ باید از درد دیگری بیان کرده استغراق باید در درد خودی از احساس اثر او
عاشق در عالم عشق راحت مرد بقدر درد اوست و سرخروئی کیفیت رنگ زرد شاد
دل باندازهٔ خون بستن است و سلامتش بمقدار شکستن مسرت موافق غم است و لذت
الم بصفت درد انسان از افراد حیوان مخصوص است اما از انسان هر فرد نه قدر درد
دانند اگر هر مرد نه ملایک را محبت هست لیکن درد نیست تسبیح و تهلیل هست اما کرم و دم سرد
بی درد هیچ دلی عاشق نشود و بی عشق هیچکس را بحضرت معشوق بار نه اگر طالبی بعشق بمانه
واگر عاشقی بدرد اگر دردمندی بصبر ساز و اگر صابری بر داغی هر دو صورت از آن زن که مرد
مبتنی بود عبرتی گیر روزی که سوزی نورش الحق از دلش بسوختی و دردی ... گریبان جانش
چاک نکردی در مناجات گفتی الهی امروز نان دادی نا نخورشن فرستادی بلی ای عاشق
در مذهب عشاق معنی یوم جدید و رزق جدید آنست که هر روزی درد و سوزی مجدد شامل
حال شود و تا عین من استوی یوماه فهو مغبون مسر آید وقت او نرسد ای بدرد بی درد دل
صفت شکستگی نپذیرد و بی دل شکسته طغرای انا عند المنکسرة قلوبهم لاجلی بر منشور ...

برقم نکیرد عشق بلاء زده ابتلاست دار البلا دل مبتلاست چون قبضهٔ قدرت بارادت خلافت
در بر و خلعت عشق گل آدم صفی را تخمیر نمایند در سرشت وی درد طلب دید و بدار البلا آمد و دوا بالا ان
بهشت را بهشت تو هم اگر خلقی از دو عالم برد و خرسند شو اگر بیدردی بطلب درد ملازم و در د
سماع صحبت مردانه از مردان کند نغمه وجدیه در وجدان وجد عشق غزل
با من مست اگر یار در اید بسماع ؛ مست و هشیار بیکبار در اید بسماع ؛ نغمه زد و اگر بر در مسجد
خوانند ؛ در زند حلقه و دیوار در اید بسماع ؛ نغمهٔ عشق چو در پرده نهان نتوان خواند ؛ رفت
منصور که بر دار در اید بسماع ؛ غیر عارف نشود محرم اسرار سماع ؛ یار در کسوت دیدار در اید
بسماع ؛ گر نسیمی وزد از عشق بر این عالم خاک خاک چون گنبد دوار در اید بسماع ؛ انچه میگویم
اگر جلوه کند مضمونش ؛ مطرب از لذت گفتار در اید بسماع ؛ غزل عشق چو [illegible] ذوق
خامه [illegible] پرکار در اید بسماع ؛ ای عاشق اهتزاز سماع از احتفاظ استماع است و از مسموع
استماع چون مطرب عشق ساقی میشود و باده بیرنگ و بوی محبت از خمخانه معانی میکشد
و در مینای حرف و صوت میریزد و از جام گوشش بکام دل میرساند اهل استماع مست میشوند
و پشت پای بر زمین و دامان میزنند و آستین چون دست همت بر آسمان می افشانند اگر
بشارت امید قربست از راه طرب باستقبال آن از خود میروند و اگر اشاره بیم بعد است
از صدمه نامرادی بیخود میشوند اگر نغمهٔ وصلت ست سرخوش میشوند و چون می میجوشند و اگر
نغمهٔ قطعیت است خشک میکردند و مثل نی باد دستان میخروشند اگر صلای خواندنست
چون مست دست بدست میروند و اگر نوای راندنست چون مخمور از پا می افتند اگر قبض صوتست
چون غنچه خون میخورند و گریبان چاک میکنند اگر بسط روی نمود چون گل خندان از خرقه
بر می ایند اگر ترانهٔ وعیدست از آتش دل میسوزند و جان می سپارند اگر قول وعده است
باستقبال می سازند و دل را بجال سپاری آرند عاشق شرارهٔ محبت که در کانون دل محب بخاکستر
بیست پوشیده میشود و از دل قوال در حال سماع باشتعال می آید چون حرکت و اضطراب
صفت لازمی شعله است تسکین و اصطبار در آن حال محال مینماید هرگاه از تو قد دم مطرب
عشق آتش ضمیر تو شعله کش گردد و از سوز دل افروز آن شعله بی دود بی خمود بی تاب بر صحرا

شوی تا ممکن و معتاد و ربا باشد در انضباط خویش احتیاط نمائی چون از انتفای آن جوش عاجز
شوی و بخود بر نیائی از خود بر آئی و در قالب و جسد در نیائی و در ان حالت باید که دل از اندیشه
دنیا و آخرت تهی ساخته قدمین بتجرید و تفرید بر کونین نهی و قلع این اندیشه از دل چون خلع نعلین
از پا نموده سبک سیر مثل روح مجسم در عرصه سماع در آئی فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى آنگاه از حرف بی صوت غزل و صوت بی حرف ترانه از پرده ساز پرده ساز چنگ و چغانه
بی حاجت چشم و گوش و مدرکه عقل و هوش اشارتها دریابی وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى
استماع این نغمه بگوش تحقیق کن اگر صادق نعره کاذب را هم تصدیق کن اگر چه [illegible] متواجد
در وجد کاذب است اما از حقیقت وجد جدا نیست

نغمه سکریه در کیفیت سکر عشق

غزل
مست عشق تو تا ابد مست است ؛ هر که هشیار گشت بد مست است ؛ عشق میخانه است و
ساقی یار ؛ هر که یکجرعه میکشد مست است ؛ چشم ساقی عجب سیه مست است ؛ جانب هر که بنگرد مست است
دور مجنون گذشت نوبت ماست ؛ هر که او فرد میرسد مست است ؛ محتسب مضطرب درین دور است
هر کرا دست میزند مست است ؛ مست عشقیم و عشق مست خود است ؛ آنکه با مست پنجه زد مست است
راز یار از خمی که ما خوردیم ؛ هر کسی بوی میبرد مست است ؛ ای عاشق اگر از خمخانه عشق بوئی
بشنیده و عالم مجاز [illegible] بتسبیح می پرستی ابداً الا بادا از مستی بخود نیاید و هر مستی بکیفیتی مستی نماید که دست
از جام و سبو بر دارد و توجه بخم کند چون بخم رسد خود را خشت سر خم ببیند و کم کند آنگاه خم را باید
لبریز از شوق و شوق انگیز اهل ذوق از می زلال لا مال [illegible] و از دهر [illegible] نفسک تعالی
انا الحق از این مستی جوشیت و سبحانی از ین مستان خروشی مجنونا دریاب که از صدق و نیاز
و مستی عشق مجاز جانان خود را گم کرد که گفت انا لیلی و لیلی انا مصداق انتقال آن حال که لیلی
در حی قصد فصد نمود خون از دست مجنون در وادی جاری شد ای عاشق خمخانه محبت بعشق
میفروش مدام در جوش است و مستی عشق بلطف خمار بی خمار اگر مخموری گوید رنج فراق درد
خمار این عقار است مستان گویند این درد مزاحم سرگشتگان است نه ملازم کم گشتگان و از
سرگشتگان اگر عقل گوید در حق گم گشته هم احتمال دارد عشق گوید به تقدیر [illegible] ملازم
است گم گشته است چنانکه از سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس الله تعالی سره منقولست که در جواب

سایلی فرموده جای که عینش نماند از کجاست ای عاشق مست را تا جز از هستی خود است
سیه مست نیست عاشق را تا نظر بر هستی خود است اگر گوئی مست عشق است بت از این
رایحه بر هوا صعود نمود چرخ را تا قیامت مستانه در چرخ آورد جرعه بخاک افتاد در نظر بتش
فلک اعلی پست نمود بخاری در آتش زد تا کرهٔ اثیر شعله کشید قطره در آب افتاد هفت دریا
بجوش آمد و بر مشوش شد اگرچه در صورت این مستی ترک هستی است اما فی الحقیقه هستی این مستی
عاشقان هستی از هستی دارند و عاقلان هستی از هستی اگر هستی عاشق باش و اگر عاشقی مست
جز مستی و عاشقی نیست و آن هرچه هست نغمهٔ صحویه در اخفای راز عشق غزل

ای عشقباز مخزن اسرار یار باش ؛ پرده‌دار پردهٔ خود و خود پرده‌دار باش ؛ با سر خود ز خود و
بیخودی مگوی ؛ با سر بپای دار و پایدار باش ؛ چون از بهار عشق گل وصل تو شگفت ؛
لب بسته مثل غنچه پیش از بهار باش ؛ خواهی که مستی تو نه بیند غم خمار ؛ با عشق مست و باادب و
هوشیار باش ؛ در دل بجز نگار مبین نقش این و آن ؛ ظاهر ببند این همه نقش و نگار باش ؛
غواص بحر عشق شدی دم بخویش دار ؛ بربند چون صدف لب و در درکنار باش ؛ آری
نکوییت که ز غفلت خموش شو ؛ خاموش باش و واقف اسرار کار باش ؛ ای عاشق چون
بار امانت راز معشوق بقوت عشق برداشتی و طغرای ظلومی وجهولی بر ناصیهٔ همت بنگاشتی
آن راز را از ظلم فاش مکن و خود را از جهل ریشخند هر خواجه تاشش مساز اگرچه عاشق را در دریای
وحدت از لطمهٔ امواج کثرت حالتی نقد وقت میشود که اگر دم فرو میبندد از جوش باطن دم میکند
و بی دم میشود و اگر بکام دل نفسی میزند جوش دریا در باطنش زده متغیر نفسش قراری اند
شوریهٔ تعذیب محبت نفس گیرش میکند درین مقام چون حوصلهٔ استقامت نیست و مجال کلام نه
بابهام و ایهام فغانی باید کرد و باصطلاحات عاشقانه و استعارات عارفانه آن معنی را بعبارت
بل باشارت باید آورد تا هم رازدار باشی و هم غمگسار ای عاشق اگر صورت اسرار عالم آیینهٔ
ضمیر عشق پذیر تو جلوه گر گردد و حقیقت تو در جام جهان نمای دولت چه تواند از جرعهٔ دولت
تنگ آید و این می در خم حوصلهٔ تو جوش زند و لبریز گردد مانند نی نواز با آواز بی آواز همنوا
باید شد و چون دل نی از هوای خالیست دلی باید خالی تا بدین ساخت و این زمزمه ساز باید.

که من نیم نی میگوید سه بشنو از نی چون حکایت میکند ؛ پس طریق آنست که از بیدلی بی زبان باید
و بزبان بی زبانی در نیستان فراق نغمهٔ اشتیاق باید کشید و در پردهٔ گفت و نگفت باهنگ
عشاق بر قانون بیان مضراب زبان باید زد نه بینی در کلام قدیم کلیم مطلق که هو السمیع العلیم
صفت اوست حروف مقطعات و آیات متشابهات منزل ساخته تا محرم واقف اسرار باشد
و نا محرم در بند استفسار لهذا مفسرین تفسیر آن حروف موقوف برین داشته اند که هذا
سر بین الله و حبیبه ای عاشق هرگاه صفت خاک امانت داری و باربرداری بود و تو خاکی
باشی حیف باشد که ضبط خویش در حفظ امانت نکنی و از اسرار خاک نباشی
و عاقل اعمی کلام عقل مدلل و مبرهن قول عارف لغز و معما نغمهٔ حقیقیه در تحقیق حقیقت
عشق غزل ابتدا عشق و انتها عشق است ؛ در میان نیز خود نما عشق است ؛ جز خدا
هیچکس نمیداند ؛ با خدا عشق و با خدا عشق است ؛ در ره عشق راهرو عشق است ؛ راهبران عشق
رهنما عشق است ؛ گفت و گوئیست عاشق و معشوق ؛ همه عشق است و عشق را عشق است
عقل گوید که دلربا حسن است ؛ حسن گوید که دلربا عشق است ؛ فینما تولوا فثم وجه الله ؛ عشق
هیجا و جابجا عشق است ؛ لیس فی الدار غیره دیار ؛ هم درین هم دران سرا عشق است ؛
خون منصور بعد قتل نوشت ؛ زنده و مرده کارها عشق است ؛ بهر رازی از راز عشق گوید
چو نی ؛ نغمه پرداز این نوا عشق است ؛ ای عاشق حق عشق عشق حق است بنا بر آنکه فی الحقیقه
عشق حق بر حق است معشوق اگر مطلق و گر مقید است عاشق مقید مطلق است اشتقاق
عاشق و معشوق از عشق است و عشق غیر مشتق دریاب که این دقیقه ایست از رقایق عشق
صفت ازلی معشوق است و صفت ابدی عاشق هو الاول و الآخر معشوق باطن و عشق و عاشق
ظاهر و هو الباطن و الظاهر عدم و وجود و عاشق و معشوق در حضرت بی نیاز عشق مساوی
و ان کان الله و لم یکن معه شیء و الله الآن کما کان عشق من حیث الذات
از همه مستغنی است و از نیاز عاشقی و ناز معشوقی غنی ان الله لغنی عن العالمین سریان
فیضان عشق از کل موجودات و تعینات در کل اوقات و آنات منقطع نیست در هر چه نیست
نیست لیکن بشیا بقدر استعداد خویش کم و بیش بهر های آن فیض فیاض است چنانکه نور منیر

عالمگیر است اما هرشی ازان بقدر قابلیت خود مستفیض بهره که بر شب تر میبرد و هیچ روزی دریچه
خیال خیال آئینه نمیگذرد و نصیبه که آئینه دارد و هر سطح آئینی ندارد ای عاشق عشق مجهول
النعت است و پندار علم آن جهل هر زبانی که از عشق سخنی گفته و هر جائی که از سوز بیش
نفسی زده آن نغمه است از پرده اطلاق عشق با هنگ ظهور بقصد تقیید و تعین پیاده
والا هیچ نغمه پردازی محرم ساز این راز نگشته و هیچ خیالی درین پرده راه نیافته و هیچ
بیدار دلی بدیده خواب ندیده مگر دیده عشق خود را در عالم ظهور بصورت خواب پوشیده
در عالم بطون خیال بمثال خود را دیده و بنیاد عشقبازی نهاده پس باید دانست که
عاشق و معشوق اسم بی مسماست یا اسم عین مسماست چون چنین دانستی دانستی که عشق است
و بس الله ماسواه ای عاشق اگرچه من این نغمه را از عشق زبان میگویم تو از زبان عشق دان
و اگر من از عشق نسخه می نویسم تو نسخه عشق بخوان این کارخانه ایست یکی میدوزد و دیگر
می پوشد یکی میکارد و دیگری میدرود یکی می پزد و دیگری میخورد یکی مینماید دیگری می بیند
نغمه محویه در ختم خاتمه عشق ای عاشق فاتحه عشق محو شدنست و خاتمه اش
محق بودن فاتحه الحمد گفتن نیست و خاتمه لب شدن فاتحه دل دادن و قدم در راه طلب نهادن
خاتمه سر بر درگاه ادب نهادن و جان دادن فاتحه خون دل خوردن خاتمه در خاک و خون
مردن فاتحه تکیه بر دل [illegible] انداختن خاتمه دل را در نمک راندن [illegible] فاتحه مستدعی اتصال
خاتمه مستلزم استیصال فاتحه مجنون لیلی گشتن خاتمه مجنون لیلی [illegible] فاتحه با مید مشروط
وصال چون فرهاد کوه خودی تراشیدن خاتمه از بیم فصل تیشه بر خود زدن و از امید
و بیم رهیدن فاتحه چون پروانه از لمعات جلال معشوق سوختن خاتمه چون شمع در معشوق
محو گشته عین او شده بر آتش افروختن فاتحه چون آفتاب با دل پر تاب بصد اضطراب
از مشرق عین عشق طلوع نمودن خاتمه چون عنقای مغرب در مغرب قاف عشق غروب
کردن و بی نشان بودن هیهات چون حاصل از بیان عشق جز بی نشانی نیست صفت
بی نشانی بیانی نیست و عبارت متضمن آن معانی بل حکم من لم یذق لم یدر نیز پیدا نیست
نه عیانی ازان نظر که عیان را نیز در عالم بی نشان بهره نیست چه حیرانی ای عاشق این نغمه را

بی آواز باید ساخت و آواز بی ساز چون تاریخ تالیف دل نماز میگوید غنچه بی آواز غزل

ای عشق نه آغاز نه انجام تو پیدا ٭ تو مخفی و آثار تو چون نام تو پیدا ٭ ای مهر که هر ذره زنور تو هویدا است ٭ نی صبح تو شد ظاهر و نی شام تو پیدا ٭ ای ساقی عشاق اگر رو نکوی عشق است بشکست که شد از جام تو پیدا ٭ عکس تو در آئینه حسن است و حباب آن ٭ کین حسن شد از عکس دل آرام تو پیدا ٭ رازی سخن عشق با ابهام توان گفت ٭ تو مستی و اعلام تو ابهام تو پیدا ٭ ختم سخن نیست در ختم سخن عشق ٭ اعجاز دم عشق ز اتمام تو پیدا ٭ ای سوخته گر هیچ دلی ضبط نفس کن ٭ خامی تو از جوش دل خام تو پیدا

خاتمة الطبع

مقام سپاس نوازنده کارساز و صانع بی انباز که قانون کل معرفت طرازی این نسخه متبرکه نغمات الراز از تصانیف لطیف کاشف رموز سر از مفتاح کنوز اسرار بیت الغزل دیوان عرفان نواب عاقل خان خضر اندیشه اجره بامطار الاحسان و رشحات الامتنان باهتمام این حاجی آهنگ دائره عالم ظهور عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان سهروردی در عشره آخره جمادی الآخره سنه ۱۲۶۵ هجری ترانه ریز بزم انطباع و بهره و بخش سامعه ارباب سماع گردید والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین

قطعه تاریخ ریخته کلک بلاغت صریر سید ناصر علی نصیر

شد طبع چو این کتاب راز ٭ بکشاد در خزینه راز ٭ زهره بسپهر خواند تاریخ ٭ زیبا زهی نغمه های دمساز

۱۲۶۵

صورت حال مصنف عدیم المثال از تذکره مرآت الخیال

کامیاب حقیقی و مجازی نواب عاقل خان رازی اسم شریفش میر عسکری است از سادات صحیح النسب خواف و از عمده خوانین شاه عالمگیر است و صاف طینی کمالاتش را خامه از قلم نرگس و سیاهی از دوات لاله باید شگرف از رنگ گل و از آواز بلبل شاید از رشک نقطه مهر و ماهش مه آفتاب بر سر و خفتن از مشاهده رنگینی و نزاکت سخنش گل و بلبل در ریاض سخن دیوانش عالی است بر از یوسف طلعتان معانی دلنشین و سواد اعظمی از سبزه فامان حروف مشکین در رسته بازار سطورش متاع دز انبار انبار و بر تخته دوکان صفحه اش کلیات گلها ئی مضامین رنگین گلزار گلزار اسطرش لف معشوقی سر اپا نازو هر نقطه اش نقطه داغ دل عاشق خانه براندازی مثنوی بهار برازساز و سامان و ٭ برنگ سخن گشته خاطر فریب ٭ نمک ریز از کام جان سخن ٭ شکر پاش از و لب و دهان سخن ٭ برای سخن شهری آشفته ٭ ادا ولا لفته هر رد نو نهفته ٭ نهاد دست از کس بر نچاددیم ٭ نشسته گردید چون قلم ٭ خان . کو ر

صحت نامہ شباب سنبل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	[illegible]	رکابیۃ	کتابیۃ	۹۸	۱۶	واین کا	واین کار	۹۳	۲	خا..	خازنہ
//	۲۱	احتیاج	احتیاج	//	۲۲	قنچے	کنجے	//	۱۲	ہوش	ہوئیں
۶۶	۲۳	ودواکر	واکر	۷۹	۱۶	رداق	وادی	//	۱۹	قشیقن	قشیلن
۶۷	۵	نہارنامی	نہادہ وانامی	۵	۱۲	ملتشم	نگشتم	۶۵	۳	شد شی	شیوشی
//	۶	مرک	ومرک	۸۳	۱۲	فواید	فوائد	//	۱۵	لکر	آکر

صحت نامہ نغمات الراز

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۶	۱۳	شورۃ	شورہ	[illegible]	[illegible]	ساہل	جاہل	۸۶	۲۳	لاجی	لااجل
۷۷	۱۶	تجلے	تجلی ذات	[illegible]	۴	[illegible]	انش	۸۸	۲۰	وجبد	وجد
۷۸	۶	تحرق	تحرق	۸۵	۸	[illegible]	[illegible]	//	۱۶	ارہر	از ہر
۷۹	۳	ان اعرفنا	ان اعرف	۸۶	۳	نرتو	رتو	۸۹	۵	پرشود	پرشور
//	۲۳	جان را	جانش	//	۵	بیرنگ	بیرنگے	۹۰	۲۰	وران	دان
۸۱	۵	ا:	از	۸۶	۶	یکم	بیم	۹۱	۳	شخی	سخنی
//	۱۲	د د	بود	//	۸	مرد	ومرد	//	//	ہرجائی	ہرجائی
۸۲	۲۱	سنکرلائیم	سنکرلائم	//	۱۲	خودی	بیخودی	//	۲۲	[illegible]	[illegible]
۸۳	۳	سینۂ	سینہ	//	۱۴	آر	آہ				
//	۱۲	صوتی	صونی	//	۱۹	یہ زہ	ترزہ				

تمت

بعونه تعالی رسالهٔ عجیبه و عجالهٔ غریبه تصنیف جناب

مولانا محمد عبد الحلیم موسومه به

وجیز الکلام فی مسائل الصیام

بشهر کانپور در مطبع مسیحائی

باهتمام مسیح الزمان ولد مولوی فخر محمد مرحوم طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمداً لمن کتب علینا الصیام و صلوة علی سیدنا افضل الانام و ذراریه الخیرة العظام و اصحابه البررة الکرام
اما بعد فهذه درة ثمینة و فریدة عجیبة نمقها احوج الخلائق الی الغنی الکریم محمد عبد الحلیم الانصاری
نسباً واللکنوی مولداً ابن مولانا محمد امین الله اوصله الی غایة متمناه سمیتها بتحبیر الکلام
فی مسائل الصیام و رتبتها علی مقدمة و مقالتین و خاتمة مقدمه مشتمل است بر چار تنبیه
تنبیه اول در فضیلت صوم مخفی نماند که فضائل روزه بسیار اند ازان جمله آنکه در صحیح بخاری از سهل
بن سعد مروی است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که جنت را هشت دروازه اند
یکی ازان بابی است که آن را ریان گویند داخل نشوند ازان دروازه مگر روزه داران و از آنجمله
آنکه در صحیح بخاری بروایت ابو هریره وارد است که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه روزه
دارد بماه رمضان از راه تصدیق و طلب ثواب آمرزیده شود برای او گناهان پیشین او و نیز در
حدیث صحیح بروایت ابو هریره آمده که فرمود حبیب خدا علیه الصلوة والسلام که روزه سپر است دور
میکند آتش را از روزه دار و نیز در مشکوة بروایت ابو هریره مروی است که فرمود نبی کریم

کریم علیه الصلوة والتسلیم که هر حسنهٔ ابن آدم بده چند تا هفتصد میرسد فرمود او تعالی مگر روزه که آن مراست
و من جزا میدهم بروی یعنی قدر و کیفیت آن را جز من کسی نداند و نیز هیچ کافری
در هیچ عصری معبود خود را بتعظیم بصوم نساخته اگرچه بسجده و نثار اموال و زیارت کردن و
گرد وی گشتن تعظیم میکنند پس این روزه عبادت مخصوصه بجناب باری است و از انجمله آن که
در صوم ریا که شرک اصغر است دخلی ندارد چه کسی مطلع بر روزه نشود مگر باظهار صایم و در اظهار
آن احتمال دروغ است بخلاف نماز و حج و غزوه و صدقات و غیره عبادات که صورت ظاهری
دارند و مردم بحیله آنها بدام می افتند و نیز استغنا از طعام و شراب از صفات رب مطلق است
و آن صفت روزه دار را در روزه حاصل میشود کذا فی شرح سفر السعادت فائده علما را در فضیلت
صوم و صلوة بر یکدیگر اختلاف است جمهور بر آنند که صلوة افضل است از صوم بدلیل حدیثی
که ابو داود روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة
انتهی و بعضی گفته اند که صوم افضل است از صلوة بدلیل حدیثی که نسائی از ابو امامه روایت کرده
که آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و گفتم که بفرما یا رسول الله مرا کاری که اخذ کنم
آن کار را فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود تنبیه وهم در صفت
صوم پوشیده نماند که صوم در لغت امساک مطلق را گویند و در شرع عبارت است
از امساک مسلم یا مسلمه که پاک از حیض و نفاس باشد از مفطرات با نیة از طلوع صبح صادق
تا غروب آفتاب کذا فی الدر المختار و حکمت در تخصیص روز این است که شب همه مردم مثل مردگان
خفته می باشند و بازار مسدود میشود و در روز همه بیدار میشوند و بازار نافذ میگردد و آواز
اشیا بگوش می رسد و هر چیز قابل رغبت دیده میشود و نظر بسوی حسینان جهان می افتد
لاجرم طبع مردم راغب به اکل و شرب و جماع میشود و غرض از صوم امساک نفس است
لهذا تعیین روز گردید تا کلفت و مشقت گردد و خلاف هوای نفس و امساک متحقق گردد
و اگر بشب روزه می شد مردم می خسپیدند مشقت نفس حاصل نمی شد و غرض روزه کما
ینبغی متحقق نمی گردید کذا فی فتح العزیز و روزه ماه رمضان ادا باشد خواه قضا بر مسلم که

عاقل و بالغ باشد فرض ست کذا فی مجمع البرکات و فرضیت رمضان بعد از یک و نیم سال
از هجرت ست کذا فی الدر المختار و اگر صبی روزه دارد و یا شخصی بعد نیت روزه مجنون یا مدهوش
گردد روزه اش صحیح ست کذا فی الدر المختار و ولی را باید که وقتیکه صبی را طاقت روزه
داشتن گردد حکم بروزه داشتن نماید و چون عمرش به ده سال رسد بر ترک صوم اورا
بزند کذا فی الدر المختار و هر کسیکه بماه رمضان علی سبیل الاشتهار بلا عذر قصداً بروز خورد
امام را قتل او می رسد کذا فی القنیه و اگر شخصی چنان ست که اگر روزه دارد از قیام عاجز
شود او را حکم ست که روزه بدارد و نماز را نشسته ادا سازد کذا فی الدر المختار و در هر
روزی از ایام رمضان که مسافر مقیم شود و حائض و نفسا پاک شوند و مجنون آرام یابد و
بیمار صحیح گردد و صبی بالغ شود و کافر مسلمان گردد بقیه آن روز امساک بر همه ها واجب ست
کذا فی تنویر الابصار تنبیه سوم در بیان نیت مستتر مباد که نیت روزه عبارتست
ازان که مسلم از قلب خود بداند که من روزه خواهم داشت کذا فی العالمگیریه و سنت آن ست که
تلفظ به نیت هم سازد و نصب لفظ انشاء الله نیت باطل نمی شود و بعد نیت اگر شب قصد افطار
نمود نیت باطل خواهد شد و در نماز اگر نیت صوم بقلب نماید صحیح ست و نماز فاسد نخواهد شد
کذا فی الدر المختار و در روزه هر روز رمضان محتاج به نیت ست اگرچه روزه دار صحیح و مقیم باشد
کذا فی الدر المختار و اگر در ماه رمضان نه نیت صوم کرد و نه نیت افطار مگر این قدر میداند که
رمضان ست اظهر آن ست که روزه دار نخواهد شد کذا فی مجمع البرکات ناقلا عن المحیط البرهانی
و اگر کسی چنان نیت بطور که صباح اگر دعوت من خواهد شد افطار خواهم کرد و اگر دعوت من نه
خواهد شد روزه خواهم داشت نیت نیست کذا فی العالمگیریه و در ظهیریه می آرد که سحر
خوردن نیت روزه خواهد شد کذا فی الجنبدی و اگر سحر خورد و قصد نمود که صباح روزه
نخواهم داشت این سحر خوردن نیت نخواهد شد کذا فی العالمگیریه و کفایت می کند
روزه رمضان را که ادا باشد و روزه نذر را که بروز معین باشد نیت شب یعنی بعد از غروب
آفتاب نه وقت غروب و نه قبل غروب کذا فی الدر المختار پس اگر قبل غروب آفتاب نیت کرد

که فردا روزه رمضان خواهم داشت این نیت کافی نخواهد شد کذا فی السراجیه و هم کافیست ادای روزه
رمضان و نذر معین را نیت روز بشرط آنکه تحقق نیت قبل از نصف نهار شرعی که عبارت از ابتدای
طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است شود و اگر نیت بنصف نهار شرعی یا بعد آن متحقق شود
ادای روزه رمضان و نذر معین جائز نشود کذا فی الدر المختار و البرجندی و اگر در رمضان بروز نیت
کند باید که نیت سازد که از اول روز روزه دارم و اگر نیت سازد که ازین وقت روزه دارم روزه او
نخواهد شد کذا فی العالمگیریه و برای روزه نفل اگر نیت قبل زوال آفتاب متحقق شود روزه جائز شود
والا فاسد گردد کذا فی الهدایه و برای روزه قضا و روزه کفاره یمین و کفاره رمضان و غیر آن
و روزه نذر مطلق که بروز معین نگردیده باشد شرط است که از شب نیت باشد کذا فی العالمگیریه
اگرچه مقارن طلوع فجر بود کذا فی فتاوی قاضی خان و ادای روزه رمضان به نیت روزه نفل و به نیت
مطلق صوم هم میشود مقیم باشد یا مسافر صحیح باشد یا مریض کذا فی شرح ابی المکارم و اگر صحیح یا
مقیم در ایام رمضان نیت روزه واجب دیگر چو قضا و کفاره و نذر نماید آن روزه از رمضان خواهد شد
و مسافر در ماه رمضان اگر نیت روزه واجب آخر سازد نزد امام اعظم رح آن روزه
از ان واجب خواهد شد و نزد صاحبین آن روزه از رمضان خواهد گردید کذا فی شرح ابی المکارم
و مریض اگر نیت واجب آخر سازد صحیح این است که آن روزه از رمضان خواهد شد کذا فی العالمگیریه
ناقلا عن الکافی و روزه نفل و روزه نذر معین به نیت نفل و نیت مطلق صوم صحیح میشوند و روزه
نفل به نیت روزه قضا و کفاره نذر صحیح نمیشود کذا فی شرح ابی المکارم و در نذر معین اگر از شب نیت واجب
آخر نمود آن روزه از همون واجب خواهد شد و قضای نذر بر ذمه او واجب خواهد گشت کذا فی
شرح ابی المکارم و العالمگیریه و اگر بروز نیت واجب آخر نمود آن روزه از نذر معین خواهد گردید
کذا فی شرح ابی المکارم و اگر از یک رمضان خواه دو رمضان چند روزه قضا بر ذمه خود دارد بهتر
آن است که قضای اول روز اول رمضان اولا ادا سازد و در نیت تعیین اولیت نماید و اگر بلا ترتیب
ادا نمود یا تعیین اولیت و ثانویت نساخت تاهم جائز خواهد شد مقالع البال خواهد گردید کذا فی البرجندی
و العالمگیریه و هر که افطار روزه رمضان ساخت و کفاره شرعا بر او لازم گشت و شصت و یک روزه

دانست بتعیین و تفریق روزه قضا و کفاره نساخت جائز خواهد شد کذا فی العالمگیریة تنبیه
چهارم در بیان سحر و افطار باید دانست که سحر خوردن مستحب است کذا فی الارکان و در عالمگیریة
می آرد که وقت او آخر شب است و نزد فقیه ابو اللیث وقتش آن است که سدس آخر شب باقی ماند
و تاخیر سحور مستحب است و تاخیر آن تا وقتیکه شک واقع شود مکروه است و هنگامی که در غروب
آفتاب شک بود افطار کردن جائز نیست و تعجیل افطار افضل است و وقت افطار سنت
آن است که بگوید اللهم لک صمت و بک آمنت و علیک توکلت و علی رزقک افطرت و بصوم
الغد من شهر رمضان نویت فاغفر لی ما قدمت و ما اخرت و هنگامی که در طلوع فجر شک
بود افضل این است که سحر نخورد و کذا فی الهدایة و بحر العلوم صح در ارکان تحریر می فرماید که سحر
خوردن در این حالت مکروه تحریمی است لکن اگر خورد فساد روزه نیست و امام محمد در موطا
میفرماید که تعجیل افطار مستحب است و هم تعجیل مغرب پس روزه دار مختار است خواه نماز فرض
مغرب قبل افطار ادا سازد خواه افطار قبل از نماز مغرب نماید اما تقدیم سنت بر افطار نه نماید
کذا فی الارکان و در روز ابر تعجیل افطار مستحب نیست کذا فی فتاوی قاضی خان و ترمذی روایت
کرده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که صائم افطار به خرمای تر سازد و اگر نیابد به
خرمای خشک و اگر نیابد به آب **مقاله اولی** مشتمل است بر چهار اشراق **اشراق اول**
در بیان روزه نفل باید دانست که روزه نفل بعد شروع که قصدا واقع شود لازم میگردد و اگر فاسد شود
گو بآمدن حیض باشد قضای آن واجب است کذا فی الدر المختار و روزه نفل اگر بعیدین یا ایام
تشریق کسی دارد لازم نمیشود و کذا فی تنویر الابصار و اگر درین ایام روزه را شروع کرده افطار
نماید قضا واجب نیست کذا فی العالمگیریة و بغیر عذر افطار روزه نفل مباح نیست کذا فی تنویر
الابصار و بحر العلوم صح در ارکان تحریر میفرمایند که حق این است که افطار روزه نفل بغیر عذر هم
جائز است و بعذر ضیافت افطار روزه نفل بمذهب مختار مباح است مهمان را و هم مهمانی کننده را
کذا فی الارکان و الدر المختار و مذهب صحیح آنست که اگر صاحب دعوت بمجرد حضور این صائم راضی شود این
زمان افطار مباح نیست و الا مباح است کذا فی الدر المختار و شمس الائمة حلوائی گفته که اگر بنفس خود اعتماد دارد

که قضا از من فوت گذاشت نخواهد شد افطار سازد واگر اعتماد ندارد افطار نه نماید اگرچه ضیافت کننده
ناخوش هم شود ودر ذخیره می آرد که این جواز افطار در قبل زوال ست وبعد زوال افطار نبودی
جائز نیست مگر در صورتیکه بعدم افطار عقوق یکی از والدین باشد کذا فی العالمگیریه و ذخیرة العقبی
وزن را بی اذن شوهر روزه نفل داشتن درحالیکه ضرر بزوج رسد مکروه ست واگر ضرر بزوج
نرسد مثل آنکه زوج روزه دار یا مریض باشد مکروه نیست کذا فی الحموی وغلام وجاریه را بی اذن
مولی روزه نفل داشتن مکروه است کذا فی الحموی واگر دارند وبافطار کنانیدن شوهر و مولی
افطار سازند قضای آن بر زوجه واجب ست باذن شوهر خواه بعد بینونه وبر مملوک واجب ست باذن
مولی خواه بعد آزادی کذا فی الدر المختار ومولی را جائز ست که روزه نفل مملوک افطار کناند
کذا فی الحموی وشوهر را جائز ست که روزه نفل زوجه افطار کناند اگر ضرر باو رسد کذا فی الحموی
ومملوک اگر غائب باشد واز صوم نفل او ضرر بمالک نرسد او را روزه نفل داشتن بی اذن مولی
جائز ست کذا فی فتاوی قاضی خان واجیر را روزه نفل داشتن درحالیکه مضرت خدمت مستاجر
نافتد بی اذن او هم روا ست واگر مضرت افتد بی اذن او روا نیست کذا فی العالمگیریه واگر
قضای رمضان بذمه کسی باشد صوم نفل او را مکروه نیست کذا فی العالمگیریه اشراق دوم در
روزهای مستحبات تمام سال اول روز عاشوره کذا فی العینی شرح الهدایه ودر محیط سرخسی آورده
که روزه عاشورا منفرد مکروه ست مسنون این ست که نهم ودهم روزه دارد کذا فی العالمگیریه
وابو قتاده روایت کرده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که روزه عاشورا کفاره یکسال
یعنی سال گذشته میکند کذا فی شرح سفر السعادت دوم روزه سه روز از هر ماه هر سه روز که باشند
کذا فی الارکان سوم روزهای ایام بیض یعنی سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم در هر ماه سوی ذی الحجه
اما در ذی حجه پس ایام بیض عبارت اند از چهاردهم وپانزدهم وشانزدهم کذا فی الارکان چهارم
روزه داودی یعنی یکروز روزه دارد ودیگر روز افطار سازد هم چنین در تمام سال کذا فی الارکان پنجم
روزه ماه رجب کذا فی شرح سفر السعادة ششم روزه ماه شعبان کذا فی شرح سفر السعادة
هفتم روزه روز جمعه اگرچه منفرد باشد کذا فی الدر المختار وبحر العلوم رح در ارکان تحریر فرموده

که روز جمعه بغیر ضم یکروز قبل آن یا بعد آن مکروه است ۸ هشتم روزه روز دوشنبه کذا فی شرح
سفر السعادت ۹ نهم روزه روز پنجشنبه کذا فی شرح سفر السعادت و ۱۰ دهم روزه بست و هفتم
رجب کذا فی ما ثبت بالسنة ۱۱ یازدهم روزه پانزدهم شعبان کذا فی ما ثبت بالسنة ۱۲ دوازدهم روزه
شش روز در ماه عید الفطر بعد روز عید الفطر کذا فی الارکان در حدیث صحیح بروایت ثوبان رضی الله عنه
آمده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسی که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر را بعد از حاصل
شد او را روزه تمام سال انتهی و این بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر امثالها کذا فی شرح
سفر السعادت و مستحب در روزهای شش روز بعد روز عید ماه عید آن است که بتفریق ادا نماید نه بتوالی
و در ظهیریه آورده که تفریق باین طور که در هر هفته دو روزه دارد مستحب است کذا فی العالمگیریه
سیزدهم ۱۳ روزه نه روز ماه ذی حجه از غره تا نهم کذا فی شرح سفر السعادت اما روزه عرفه
برای حاج اگر ضعف پیدا نسازد مستحب است کذا فی الدر المختار و اگر ضعف پیدا نماید مکروه است و همچنین
چنین است حکم روزه هشتم ذی حجه کذا فی العالمگیریه و ابو قتاده روایت میکند که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم که روزه روز عرفه کفاره دو سال میگردد سال گذشته و سال آینده کذا فی شرح
سفر السعادت و اگر بروز عرفه نیت روزه قضا یا نذر یا کفاره نمود و هم نیت روزه عرفه ساخت
بعضی علما گفته اند که آن روزه از هر دو خواهد شد کذا فی الحموی اشراق ۳ سوم در روزهای
حرام و مکروه باید دانست که در تمام سال پنج روزه حرام اند روزه عید الفطر و روزه عید الضحی و
سه روز بعد عید الضحی کذا فی مجمع البرکات و روزهای مکروه بسیار اند اول صوم وصال و
آن وصل کردن میان دو روز در روزه داشتن و شب چیزی نخوردن امام محمد رح در موطا تحریر میفرمایند
الوصال مکروه و هو ان یواصل الرجل بین یومین فی الصوم لا یاکل فی اللیل شیئا انتهی و بحر العلوم رح
در ارکان صوم وصال را حرام تحریر میفرمایند و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت مینویسد
که صوم وصال نزد ابو حنیفه جائز نیست ۲ دوم صوم صمت که در روزه کلامی نسازد و آن مکروه است
تنزیها کذا فی العالمگیریه والدر المختار ۳ سوم روزه روز نوروز قصدا و آن مکروه است تنزیها کذا
فی الدر المختار ۴ چهارم روزه روز مهرجان قصدا و آن مکروه است تنزیها کذا فی الدر المختار و اگر روز نوروز

یا مهرجان موافق افتد بروزی که عادت روزه داشتن آن روز میدارد و در نیروز و مهرگان کراهت نیست کذا فی العالمگیریه پنجم ۵
صوم الدهر که در تمام سال روزه دارد در بحر العلوم در ارکان تحریر مینماید که روزه داشتن تمام سال
باینطور که در ایام منهیه هم افطار نسازد حرام ست و اگر در ایام منهیه افطار نماید مکروه ست بکراهت تنزیه
ششم ۶ روزه روز شنبه منفرداً و آن مکروه ست تنزیهاً کذا فی الدر المختار و در عالمگیریه می آرد
که روزه روز شنبه و روز یکشنبه اگر تعظیم این روز منظور نباشد مضائقه ندارد هفتم ۷ استقبال ماه
رمضان بروزه داشتن دو روز یا سه روز یا یکروز قبل رمضان و آن مکروه ست تنزیهاً و اگر
مردم عادی روزه روز پنجشنبه مثلاً باشد و آخر شعبان همین روز افتاد یا عادت صیام آخر ماه دارد
آنگاه مضائقه ندارد کذا فی الارکان **اشراق چارم ۴** مشتمل ست بر دو تنویر **تنویر اول**
در بیان اموریکه روزه را مکروه سازند **اول** چشیدن کدامی چیز بلا عذر کذا فی العالمگیریه و کراهت
چشیدن در روزه فرض ست و در صوم نفل مکروه نیست کذا فی العالمگیریه **دوم ۲** خائیدن کدامی
چیز بلا عذر کذا فی العالمگیریه **سوم ۳** بوسه گرفتن بشرطیکه خوف جماع یا انزال باشد کذا فی البرجندی
چارم ۴ مکیدن لب زن که از تقبیل فاحش باشد کذا فی العینی شرح الهدایه **پنجم ۵** مباشرت
فاحشه اگر خوف انزال یا جماع باشد کذا فی الدر المختار و آن عبارتست از آنکه مرد و زن باهم معانقه
سازند در حالیکه هر دو برهنه باشند و ذکر مرد باندام نهانی زن مساس نماید کذا فی العالمگیریه و
بعض گفته اند که مباشرت فاحشه مکروه ست اگرچه ایمن باشد از انزال و جماع و هو الصحیح کذا
فی العالمگیریه ناقلا عن السراج الوهاج **ششم ۶** دروغ گفتن کذا فی الارکان **هفتم ۷** کلام فحش از
زبان برآوردن کذا فی الارکان **هشتم ۸** جنگ کردن کذا فی شرح سفر السعادت **نهم ۹** غیبت کسی
نمودن کذا فی الارکان **دهم ۱۰** چغل خوری کذا فی شرح صراط المستقیم **یازدهم ۱۱** برای خنکی غسل نمودن کذا فی الارکان
دوازدهم ۱۲ پارچه تر بر بدن نهادن کذا فی الارکان **سیزدهم ۱۳** آب به بینی کشیدن و نزد ابویوسف مکروه
نیست و هو الاظهر کذا فی العالمگیریه ناقلا من محیط السرخسی **چاردهم ۱۴** بوقت خریدن شهد یا روغن
یا دیگر چیز بلا ضرورت چشیدن کذا فی السراجیه **پانزدهم ۱۵** بغیر از وضو به نیت خنکی
مضمضه نمودن یا در بینی آب انداختن کذا فی العالمگیریه **شانزدهم ۱۶** در دهن خود آب را

تا دیر داشتن کذا فی مجمع البرکات ۱۷ هفدهم لعاب او در دهن خود جمع نموده فرو بردن کذا فی مجمع
البرکات ۱۸ هجدهم ضراط و فسو در آب نمودن کذا فی العالمگیریة ۱۹ نوزدهم
مبالغه نمودن در استنجا کذا فی السراج الوهاج قسم دوم در چیزهائیکه روزه را مکروه نه سازند
اول سرمه کشیدن و تیلکه بقصد زینت نداشته باشد اما وقت قصد زینت مکروه ست و درین
کراهت صایم و غیر صایم هردو برابر اند کذا فی العالمگیریة ۲ دوم در بروت روغن مالیدن کذا فی
مجمع البرکات سوم مسواک کردن تر باشد یا خشک اگرچه بعد زوال هم باشد کذا فی الجوهرة النیرة و
امام ابو یوسف مسواک تر از آب نمودن مکروه ست و در ظاهر الروایة مکروه نیست و اسبر تر بالاتفاق
مکروه نیست کذا فی العالمگیریة ۴ چهارم بوسه گرفتن اگر خوف انزال و جماع نباشد کذا فی العالمگیریة
۵ پنجم معانقه کردن اگر خوف انزال و جماع نباشد یا معانقه کننده شیخ کبیر السن باشد کذا
فی العالمگیریة ۶ ششم چشیدن چیزی که اراده خریدن آن دارد و بی چشیدن حال آن از
جودت و رداءت دریافت نمی آید و احتمال غبن ست کذا فی البرجندی و العالمگیریة ۷ هفتم
گل گلاب یا عطر بوئیدن کذا فی مجمع البرکات ۸ هشتم چشیدن چیزی یا خائیدن چیزی بعذر
و عذر در چشیدن این ست که شوهر زن یا مالک زن بدخلق باشد و عذر در خائیدن آن ست که حاجت
خائیدن طعام برای طفل ست و کسی از غیر صائمین مثل حائض یا نفسا حاضر نیست
و غذای نرم مثل شیر و غیره بدست نمی آید کذا فی العالمگیریة ۹ نهم حجامت کردن کذا
فی مجمع البرکات اگر خوف ضعف نباشد اما وقت خوف ضعف مکروه ست و سزاوار ست صائم
را تاخیر نمودن در حجامت تا وقت غروب و شیخ الاسلام ذکر کرده ست که شرط کراهت ضعفی ست که در آن
احتیاج سوی افطار افتد و همچنین ست حال فصد کذا فی العالمگیریة ۱۰ دهم مس نمودن اگر خوف
انزال یا جماع نباشد والا مکروه است کذا فی العالمگیریة مقاله ثانیه مشتمل ست بر دو کلام
کلام اول در امور یکه مفسد روزه نشوند ۱ نوشیدن آب بغیر یاد روزه کذا فی الهدایة ۲ ب
خوردن چیزی بغیر یاد روزه کذا فی الوقایة ۳ ج جماع کردن بغیر یاد روزه کذا فی کنز الدقائق ۴ د برآمدن
منی از فکر نمودن یا دیدن بشهوت سوی فرج زن یا روی زن کذا فی العالمگیریة ۵ استعمال روغن

درمو یا بدن نمودن کذا فی الهدایة ۶ و سرمه در چشم کشیدن گو مزه اش بحلق هم یافته شود کذا
فی الدر المختار ۷ ز غیبت کسی کردن کذا فی تنویر الابصار ۸ ح ازخود قی آمدن به پری دهن اگرچه از آن
خواه ازخود بازگردد یا بازنگردد و نزد ابو یوسف رح اگر به پری دهن آمده خود بازگردد مفسد صوم ست
کذا فی الارکان ۹ ط احتلام نمودن یعنی جماع کردن در خواب یا انزال کذا فی الهدایة
ی ۱۰ بقصد خود بتکلف بحال یاد روزه اندک قی نمودن نزد ابو یوسف رح و امام محمد رح درین
صورت روزه فاسد ست کذا فی الدر المختار ۱۱ یا تا صبح جنب ماندن اگرچه تمام روز بحال جنابت ماند کذا
فی الدر المختار ۱۲ یب در سوراخ ذکر خود آب یا روغن را چکانیدن کذا فی الدر المختار ۱۳ یج چکانیدن
آب در گوش خود یا درآمدن آب ازخود در گوش کذا فی الارکان ۱۴ ید فرو رفتن غبار یا مگس
یا دود در حلق گو روزه یاد باشد کذا فی الدر المختار ۱۵ یه بوئیدن عطر یا خوشبوی دیگر را کذا
فی السراج المنیر ۱۶ یو بوسه گرفتن بحالیکه نوبت بانزال نرسد کذا فی الدر المختار ۱۷ یز مساس
کردن بحالیکه منزل نشود ۱۸ یح داغ گشته بر اعضا نهادن کذا فی فتاوی قاضیخان ۱۹ یط کندری یا
مانند آن از خارج گرفته خائیدن بشرطیکه مزه اش به حلق یافته نشود و اگر مزه یافته شود روزه فاسد
گردد کذا فی الدر المختار ۲۰ ک حجامت کردن در اثنای روزه کذا فی الارکان ۲۱ کا آب بینی
و شیرینی آن بحلق یافتن کذا فی العینی شرح الهدایة ۲۲ کب چکانیدن دوا بچشم گو مزه آن بحلق هم یافته
شود کذا فی العالمگیریة ۲۳ کج از آب سرد غسل نمودن گو سردی آن بباطن هم یافته شود کذا
فی العالمگیریة ۲۴ کد غوطه زدن در آب اگرچه آب در گوش هم درآید کذا فی العینی شرح الهدایة
۲۵ که داخل شدن اشک چشم یا عرق پیشانی قطره یا دو قطره یا مانند آن بحلق کذا فی العالمگیریة
۲۶ کو خوردن گوشتیکه کم از نخود بدندان مانده باشد کذا فی العینی شرح الهدایة ۲۷ کز روزه را
نسیان کرده بتکلف خود قی نمودن به پری دهن کذا فی العینی ۲۸ کح بتکلف قی آوردن کم از پری
دهن باز بقصد خود فرو بردن علی اصح الروایتین کذا فی الدر المختار ۲۹ کط خود بخود بازگردیدن قی
که کم از پری دهن باشد و بتکلف برآورده شده باشد کذا فی تنویر الابصار ۳۰ ل چشیدن غذائی
یا دوائی بدون آنکه ذوق بحلقش فرو رود کذا فی العینی شرح الهدایة ۳۱ لا بحلق فرو بردن کنجدی که

میان دندان بود کذا فی البرجندی ۳۲ لب قصد افطار کردن بچیزی مفطر روزه استعمال نکردن
کذا فی العالمگیریه ۳۳ لج بدهن رسیدن آبیکه در بینی انداخته شده صعود نمود کذا فی القنیه ۳۴ لد بحلق
فرو بردن لعابی که از دهن خارج شده اما طرف آخر او هنوز از دهن انقطاع نیافته و اگر انقطاع
یافته و پس از آن خورد روزه او فاسد گردد کذا فی العالمگیریه ۳۵ له قصد گرفتن کذا فی العینی ۳۶ لو مباشرت
فاحشه بدون انزال کذا فی الارکان ۳۷ لز سحر خوردن بحالیکه در طلوع فجر شک بود کذا فی
الارکان ۳۸ لح جماع کردن از چارپایه یا مرده یا در غیر قبل و دبر مثل شکم و ران و ناف یا حلق
زدن بشرطیکه درین همه صورتها نوبت بانزال نرسیده باشد کذا فی الدر المختار ۳۹ لط
سهواً یا قبل طلوع صبح صادق شروع بجماع کردن وقت یاد آمدن روزه یا طلوع صبح صادق
فوراً ذکر کشیدن و اگر درین هر دو صورت بعد تذکر روزه و یا بعد طلوع صبح صادق ذکر را نکشید
تا اینکه منزل شد علما درین اختلاف دارند بعضی برین اند که برو قضاست فقط بدون کفاره
و بعضی تفصیل ساخته اند بدین طور که اگر ساکن شد و حرکت نداد فقط قضاست و اگر حرکت
داد کفاره هم لازمست کذا فی مجمع البرکات ناقلا من فتاوی قاضیخان ۴۰ م بشکم داخل شدن
تری آب که بعد مضمضه بدهن مانده بالعاب دهن آمیخته کذا فی العالمگیریه ۴۱ ما داخل حلق نمودن
بلغمیکه از سر در بینی رسیده کذا فی مجمع البرکات ۴۲ مب رسیدن سنگی تا دماغ یا شکم از راه زخم سر
یا زخم شکم کذا فی البرجندی ۴۳ مج رسیدن رطوبت چیزی همچو آب باطن از راه مسامات کذا فی
شرح ابی المکارم ۴۴ مد بوسه گرفتن چارپایه یا فرج او را مساس نمودن اگرچه منزل هم شود کذا فی الدر المختار
۴۵ مه منزل شدن مرد بحالیکه زنی او را مساس نمود کذا فی مجمع البرکات ۴۶ مو داخل حلق گردیدن
خونیکه از دندان برآید پیش از آنکه بشکم رسد کذا فی تنویر الابصار ۴۷ مز بشکم رسیدن خونیکه از دندان
برآید با لعاب دهن بشرطیکه لعاب دهن غالب باشد و اگر خون و لعاب دهن هر دو مساوی باشند
یا خون غالب بر لعاب دهن باشد روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار ۴۸ مح داخل نمودن مرد یا زن
انگشت خشک او در دبر یا فرج و اگر انگشت تر باشد روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار
۴۹ مط فرو بردن لعابیکه در دهن ست کذا فی فتاوی قاضیخان ۵۰ ن فرو بردن لعابیکه بر وقت

گفتگو بهر دو لب ازان تر شده اند کذا فی الدر المختار ۵۱ ظاهر شدن اثر سرمه که بچشم کشیده شده در لعاب دهن
کذا فی مجمع البرکات ۵۲ رشته را در لعاب دهن مکرر تر کردن آری اگر رشته رنگین باشد و رنگ
او در لعاب دهن مختلط شود و آن را قصداً بحالت روزه بحلق فرو برد روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار
۵۳ داخل شدن اجزای نمد بحلق بوقت دم کشیدن و سجده کذا فی خزانة الاکمل و در فتاوی العصر
علی السغدی نوشته است که روزه فاسد میشود ۵۴ رسیدن چیزی در شکم صائم که یک طرف آن خارج ماند کذا
فی العالمگیریة و اگر تمام آن در شکم باقی ماند روزه فاسد گردد کذا فی الدر المختار ۵۵ فرو بردن لعاب دهن بعد
کشیدن قلیان بشرطیکه ذرات قلیان داخل نشده باشد کذا فی العالمگیریة و فتاوی قاضیخان **قاعده کلیه** هر چیزیکه
مقصود بالکل نباشد و احتراز ازان ممکن نبود همچو مگسی که ازخود بحلق صائم فرو رفت مفطر روزه نیست
کذا فی العالمگیریة **کلام دوم** در مفسدات صوم و آن مشتمل است بر یک مقدمه و دو مبحث مقدمه در
بیان کفاره بدانکه واجب نمیشود کفاره مگر بافساد ادای روزه رمضان عمداً بعذر نیت کذا فی البرجندی
بحالیکه مکره نباشد و مسقط روزه همچو مرض و حیض عارض حال او نشود کذا فی الدر المختار و اگر روزه نفل
یا روزه قضای رمضان یا روزه نذر یا روزه کفاره یا روزه واجب اخر را عمداً بشکند کفاره لازم
نیاید کذا فی البرجندی **قاعده کلیه** وقتی که آخر روز صفتی عارض حالش گردد که اگر همین صفت
اول روز عارض حال او می شد او را افطار مباح میگردید کفاره ازو ساقط میشود کذا فی
فتاوی قاضی خان پس اگر مردی افطار نمود و بعد ازان مریض شد بمرضی که روزه داشتن
نمی تواند یا زنی افطار نمود قصداً و در همان روز حیض آورد یا مریض شد بعد افطار سهواً
و در همان روز حائضه گردید درین صورتها کفاره ساقط شود کذا فی العالمگیریة و اگر افطار کرد
در اول روز عمداً و بعد ازان باکراه سلطان یا باختیار خود مسافر شد کفاره ساقط نه
شود کذا فی فتاوی قاضی خان و اگر در حال صوم چنان کوشش در عمل نمود که بیمار شد و افطار
روزه ساخت در وجوب کفاره بر او اختلاف است کذا فی الدر المختار و در هر صورتیکه شرعاً کفاره
واجب نیست مراد آنست که آن فعل مفسد صوم مکرر ازو صادر نگردیده باشد و اگر مکرر صادر گردد
زجراً کفاره واجب گردد کذا فی الدر المختار و کفاره روزه رمضان آزاد کردن

بگیرد قیمت است مؤمن باشد یا کافر. و در صورت عسرت روزه داشتن دو ماه علی التوالی و به شب این ایام
وطی نمودن مانع توالی نیست کذا فی شرح الی المکارم و بر تقدیر عدم طاقت خورانیدن شصت مسکین
مسلمان باشد یا ذمی کذا فی السراجیه و در کفاره اگر طعام را لازم گیرد و نصف صاع
از گندم بهر مسکین دهد یا یک صاع از خرما یا جو کذا فی السراجیه و اگر خواهد که نقد قیمتش
دهد تا هم رواست و اگر خواهد طعام را پخته کنانیده شصت مسکین دو وقت خورانید خواه صبح
شام خواه دو صبح خواه دو شام خواه شام و سحر و هر دو وقت ایشان را پرشکم خورانند
و اگر خواهد یک وقت خوراند و قیمت وقت دیگر دهد و اگر یک مسکین را شصت روز دو وقت به
خوراند تا هم رواست و اگر طعام بقدر شصت مسکین پخته کنانیده به یک مسکین دهد گویا یک مسکین
را خورانید کذا فی الدر المختار و اگر غله خام بحساب شصت مسکین یک مسکین را یک روز بدفعه
دهد مختلف فیه است بعضی گفته اند که کافی خواهد شد از یک مسکین و بعضی گفته اند که برآءت
ذمه خواهد گردید کذا فی النهر حنفی و صاحب تنویر الابصار قول اول را اصح نوشته و اگر در رمضان
واحد یا دو رمضان چند مرتبه افطار نموده کفاره از اول نداده الا کفاره واحد کافی خواهد شد و مختار
بعضی آن است که افطار اگر بغیر جماع باشد متداخل خواهد شد و اگر بجماع باشد متداخل نخواهد شد کذا
فی الدر المختار و در عالمگیریه می آرد که اگر در دو رمضان جماع نمود و برای اول کفاره نداد برای او کفاره
برای هر جماع واجب است **مبحث اول** در صورتهائیکه قضا و کفاره هر دو لازم شود ا جماع
کرد با آدمی زنده مشتهی در دبر یا قبل عمداً منزل شود یا نشود کذا فی الدر المختار ۲ ب جماع کنانید
در قبل یا در دبر عمداً انزال شود خواه نه شود کذا فی الدر المختار ۳ ج خورد یا نوشید عمداً
یا دوائی عمداً کذا فی الوقایه ۴ د حجامت کرد یا فصد گرفت یا لمس کرد بلا انزال و ظن فساد روزه
چیزی خورد عمداً قضا و کفاره هر دو لازم شود و اگر او را مفتی معتمد فتوی بافطار روزه داده بود
کفاره نیست کذا فی الدر المختار ۵ ه لعاب دهن محبوب خود بحلق فرو برد کذا فی الدر المختار ۶ و
گوشت بدبودار را عمداً خورد کذا فی العینی ۷ ز گوشت غیر مطبوخ یا چربی غیر مطبوخ را عمداً خورد کذا
فی العالمگیریه ۸ ح گل ارمنی خواه گل دیگر را که دوا خورده میشود خورد کذا فی العالمگیریه

ط۹ سحر خورد باظن طلوع صبح و احتمال عدم طلوع فجر و در واقع فجر طالع بود کذا فی الارکان و در قنیه
منقول از علماء جامع آن است که کفاره لازم نیست ی۱۰ افطار کرد بحال شک در غروب آفتاب و
بعد از ان دریافت شد که آفتاب غروب نکرده بود کذا فی الارکان یا۱۱ افطار کرد بحال ظن عدم غروب
آفتاب خواه ظاهر شود که آفتاب غروب نکرده یا چیزی ظاهر نشود کذا فی العالمگیریه یب۱۲ بادام
رطب را بحلق فرو برد کذا فی العالمگیریه ناقلا من محیط السرخسی یج۱۳ سحر خورد بحالیکه دو مرد گفتند که
فجر طالع است و دو مرد گفتند که فجر طالع نیست و پس از ان معلوم شد که فجر طالع بود کذا فی شرح ابی
المکارم علی المختصر ید۱۴ نمک خورد علی مذهب المختار کذا فی شرح ابی المکارم و بعضی برین اند که اگر
نمک قلیل خورد کفاره واجب است و اگر کثیر خورد کفاره واجب نیست یه۱۵ جماع کرد مرد با زن [illegible]
کذا فی الجندی یو۱۶ جماع کنانید زن بالغه از صبی یا از مجنون عمدا کذا فی الجندی
یز۱۷ جو بریان کرده خورد و اگر غیر بریان کرده خورد فقط قضا است کذا فی مجمع البرکات یح۱۸ از خود
قی آمد و بظن فساد روزه خورد عمدا نزد امام اعظم رح خواه عالم باشد خواه جاهل قضا و کفاره هر دو
لازم شود و نزد امام ابو یوسف رح بر جاهل فقط قضا است کفاره نیست کذا فی مجمع البرکات یط۱۹ خورد
نان یا روغن یا شیر یا سرکه یا آب خیار یا باران یا برف یا آب باقلا یا نخجیه یا کافور یا مشک یا
زعفران یا غالیه یا بلیله یا شوربا یا آب صعتر یا آب زعفران کذا فی العالمگیریه ک۲۰ آرد را خورد
اما وجوب کفاره درین صورت نزد امام محمد است و نزد ابو یوسف کفاره واجب نیست و قیل الخلاف
علی العکس کذا فی فتاوی قاضیخان کا۲۱ بعد فجر کاذب سحر خورد و بظن فساد روزه بعد طلوع صبح صادق
باز خورد کذا فی القنیه کب۲۲ بماه رمضان کر بخاک یا کلوخ برای معصیت روزه افاسد کرد
زجرا له کذا فی القنیه کج۲۳ مرد باکراه زن بروز ماه رمضان جماع کرد کذا فی الواقعات الحسامیه
و در فتاوی عالمگیریه می آرد که درین صورت فقط قضا است کفاره نیست کد۲۴ زنی که طلوع صبح
صادق را دانسته از زوج مخفی داشت و زوج نادانسته با او صحبت نمود برین زن کفاره واجب است کذا
فی الواقعات الحسامیه که۲۵ سرمه کشید یا روغن مالید یا غیبت کرد یا احتلام کرد یا نظر بشهوت نمود و
انزال شد و بظن فساد روزه خورد یا نوشید یا جماع کرد عمدا کذا فی الارکان کو۲۶ ادخال کرد

مرده یا چارپایه را و منزل نشد یا منزل شد از دیدن سوی زن یا از فکر کردن یا انگشت خشک را
در دبر داخل کرد یا چوبی در دبر داخل کرد و جانب دیگر آن چوب بدست است و نقلن فساد روزه
خود و عمداً اگر عالم است قضا و کفاره هر دو لازم است و اگر جاهل است قضا لازم است نه کفاره کذا فی فتاوی
قاضیخان ۲۷ کز مسواک کرد و نقلن فساد روزه خود و عمداً کذا فی العالمگیریة ۲۹ کح پوست خربزه را که
تر باشد و طبع انسان از ان متنفر نشود خورد و اگر خشک باشد یا طبع انسان او را مکروه میداند کفاره نیست
کذا فی العالمگیریة ۳۰ کط افطار کرد بعد نیت روزه بروز نوبت حمی بخیال این که حمی خواهد آمد و اتفاقاً
حمی نیامد کذا فی فتاوی قاضیخان ل ۳۱ زنی بعد نیت روزه افطار کرد بخیال این که روز حیض است
و در ان روز حیض نیامد کذا فی فتاوی قاضیخان لا ۳۲ بیهوش شد بسبب زخمی کردن
ذات خود و افطار روزه ساخت کذا فی الدر المختار لب ۳۳ غسل کرد و به گمان فساد روزه
خورد و عمداً کذا فی فتاوی قاضیخان لج ۳۴ بادام یا خرمای تر یا خشک را خائیده خورد کذا فی العالمگیریة
لد ۳۵ شکر را مکید و آب تا حلق رسید کذا فی العالمگیریة له ۳۶ دانه انگور را خائیده خورد یا به غیر
خائیدن بحلق فرو برد بشرطیکه تفروق با او نباشد و اگر مع تفروق بحلق فرو برد عامه علما قضا
و کفاره را ضروری یابند و نزد بعضی کفاره نیست و هو الصحیح کذا فی العالمگیریة ناقلا من الظهیریة لو ۳۷
کنجد را از خارج گرفته بحلق فرو برد علی المختار کذا فی شرح ابی المکارم لز ۳۸ دانه گندم را بحلق
فرو برد کذا فی فتاوی قاضی خان لح ۳۹ خربزه خرد را بحلق فرو برد کذا فی العالمگیریة لط ۴۰ پسته
خشک را خائیده خورد وقتیکه دران مغز باشد کذا فی العالمگیریة مبحث دوم در موجبات
قضا بدون کفاره اجمال یا در روزه مضمضه کرد و آب در حلق فرو رفت کذا فی شرح ابی المکارم
۲ ب باکراه و جبر طعامی خورد کذا فی العالمگیریة ۳ ج حقنه گرفت یعنی دوا از جانب دبر به اندرون
برد علی الصحیح و نزد یک بعضی وجوب کفاره هم است کذا فی فتاوی قاضی خان ۴ د چیزی مثل
دوا یا آب در بینی ریخت کذا فی الدر المختار ۵ ه دوا را قطره قطره انداخت در گوش کذا فی
حاشیة الچلپی علی شرح الوقایة ۶ و سفر کرد بعد نیت باید که افطار آن روزه نکند اگر افطار کند قضا است فقط
کذا فی مجمع البرکات ۷ ز دوایی تر انداخت بزخم سر یا زخم شکم پس اندرون دماغ یا شکم رسید کذا فی البدائع و عالمگیریه از

کنز و اکثر مشائخ اعتبار رسیدن دوا تا جوف و دماغ ست و تری و خشکی را اعتباری نیست واگر متحقق گردد که دوای خشک
رسیده است صوم فاسد خواهد گشت واگر متحقق گردد که دوای تر رسیده است مفسد صوم نیست واگر هیچ
یکی ازین هر دو امر معلوم نشود پس اگر دوای تر باشد نزد امام اعظم رح روزه او فاسد است و نزد صاحبین
فاسد نیست واگر دوای خشک باشد فساد روزه نیست اتفاقا ۹ ح تکلف قی نمود بحال یاد روزه
بپری دهن کذا فی الدر المختار ۹ ط سحر خورد یا افطار کرد بظن شب و در واقع فجر طالع بود در
صورت اولی یا آفتاب غروب نشده بود در صورت ثانیه کذا فی تنویر الابصار ۱۰ ی خورد یا نوشید
چیزی را یا جماع کرد سهوا و بظن فساد روزه خورد عمدا کذا فی فتاوی قاضیخان ۱۱ یا جماع
کرده شد زنی بحالت نوم کذا فی تنویر الابصار ۱۲ یب در تمام رمضان نه نیت روزه کرد و نه نیت
افطار کذا فی الهدایه و عینی در شرح هدایه تحریر می نماید که ظاهر این مسئله اشکالی دارد وجه دلالت حال
مسلم کافی ست برای نیت مگر اینکه تاویل کرده شود باین طور که آن شخص مریض باشد یا مسافر
یا عادت فطر در رمضان میدارد تا حال او دلیل بر نیت صوم نگردانیده شود ۱۳ یج صبح شد بحالیکه
نیت روزه نکرده بود پس خورد قصدا کذا فی تنویر الابصار ۱۴ ید قطره باران یا برف در حلق
فرو رفت کذا فی الهدایه ۱۵ یه وطی نمود با زن مرده یا زن صغیر غیر مشتهات یا چارپایه یا در غیر قبل
و دبر یعنی در ران و شکم یا بوسه داد یا لمس نمود یا جلق زد یا مباشرت فاحشه نمود و در همه صورتها
نوبت بانزال رسیده باشد کذا فی الدر المختار ۱۶ یو خون را نوشید علی الظاهر و در بعض روایات
کفاره هم واجب شود کذا فی مجمع البرکات ۱۷ یز اشک چشم یا عرق پیشانی آن قدر
که ملوحت آن در تمام دهن یافته شود به حلق فرو برد کذا فی العالمگیریه ۱۸ یح زر یا نقره
یا مروارید یا دیگر جواهر یا گوشتیکه بمقدار نخود یا زائد از آن بدندان مانده باشد خورد کذا فی
العینی شرح الهدایه ۱۹ یط افطار کرد بحالیکه دو کس بغروب آفتاب و دو کس بعدم غروب
ادای شهادت کردند و در واقع غروب آفتاب نشده بود کذا فی الدر المختار ۲۰ ک مسافر که بشهر
خود قبل زوال در آمد و نیت روزه ساخت پس از آن جماع کرد عمدا یا مجنون که افاقه یافت قبل زوال
و نیت صوم کرد پس از آن جماع کرد عمدا کذا فی العالمگیریه ۲۱ کا سحر خورد بحالیکه

کسی مرد او ای شهادت بطلوع فجر داد و دو کس بعدم طلوع پس آن از معلوم شد که فجر طالع بود کذا فی
العالمگیریه کـــ ۲۲ سنگ یا خاک یا سنگریزه یا تخم خرما یا کلوخ یا پنبه یا گیاه یا کاغذ یا اخروت یا خشک
یا بادام خشک یا بیضه مع پوست یا انار مع پوست یا دانه مونگ یا مسور یا برنج بحلق فرو برد کذا
فی العالمگیریه ۲۳ لج لعاب دهن سوای محبوب خود بحلق فرو برد کذا فی مجمع البرکات ۲۴ کد بحال
خواب آب را نوشید کذا فی مجمع البرکات ۲۵ که گوشتی که کم از مقدار نخود و بدندان مانده او را از دهن
خارج نموده باز خورد کذا فی الدر المختار ۲۶ کو دود تنباکو را بحلق داخل کرد کذا فی الارکان ۲۷ کز
این خود کذا فی الهدایه ۲۸ کح بفعلا که بحالیکه غروب آفتاب شک است و چیزی خلاف
و نزد فقیه ابو جعفر رح درین صورت کفاره هم واجب است کذا فی العالمگیریه ۲۹ کط افطار کرد بحال
یقین غروب آفتاب یا سحر خورد بحال یقین بقای شب و پس از آن در هر دو صورت خطا ظاهر گردد
کذا فی الارکان ل ۳۰ دو زن باهم عمل رجال کردند و منزل شدند و اگر منزل نشوند فاسد
روزه نیست کذا فی العالمگیریه لا ۳۱ وقت خوردن روزه دار شخصی گفت که تو روزه دار هستی و اگفته
که روزه دار نیستم خورد پس یاد کرد که روزه دار بودم کذا فی شرح المکارم لب ۳۲ در دبر خود
چوبی تمامه داخل نمود و اگر طرفی بیرون مانده باشد فاسد روزه نیست کذا فی شرح ابی المکارم لج ۳۳
زنی بفرج داخل خود پنبه داخل نمود و چیزی از آن بفرج خارج نماند و اگر طرفی بفرج خارج مانده باشد
فاسد روزه نیست کذا فی شرح ابی المکارم لد ۳۴ مردی باکراه جماع کرد کذا فی العالمگیریه ۳۵ له
زنی که باکراه با وی جماع کرده شد خواه بعد از آن راضی شد یا نشد کذا فی العالمگیریه ۳۶ لو کسی را مجبور
از دست خود گرفته خورد کذا فی مجمع البرکات ۳۷ لز علاج کرد و ذکر خود را بدست خود یا علاج کشانید از
دست زن و منزل شد کذا فی مجمع البرکات ۳۸ لح آرد سرشته خورد کذا فی فتاوی قاضیخان ۳۹ لط
زنی قطره قطره در قبل خود آب یا روغن را انداخت کذا فی الدر المختار ۴۰ م بوقت غسل آب بحلق فرو رفت
کذا فی العالمگیریه ۴۱ ما شخصی چیزی بسوی صائم انداخت و آن چیز بحلق صائم فرو رفت کذا فی
العالمگیریه ۴۲ مب مردی بزوجه خود گفت ببین که فجر طالع است یا نه او دیده گفت که طالع نیست

پس آن مرد با وی جماع کرد و بعد از آن ظاهر شد که صبح طالع بود بر آن مرد کفاره نیست کذا فی العالمگیریه
۴۳ مسئله وقت سحر خوردن جماعتی آمده گفتند که صبح طالع است و آن شخص بخیال فساد روزه
بعدش نیز خورد و پس از آن معلوم شد که خوردن اول قبل طلوع صبح بود و خوردن ثانی بعد
طلوع فجر و اگر یک شخص آمده خبر طلوع فجر داد و بعدش آن شخص بخیال فساد روزه خورد کفاره هم
لازم است کذا فی العالمگیریه ۴۴ مسئله بزد کر پارچه پیچیده وطی نمود بشرطیکه پارچه مانع وصول حرارت باشد
والا کفاره هم لازم شود کذا فی القنیه ۴۵ مسئله گوشتی را بتیه بسته بحلق فرو برد و اگر فوراً کشیده گرفت
مفسد نیست کذا فی العالمگیریه ۴۶ مسئله چوبی را تمامه بحلق فرو برد و اگر طرفی از آن بیرون مانده باشد فساد
روزه نیست کذا فی العالمگیریه ۴۷ مسئله در آنجا مبالغه نمود تا این که آب بمقام سیدن حقنه رسید کذا فی العالمگیریه
۴۸ مسئله لقمه خاییده کسی شخص را بحلق فرو برد کذا فی العالمگیریه ۴۹ مسئله گلی را که از آن سر شویند خورد و اگر عادت
خوردن آن گل باشد کفاره هم لازم است کذا فی العالمگیریه ۵۰ مسئله بعد طلوع فجر بقیه لقمه سحر را از دهن برآورده بحلق فرو برد
یا بعد از یاد آمدن روزه لقمه نان که سهواً بدهن داشته می خواست از دهن برآورد و به
حلق فرو برد و اگر در هر دو صورت فرو بردن بحلق قبل از برآمدن از دهن باشد کفاره هم لازم است
کذا فی العالمگیریه ۵۱ مسئله از خود قی آمد بیرون دهن و بقصد خود باز گردانید و اگر کم از پری دهن آمده
و آن را باز گردانید فساد روزه نیست کذا فی تنویر الابصار ۵۲ مسئله خورد میته کرم افتاده را و اگر
کرم نافتاده باشد قضا و کفاره هر دو لازم شود کذا فی فتاوی قاضیخان ۵۳ مسئله بحلق فرو برد لعاب سیاه
بسبب گرفتن ریشم در دهن [illegible] گردید کذا فی العالمگیریه ۵۴ مسئله پسته خشک را بحلق فرو
برد اگر تر باشد [illegible] حکم آخروت است کذا فی العالمگیریه ۵۵ مسئله غازی بخیال خوف ضعف افطار
کرد و اتفاقاً قتال نافتاد کذا فی العالمگیریه قاعده کلیه هر چیزیکه دوا و غذا خورده نمی شود
مانند سنگ و خاک از خوردن آن کفاره واجب نمیشود کذا فی مجمع البرکات خاتمه در فوائد فائده
اولی اگر گوید برای خداست بر من روزه لازم میگردد او را یکروزه و اگر گوید روزها لازم میگردد
سه روزه کذا فی الدر المختار و اگر نذر سازد که افضل ایام از سال روزه خواهم داشت منصرف شود
بجمعه یا یوم اول ذی حجه اگر نذر سازد که افضل یوم از سال روزه خواهم داشت منصرف شود

بسوی روز عرفه واگر گوید که افضل روز از ایام هفته روزه خواهم داشت منصرف شود بسوی روز جمعه
کذا فی ما ثبت بالسنة فائده۲ دوم غازی اگر داند که در رمضان قتال از عدو خواهد کرد و از صوم خوف ضعف
ست افطار او را جائز ست کذا فی العالمگیریة فائده۳ سوم صاحب خزانة الجلال این که اگر روزه
داشته مشتغل بحرفت خود خواهم گشت ضرری که اباحت فطر نماید عارض بحالم خواهد گردید افطار کردن قبل
حدوث ضرر جائز نیست کذا فی العالمگیریة فائده۴ چارم اگر بحال صوم مرضی حادث شود و از اتمام صوم ظن
زیادت مرض ست افطار کردن او را جائز ست کذا فی الارکان فائده پنجم اگر کسی ببیند روزه
داری که روزه را نسیان کرده می خورد اگر او جوان قادر بر اتمام روزه باشد باید که بیننده یاد دهاند
او را و نه یاد دهانیدن مکروه ست و اگر ضعیف قادر بر اتمام روزه نیست یاد نه دهاند کذا فی
شرح ابی المکارم آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وعلی آله الطیبین
واصحابه المکرمین قد استراح القلم من التصنیف وحصل الفراغ من التالیف بعون الله المنان فی التاسع
عشر من شعبان سنه ۱۲۶۶ من هجرة رسول الثقلین علیه وعلی آله الصلوات رب المشرقین

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که رساله مملو از فوائد جلیله و پر از منافع نبیله بجهت بیان واضح سفینه بر خواص و عوام اعنی
خیر الکلام فی مسائل الصیام تصنیف جناب فیضیاب هادی صراط مستقیم مولانا محمد عبد الحلیم
حفظه الله عن الآفات و شین و سطع انوار افاداتهم الی یوم القیمة بهجرة جد الحسن والحسین
علیه وعلی ذریته صلوات خالق الثقلین بشهر کانپور در مطبع مسیحائی باهتمام کریم الامتنان
مولوی مسیح الزمان صاحب بتاریخ بست و ششم صفر سنه ۱۲۶۷
هجری حلیه طبع پوشید

بمنّ توفیق قادر حی ذوالمنن الٰہ ما سخن

مفتاح الصلوٰة

از مطبع نامی فیض نشان مطبع حاجی محمد حسین لکھنؤ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد
سید الاولین والاخرین وعلی آله واصحابه ومن تبعهم
اجمعین بدان تا نیک بخت کند ترا خدای تعالی که دانستن فرض مکلف
فرضست ودانستن واجب واجبست ودانستن سنت سنتست ودانستن مستحب
مستحبست چون مهم ترین همه از فروض فی نمازست دانستن فرض وواجب
وسنت ومستحب او از اهم مهمات است تا آنکه در فتاوی کبری وظهیری
وشهابی ومسعودی آورده که هر که فرائض وواجبات نماز نداند یا اوقات
وشیخ ابو حفص کبیر فرموده که کافر گردد ونعوذ بالله منها اول

ع مطابق مضمون حدیث رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم انا سید الاولین والاخرین

پس اول تعریف هر یک از ینها بگوییم بعد بیان آن‌ها نماییم فرض
آنست که بدلیل قطعی که دران هیچ وجه شبهه نبود ثابت شده باشد یعنی آنکه حق تعالی
چنان حکم فرموده بنص قرآن یا حدیث متواتر سلف یا اجماع است پس اگر فرضیت آن
نزد همه مجتهدین باشد منکر او کافر است و اگر نزد بعضی بود منکر او فاسق باشد و بهر تقدیر
از ناکردن آن چیز که فرضست آن چیز فاسد گردد و جایز نباشد و دنیا و عذاب دوزخ
شود و بعضی قطعا و یقینا مگر حق تعالی تجاوز کند بکرم خویش و واجب آنست
که بدلیل ظنی از قرآن غیر منصوص یا حدیث غیر متواتر ثابت شده باشد یعنی آنکه حکم حق تعالی
یا آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دائم کرده باشند و انکار بر تارک آن نیز فرموده اند و
حکمش آنست که منکر او فاسق است گمراه نزد مجتهدین که وجوب او ثابت است و
از ناکردنش آن عمل مکروه تحریمی می شود و یعنی قریب بحرام بود و در دنیا و ثواب
اصلا نباشد در اخروی اگر چه فرضیت قضا از وی ساقط گردد اما وجوب قضا ثابت است و عذاب سنت
نیز باشد بظن غالب اگر اعاده نکند مگر حق تعالی عفو نماید بلطف خویش و سنت آنست که از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد بروجه تاکید قولا یا فعلا یا رضا و بهر تقدیر
فعل باید که اکثری باشد تا آنکه گفته اند ترک از دو مرتبه زیاده نباشد ظاهر آنست که مراد
از زیادتی وجود از عدم باشد چنانچه مستفاد از بعضی سخن میشود و حکمش آنست که منکر او

بدعتی است و سببی بعضی کارها اگر ثبوت سنیت آن بخبر احاد است فاسق اگر بخبر مشهور
ثابت شده و کافر است اگر بخبر متواتر ثابت شده سنیت او و اگر نعوذ بالله ردی تا
و استخفاف انکار کند بهر وجه که باشد کافر گردد و آن زنا کردن آن بعد از
قبول اعتقاد سنیت نقصان ثواب شود مکروه تنزیهی میگردد و در دنیا و عتاب
یعنی سرزنش باشد در آخرت و بعضی محققان ترک سنت موکده که اشد التاکید را
مثل واجب در گناه گویند و اگر در عمل سنت کردن تهاون ورزد یعنی آسان داند
و بیباکی نماید خوف کفر است و اگر خود در تقصیر اندا[illegible] امید عفو است و مستحب آنست
که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم ثواب عمل آن بیان فرموده اند و یا گاهی خود
کرده باشد و از باب عبادات باشند نه عادات و این سنت [illegible] نیز نامند و
بعضی مستحبات از سلف و خلف نیز آمده بالجمله منکر مستحب کافر است فاسق
و نه عاصی مگر انکار آن مستحب که ثبوت استحباب بحدیث آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم
چنانکه معلوم شد از ماسبق همچنین غیر عامل آن بهیچ وجه ماخوذ نیست بلکه
تارک فضیلت است از ثواب آن محروم و عامل آن مثاب بثواب عظیم فیروزمند
و منصور است بصلاحیت مشهور بالفور [illegible] بزرگی از علمای [illegible]
و جهات و سنن نماز را درین سبب بحروف اشارت کرده است که اکثر

که اکثر اوقات بفرزندان حضرت یعنی شاه عیسی صاحب تعلیم می فرمودند

وآن اینست ابیات   فرائض ندانی شوی در قلق

اغجمس شرق تق رسق

چو واجب ندانی شوی در خطر

فضست نقت لقت حسر

چو سنت ندانی شوی مقتدا

زوبت تبت تست دذا

تفصیل این مجمل از کتب معتبره بگوییم و حواله کرده نشود مگر وقتیکه ضرور باشد

بیان اول بطریق اختصار آنست الف نام پاک کردن از نجاست معنوی و صوری که بحدث و خبث عرف فقها تعبیر ازین هردو واقع میشود حدث قسمت است اصغر که بسبب وضو باشد و اکبر که بسبب غسل باشد فصل در بیان وضو بدان که فرض در وضو چهار چیز است فرض اول شستن روی از رستنگاه موی پیشانی تا در اکثر متعارف تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر اگر موی انبوه نبوده باشد و اگر موی انبوه برآمده باشد شستن زیر موی ساقط شود و بجای او مسح ربع ریش فرض گردد علی المشهور

وصحیح آنست که شستن موها که بر روی بر آمده فرض میشود کذا فی السراج الوهاج
و علیه الفتوی کذا فی الظهیریه و جز این هر روایت که هست از وی رجوع کرده اند کذا
فی البدائع و در بحر الرائق میگوید که عجب است از اصحاب متون که روایت صحیح مفتی به
که با وی رجوع واقع شده ترک میکنند و روایات دیگر مذکور مینمایند فرض دوم
شستن هر دو دست تا آرنج است فرض سوم شستن هر دو پای تا شتالنگ
ست آرنج و شتالنگ داخل فرض است فرض چهارم مسح چهارم حصه
سر از هر طرف که بسیار ید و سنت در وضو سیزده چیز است اول
هر دو دست شستن تا بند دست جدا جدا بعده جمع نموده شستن دوم در حال ابتدا
العظیم الحمد لله علی دین الاسلام گفتن و اگر بسم الله الرحمن الرحیم کفایت کند سنت ادا
میشود سوم مسواک کردن بوقت مضمضه و اگر موجود نباشد سبابه بر دندانها بگرداند
یا به پارچه پاک کند ثواب حاصل آید باید که از درخت اراک باشد که سنت است
و گرنه باید که تلخ بود یا چیزی که سبب صفا کردن باشد و بسطبری خنصر بود و بمقدار دراز
یک وجب باشد تقریباً و سنت در کیفیت گرفتن او آنست که خنصر دست راست
پایین مسواک نهد و سه انگشت بالا بدارد و ابهام از زیر سر او نهد کذا فی البحر الرائق
و شروع بدندان عالی طرف راست کند بعده بدندان عالی بطرف چپ بعده

بعد درد دندان بسفلی یعنی یمنی حمل باید کذا فی شرح منیة المصلی و اقل مرتبه بار

در اعالی سه بار در اسافل ست با بد آب در کامه بر استعمال باید کذا فی البحر الرائق چهارم

مضمضه ست یعنی آب در دهن جنبانیدن و در بعضی روایات مبالغه در و کرغرغره

گویند تا بحلق رسانیدن نیز سنت پنجم آب در بینی کردن و آن سنت ست در هر جزو

بکشد بدست چپ بکشد و در بعضی روایات مبالغه در ان نیز سنت و آن آنست که

بانگشت آب بر آگند کند در بینی تا بیره برسد و در عیون مبالغه نیز و را از سنت کرده اند

و سنت آنست که برای مضمضه و استنشاق آب هر مرتبه جدا جدا بگیرد ششم عضو را

سه بار شستن لیکن مرتبه اول از فرض واقع میشود باید که هر مرتبه آب بر عضو

جاری شود کذا فی البحر الرائق هفتم نیت وضو یا رفع حدث کردن بدل و زبان

گفتن مستحب اگر نیت کند ثواب وضو یابد اگرچه نماز روا باشد و محل او وقت

شستن روی است کذا فی السراج الوهاج شاید مراد آن باشد تا خیر از وی جائز نیست

که فرض اولست ما تقدیم از و جائز است قیاس بر نماز لیکن اختلاف میان واقع

شود و لهذا صاحب عیون نیت را سنت اول شمرده است هشتم خلال

و طریقش آنست که از جانب اسفل ریش انگشتان از طرف اعلی برآرد و در چند

جمع الجوامع وارد است که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم غرفه آب زیر ریش

رسانیده تخلیل میشوند نهم تخلیل اصابع ست از هر دو دست و هر دو پای اما در دست بعضی
انگشتان با آب متقاطر در بعضی آرد چنانکه تشبیک حاصل آید و در پای از بن
بنخصر دست چپ تخلیل خنصر پای راست کند همچنین تا ختم شود بخنصر پای چپ دهم
تمام سر مسح کردن و کیفیت او آنست که هر دو کف با آب تر کرده بر مقدم سر نهد
تا قفا بکشد بحیثیتی که تمام سر مستوعب گردد بعده بسبابه و انگشت مسبحه داخل هر دو گوش
مسح کند و بسبابه و ابهام بالای هر دو گوش مسح کند یازدهم آنکه مسح دو گوش
باآبیکه برای مسح سر گرفته است بکند یعنی آب جداگانه تا ضروری نباشد نستاند دوازدهم
رعایت ترتیب کند یعنی اول روی بشوید بعده هر دو دست تا آرنج بشوید بعده
مسح سر کند بعده پای تا شتالنگ بشوید چنانچه در نص قرآن واقع ست سیزدهم
پی در پی شوید یعنی در میان توقف آنقدر نکند که عضو در هوای معتدل خشک گردد
و قبل از شستن پای اعضا بمندیل خشک نسازد که مانع ولاست کذا فی معراج الدرایه
عن شمس الائمة الحلوائی و سوای این سنن بعضی سنت گفته اند و بعضی در مستحبات
شمرده اند و هو الصواب مستحبات وضو پانزده چیز ست اول وقت شروع
تعوذ و تسمیه گفتن بسم الله العظیم الحمد لله تا آخر گفتن دوم رو بسوی قبله کردن سیوم
از دست آغاز کردن چهارم کلمه شهادت و درود بر هر عضو فرض گفتن و

گفتن و در حدیث صحیح ثنائی وارد است هر که سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ
أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ بعد وضو گوید عمل او
نشود و در حدیث مسلم است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بعد از وضو گوید حق تعالی در اهشت
بگشاید یعنی در آید از هر دری که خواهد و ادعیه ماثوره نیز خواندن مستحب چنانکه در حدیث
جمع الجوامع از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در وقت وضو شستن بِسْمِ اللّٰهِ الْعَظِيمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى دِينِ الْإِسْلَامِ میگفت و در روایت دیگر
از وی مرویست که وضو کرد و در وقت مضمضه اللّٰهُمَّ لَقِّنِّي حُجَّتِي و وقت استنشاق
اللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي رَائِحَةَ الْجَنَّةِ و هنگام روی شستن اللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ
تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و وقت دست راست شستن اللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي
بِيَمِينِي و وقت دست چپ شستن اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلِ الْخُلْدَ بِشِمَالِي وَلَا تَجْعَلْهَا
مَغْلُولَةً إِلٰى عُنُقِي و هنگام مسح سر اللّٰهُمَّ غَشِّنَا بِرَحْمَتِكَ فَإِنَّا نَخْشٰى عَذَابَكَ
اللّٰهُمَّ لَا تَجْمَعْ بَيْنَ نَوَاصِينَا وَأَقْدَامِنَا و وقت مسح عنق اللّٰهُمَّ
نَجِّنَا مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ هنگام شستن پای اللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي
عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ میگفتی آنسرور و چون وضو تمام کرد بر حاشیه

فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اَللّٰهُمَّ كَمَا طَهَّرْتَنَا بِالْمَاءِ فَطَهِّرْنَا مِنَ الذُّنُوْبِ

بعض روایت کرد از سرور صلی الله علیه وآله وسلم هر که این دعا بخواند هر قطره که از

اندام او وقت وضو بچکد پیدا کند از وی حق تعالی فرشته که استغفار کند بجهت او تا روز قیامت

و گناهان او بخشیده شود و انتهی محصله بعد آیة الکرسی و انا انزلنا بخواند که ثواب عظیم دارد

وار دست چنانکه کاتب با دعیه دیگر در فتوح الاوراد آورده پنجم انگشتری جنبانیدن

اگر فراخ باشد و اگر نه لازم ششم مسح گردن کردن بعضی پا و مسح گردن را

در ملت شمرده اند هفتم بر اعضای مغسوله وقت غسل دست سائیدن هشتم تعهد ابرو

بروت اطراف چشم نمودن نهم شروع شستن روی از پیشانی و دست و پای از انگشتان

و مسح سر از مقدم کردن دهم وقت نیت از زبان گفتن نَوَيْتُ اَنْ اَتَوَضَّأَ

لِرَفْعِ الْحَدَثِ اِمْتِثَالًا لِاَمْرِ اللهِ تَعَالٰى یازدهم بذات خود متعهد امر

وضو شدن دوازدهم از بقیه آب استاده آشامیدن سیزدهم شکر وضو

ادا کردن چهاردهم تازه وضو برای هر نماز کردن پانزدهم روی سوی

آسمان کردن بعد از وضو شهادت سابقه خواندن و جز این مستحبات بسیار است

چنانکه در کفایة المؤمنین و غیره آورده که پیش از وقت ساختگی وضو کردن و چون

آوند خالی شود بار بر کردن شانه کردن اگر ریش انبوه باشد و بعد وضوء بار درود

در رود خواندن لیکن اینقدر اهم مهمات **مکروهات** در وضو چهارده چیز است

اول دست ناشسته در آوند انداختن پیراچه وقتیکه شبهه نجاست نباشد شستن

مستحب است و اگر شبهه باشد شستن سنت است و اگر یقین باشد فرض است **دوم** سخن دنیاوی

در وضو گفتن و در مطلوب المؤمنین میگوید حرام است **سوم** آب بسیار ریختن باید که

بدو رطل کم یک ثمن است وضو کند که مسنون است زیاده از سه رطل اسراف است و رطل نیم من

است بیست سیر است تخمینا اگر از این زیاده بجهت قرار دل کند بسبب آنکه استیعاب مرتبه نشده

است باک ندارد اما زیاده از سه بار شستن مکروه است **چهارم** آب بر روی سخت زدن

پنجم با آبیکه در آوند مس که در آفتاب گرم شده باشد وضو کردن **ششم** چشم و لب وقت شستن رو

سخت بستن **هفتم** وضو در موضع نجس کردن **هشتم** بینی بدست راست افشردن **نهم**

در جای استنجا وضو کردن **دهم** در جای بول استنجا کردن **یازدهم** مضمضه

استنشاق بدست چپ کردن **دوازدهم** آوند برای وضو تخصیص کردن یعنی آنکه دیگری

رخصت ندهد **سیزدهم** کم از سه بار شستن **چهاردهم** مسح کردن اعضای

وضو بمندیلی که بآن موضع استنجا مسح کرده باشد اما اگر به پرچه دیگر کند باک ندارد و افضل

آنست که در ایام گرما مسح نکند که آب وضو سبب نور است چنانکه در حدیث است و در وقت

حاجت مسح کند در بعضی کتب بآوند مس وضو کردن نیز مکروه گفته است و مکروهات

[illegible]

غیر ازین هر که گفته اند چنانکه آغاز از چپ کردن و تکرار مسح تا سه مرتبه کردن و در آب وضو

خوی یا آب بینی انداختن یعنی اگرچه جایزست و در آب وضو دمیدن با اینقدر است

آنچه مذکور شد بیان رفع حدث اصغر بود اما رفع حدث اکبر که آن جنابت و حیض و نفاس است

حاصل نمیشود مگر بغسل باید دانست که فرض غسل

و غسل جمیع بدن و سنت وی آنست که اول غسل فرج و نجاست که بر بدن باشد

بعد وضو بطریق سابق ادا نماید و اگر موضع غسل مجتمع آب باشد پای جدا شده

بعد از غسل بشوید مسئله و غسل یک صاع که هشت رطل باشد

از دو وازده رطل اسراف است فصل شکننده وضو خروج نجس از بدن

مثل بول و غایط و باد و خون و ریم و مانند آن و قی که دهن پر باشد یعنی اگر او را

نتواند نگاه داشت مگر بدشواری تمام اگرچه بلغم باشد یا خون یا طعام یا آب یا بلغم یا خون

مسئله اگر یکبار نشود لیکن چند مرتبه اندک اندک قی کرد لیکن همه اینقدر است که اگر جمع شود

دهن پر گردد ناقض وضوست مسئله خواب کسی که یکی از جوانب اربعه بدن بر زمین

چسپانیده است یعنی در اثر نشستن است ناقض است و خواب کسی که بسرین نشسته یا بر دو پا

یا بر دو پا ایستاده یا بر چیزی تکیه زده نشسته است چنانکه اگر دور کرده شود بیفتد نیز ناقض است مسئله

بیهوشی و دیوانگی ناقض است مسئله ... ناقض است ... و در نقض وضو

وضو آنست که در فعل یعنی در مشی تغیر واقع شود و در حرست آنکه در قول یعنی در سخن گفتن

تغیر ظاهر شود و در حد زدن آنکه در عقل یعنی معرفت تمیز و تغیر باشد مسئلهٔ قهقههٔ

مصلی بالغ در نمازیکه رکوع و سجود دارد ناقض است نه در مصلی جنازه و نه در سجدهٔ

تلاوت مسئله مباشرت فاحشه یعنی وقتیکه بدن دو زن یا مرد و زن برهنه ملاقی شوند و آلت

ایستاده باشد ناقض است خلافاً لمحمد مسئله خروج کرم از جراحت ناقض نیست اگر

تری نداشته باشد اما از دبر ناقض است و از ذکر مختلف فیه است مسئله مس ذکر

و زن ناقض نزد علمای ما نیست خلافاً للشافعی مسئله تکثیر غسل خروج منی است که

جهنده باشهوت باشد یعنی انتشار آلت در وقتیکه جدا شده از صلب و غایب شدن سر ذکر

در قبل یا در دبر علی الفاعل و المفعول مسئله حیض که زنان را میشود و اقل آن سه روز است

اکثر ده روز موجب غسل است مسئله نفاس که خون بعد از زائیدن ظاهر میشود که اقل

و اکثر آن چهل روز است هم موجب غسل است مسئله مذی یعنی آبیکه وقت ملاعبه مرد با زن یا

انتشار آلت بلا دفق واقع میشود موجب نقض وضو است سبب غسل نیست مسئله ودی

آبیکه بعد از بول ظاهر میشود بر تقدیریکه وضو کرده باشد بعد از آن ظاهر گردد و وضو

میشود مسئله احتلام یعنی خوابیکه در کیفیت جماع یا ملاعبه بیند و بعد از بیدار

تری یابد موجب غسل است اگرچه واقعه یاد نداشته باشد اگر واقعه یاد باشد و تری نیابد غسل

فرض نمیشود مسئله غسل جمعه و عیدین مر نماز را و احرام حج و روز عرفه حاجی را سنت است

مسئله غسل واجب نمیشود از مس میت یعنی بر مردمان که حاضر آیند لازم نیست که غسل کنند

مسئله کسیکه مسلمان شد سنت است حالانکه جنب نبود غسل واجب است و اگر جنب باشد

غسل مستحب است مسئله آب وضو و غسل مطهر نیست و آنچه گذارد و غسالت مسئله چاه است آنرا

مجملا بگوییم مسئله چاه بهر چه نجس غلیظ است اگر بمقدار درهم افتد پلید شود و وزن آن

یا او لست تقریبا و در بعضی روایات که جماعه بر فتوی داده اند نجس خفیف در چاه یا آنکه

حکم غلیظ دارد مسئله بول و غیره و منی و خون و شراب پس انداختن ناکیان بول و

سرگین چیزیکه گوشت را خورند و بول و سرگین چیزیکه گوشت را نخورند نجس غلیظ است

بسبب افتادن نجاسات که مقدار درم باشد تمام آب کشیده شود و اگر ممکن نباشد دو صد دلو

بکشند و بهتر آنست که قیاس کرده آنچه موجود و بالفعل باشد بکشند و علیه الفتوی

مسئله موت مثل موش خورد تا بچه کبوتر بیست تا سی دلو و سطل با آنکه در و یکبار آب

گنجد بکشند و از بچه کبوتر تا بچه گوسفند چهل تا شصت بکشند و از بچه گوسفند تا هر قدر که

یا آنکه حیوانی تا سیصد باشد اگرچه خورد بود تمام آب بکشند مسئله چون چاه نجس شود

شبه روز و شبها آن نماز بگردانند اگر منتفخ یابند و وقت وقوع معلوم نباشد و الا

یک شب و روز بگردانند فرض و واجب بالاتفاق اعاده نمایند و سنت

روایات آن است چنانکه در بحر رائق مذکورست والله اعلم بالصواب مسئله
عرق هر شی حکم سؤر او دارد وسؤر یعنی پس خورده آدمی است و هرچه گوشت او خورند
پاکست و پس خورده سگ و خنزیر و درندگان نجس است و پس خورده گربه و مرغ کوچه
و سباع الطیور و ساکن بیوت مثل موش و غیره مکروه ست و سؤر استر و حمار مشکوک
اگر آب پاک موجود باشد وضو کرده تیمم کند یا بالعکس آن مسئله اگر آب باشد مگر
تمر وضو کند این ظاهر الروایة ست و صحیح آنست که تیمم کند و وضو نکند قال فی البحر
یتیمم و لا یتوضأ به وقول الامام الاخر وقد رجع الیه وهو الصحیح
فصل در تیمم چون بر استعمال آب قادر نباشد از مرآنکه آب دورست یک کروه و آن
شش هزار گزست بگز عامه که بیست و چهار انگشت ست کذا فی البحر الرائق وغیره یا
آنکه غسل و وضو نمیتواند کرد بجهت آنکه مرض زیاده میشود یا بدرازی می کشد یا سردی
بمرتبه ایست که باستعمال آب می میرد و یا زحمت قطعاً میشود و این اخیر در غسل باتفاق
روایات امام اعظم ست و در وضو صحیح آنست که جائز نیست و غسل اگر قدرت گرم
کردن داشته باشد یا علاج دیگر تواند کرد هم جائز نیست اگر بهیچ وجه دفع سردی نتواند جائز
ذکره فی البحر الرائق وغیره یا آنکه خوف درنده یا دشمن یا تشنگی باشد برابرست که خوف
مال و یا بر خود و تشنگی او را شود و یا رفیق او را یا جانور او را یا آنکه لو یا رسن ندارد

که آب کشند یا آنکه از بهای مثل یاده بهم میرسد در همه این صور تنها تیمم جایزست

بچیزیکه از جنس زمین ست یعنی انچه بسوختن نرم یا خاکستر نشود و پس تا زمین نباشد تیمم

جایز نیست و طریقش آنست که دست بر زمین زند و خاک فرو کرده بر تمام روی

چنانکه هیچ جای نماند باز دست بر زمین زده چهار انگشت دست چپ ظاهر دست

راست را از سر انگشتان گرفته تا آرنج رساند و بکف دست چپ باطن دست

راست از طرف آرنج تا بند دست برساند و باطن ابهام انگشت چپ بر ظاهر انگشت راست

کذراند و بدست دیگر نیز همچنین کند کذا ذکره الشارح علی فی بحر الرائق غیره مسئله جنب

و محدث هر دو را تیمم یک طریق ست بسبب عذرهای سابق مسئله بر زمین خالص و بر

و غبار تنها نیز جایزست اگرچه زمین حاضر باشد نیت در تیمم فرض ست پس کافر

اگر تیمم کرده مسلمان شود باو نماز نتوان گزارد بخلاف وضو لهذا از دست

تیمم نمیشود که مسلمان اهل نیت مسئله نمیشکند تیمم را مگر ناقض وضو و قدرت

بر آب اندازه حاجت مسئله امید وار آب تاخیر نماز تا آخر وقت مستحب کند بروایتی

تا آخر جواز و الاول اصح مسئله جایزست تیمم قبل از وقت برای اکثر از یک فرض

خلافا للشافعی فیهما مسئله تیمم جایزست بجهت خوف فوت نماز جنازه مگر

وقتیکه خود امامت کند چون حضرت ... جایز نیست هذا هو المختار فی الهدایه

قال في البحر الرائق اتفاقا على ظاهر الرواية فيجوز التيمم للكل عند خوف الفوات
لكراهة الانتظار مراد از فوت سابق تمام تكبيرانست اگرچه بعضی نو اندرسيد جائزنست كره في البدائع
والقنية مسئله جنب و محدث و حائض و نفسا همه مساويند در جواز تيمم جنازه مسئله
بجهت خوف فوت نماز عيد تيمم جائزست اگرچه شروع بوضو كرده باشد و بجهت
خوف فوت وقت جائز نيست خلافا للشافعية مسئله اگر بتيمم نماز كرد و آب
فراموش شده بود در منزل حاجت اعاده نيست مسئله آب طلب كند اگر گمان
باشد تا يك تير انداز و اگر نه چيز داز رفيق طلب كند اگر بهاي مثل دهد بگيرد و اگر نداشته
واگر ندارد و يا زياده طلبد تيمم كند مسئله شخصي اگر اكثر اعضاي غسل يا وضو
مجروح ست كه برسيدن آب آزار مي يابد تيمم كند و اگر اكثر صحيح ست غسل و وضو كند
و مسح باقي نمايد و اعتبار كثرت بعضي بعدد اعضا كرده اند و بعضي بمساحت قال
في البحر الرائق الخلاف انما هو في الوضوء واما في الغسل فالمعتبر
المساحة على ما هو الظاهر و اگر هر دو مساوي باشند اختلافست در فتوی و
روايت از امام نيست و در هيچ صورت جمع تيمم و غسل نيامده مگر وقتيكه سؤر حمار و بغل جايگه
گذشته باشد فصل مسح خفين صحيح ست محدث را مرد باشد يا زن جنب را
اگر پوشيده باشد بر طهارت تامه بايد كه طهارت وقت حدث تمام باشد خلافا

لشافعی که وقت لبس در کارست مسئله یکروز و یک شب مقیم را و سه
شبانروز مسافر را جائزست و حساب از وقت حدث است مسئله ظاهر خفین مسح
انگشت کند یکبار و شروع از انگشتان پای کند تا ساق ساند و این سنت است و فرض مقدار
سه انگشت است مسئله مقدار سه انگشت دست پای اگر باشد مسح جائز نیست و جمع کرده شود آنچه
در یک موزه است بخلاف نجاست و کشف عورت که در هر جا که باشد محسوب است مسئله
میشکند مسح را ناقض وضو و کشیدن موزه و گذشتن مدت بشرطآنکه از کشیدن
خوف رفتن پا یا پاها باشد و بعد کشیدن پا یا پاها بشوید فقط اگر وضو داشته باشد و
برآوردن اکثر قدم از داخل موزه در حکم خروج است مسئله اگر مسح کند مقیم بعد
مسافر شود قبل از مدت اقامت سه شبانروز تمام باید و اگر مقیم شود و بعد از یکشبانروز
فرود آرد مسئله مسح صحیح است بر جمیع انواع موزه نه بر عمامه و کلاه و
برقع و دستانه مسئله مسح بر جبیره جراحت و خرقه زیرش حکم غسل دارد و نیز وقت
بوقت معین نیست و جمع بوضو و غسل تواند شد مسئله جائزست مسح بر جبیره اگر
بسته باشد بی وضو مسئله بر تمام عصابه مسح جائزست اگر کشودن ضرر کند یا
او جراحت باشد یا نه و اگر ضرر نشود باید که آنقدر بکشاید و اگر بر جراحت ضرر
نباشد مسح جائز نیست مسئله اگر ساقط شود جبیره از بهی باطل شود مسح مسئله

مسئله حاجت نیست در مسح خف و مسح سر چشم اول جامه پاک کرد
از پلیدی‌ها در وقت نماز فرض است و بیانش آنست پرچه که پوشیده نماز ادا کند باید
مقدار درم شرعی نجاست یا ویستی باشد و آن معتبر بوزن است در نجاست
غلیظه و معتبر بمساحت است در رقیقه اگر کم از درم است دور کردن آن سنت است
و اگر مقدار درم است دور کردن آن واجب است و اگر زیاده از درم است فرض است مسئله
نجاست اگر بر کناره پرچه است که نمازگزارنده پوشیده است لیکن آنرا انداخته
است باید دید اگر بحرکت مصلی متحرک میشود نجاست او مانع است و الا فلا مسئله
ر سر میرسد نجس یا سقف نجس نماز جائز نباشد مسئله اگر شیشه بول همراه مصلی
ز روا نباشد زیرا که حامل نجاست است و اگر سگ بچه همراه او باشد که دهن بسته
شند نماز جائز است زیرا که نجاست در مقام خود منع نمی کند چنانکه در باطن
مصلی است فصل وضو و غسل کردن و پرچه بدن شستن بلکه از جنس نجاست پاک
شتن مطلق آب حاصل میگردد و آن آب باران و چشمه و دریا است اگرچه متغیر شده
شد بسبب چیزیکه طاهر است یکی از اوصاف ثلثه او که بوی و رنگ و لذت است
جنین ماند که بعد از خلط بطاهر تا سیلان باقیست وضو و غسل جائز است چنانچه
ب حوض وقتیکه اوراق بسیار افتد ذکره فی النهایه مسئله چون [illegible]

تغیر و را اوصاف ثلثه شود وضو و غسل جائز نیست کما فی الذخیره ذکره فی البرجندی و آبیکه متغیر الطبع

شد یا غالب گشته بر وی غیر او از روی اجزا و یا شیره کشیده شد از درخت یا میوه آن

آب مطلق نیست بلکه مقید است وضو و غسل جائز نیست ما بر چه بدن می توان

اگر مستکر باشد و آب ده در ده حکم جاری دارد و در روایت صحیحه نزد بعضی ده گز و آنست که

هفت قبضه و یک قائمه باشد و فتوی درین باب مختلف اکثرین هستند که شش قبضه

بی اصبع قائمه باشد و بعضی بهفت قبضه بی قائمه هستند و فتوی قاضی خان و غیره

بر آنست که هفت قبضه یا هفت قائمه باید و نیز فتوای بعضی بر گز هر زمانست لیکن احتیاط

در قول قاضی خان ست و وسعت در قول اکثر ست مسئله جاری آنرا گویند که کاه

تواند برد ما دام که اثر نجاست ظاهر نشود پاک ست و مردن چیزیکه خون ندارد چنانکه

پشه و مگس آب را پلید نمی سازد مسئله آبیکه در قربت یا رفع حدث استعمال کنند طاهر

غیر مطهر ست مطلقا و بعضی در غسل فتوای نجاست داده اند مسئله جنب که بجهت

جستن دلو و اندر چاه شود مسئله مثلث ست که بحط تعبیر یاد کنند و فتوی بر قول

محمد ست که آب طاهر غیر مطهر ست و جنب نیز طاهر شد و قول ابی حنیفه آنست که

هر دو نجس اند و قول ابو یوسف آنکه هر دو بحال خود ند جیم در بحط عبارت از قول ابی حنیفه

است و ح عبارت از قول ابو یوسف و طا از قول محمد ست ذکره فی البحر الرائق

اشاره بنجس ۱۲ — اشاره به بحال ۱۲ — اشاره بطاهر ۱۲

[illegible]

مسئله هر پوست که دباغت داده شود و آنرا دار و آن پاک شود مطلقا

و اگر دباغت بآفتاب یا بخاک باشد بعد رسیدن آب عائد به پلیدی شود

مسئله پوست خوک مطلقا پاک نمیشود که نجس العین است و بروایتی سگ

هم نجس عین است آنهم پاک نمیشود مسئله پوست آدمی حکم بپاکی آن میکنند

از جهت بزرگی تا کسی استعمال نکند مسئله موی آدمی هر مرده و استخوان هر دو پاک است

مسئله موی خوک پاک نیست لیکن جماعت که حاجت بسیار بآن می دارند

آنها را استعمال برای ضرورت جائز است مسئله موزه پاک میشود از پلیدی

پلیدی از غیر شستن و منی بعد از خشک شدن می مالد اگر غلیظ باشد و

… شست و شمشیر و مانند آن که صیقل باشد مسح بهر چه کافیست چون … دور

… میشود بجهت نماز نه تیمم بخشک شدن چون اثر نجاست نماند و بعد از تری باز

… بد نجاست میشود و علی اختیاره الزیلعی و نمیشود مطلقا علی اصحه قاضیخان و

… پلیدی مسئله قدر درهم یعنی پهنا عرض داخل کف مطلقا علی اصحه

هدایه و الکافی و قیل المعتبر الوزن مطلقا و المفتی به عند اکثر المشائخ ان

… ل فی الرقیق و الثانی فی الغلیظ و این قدر از نجاست غلیظه یعنی خون

… ب و پس انداخته ناکیان و بول هر چیزیکه گوشت او حرام است و پس انداخته چهارپایه

[illegible]

[illegible]

که گوشت او حلال است معاف است یعنی نماز با آن جائز است با کراهت و در فتح القدیر
کم از درهم هم مکروه گفته است و تحقیق آنست که قدر درهم مکروه تحریمی است و مادون آن
مکروه تنزیهی است و زیاده از آن لا یجوز است کما ذکره فی الینابیع وغیره مسئله قدر ربع
ثوب مطلقا علی الاصح فی المبسوط و فی المجتبی ربع المطلق علی الاصح القدوری فی البغداد
او ما اصابه من الذیل و الدخریص علی الاصح الاکثر و یعتبر فی نسبه علی ما قدره ابو یوسف
و نقله فی غرر الافکار عن الامام الاعظم از نجاست مخففه چنانچه بول ما یوکل لحمه و بول
و بیس انداخته مرغ که گوشت او حرام است و خون ماهی و لعاب خر و استر و ترشح
بول مثل سر سوزن معاف است بتفصیل سابق مسئله پاک میشود هرچه و غیره از نجاست
مرئیه بزوال ذات او اثر او مگر آنکه مشقت تمام شود و از غیر مرئیه بشستن سه بار و هر بار
تمام باید و پلید معتبر قوت پلید است اگر رعایت هرچه کرد و پلید می ماند و آنچه
پلیده نشود سه بار شسته خشک کند یعنی تا قطرات از چکیدن باز ماند و هوا
مسئله محل استنجا پاک کردن قبل از شستن به آب سنت است بسنگ پاک کند
سفوف آن هرچه تاکید عددی نیست لیکن مستحب است و اگر پاک نشود عدد
طاق هرچه باشد اختیار کند و سنگ را قبل از استعمال زمین سه بار زند تا از
باز ماند ذکره فی العیون و شستن بعد از و مستحب اگر قدر درهم باشد و واجب اگر

اگر بقدر درہم تجاوز از مخرج باشد و علیه الفتوی قال محمد یعتبر قدر الدرہم مع المخرج و هو الاولی

مسئله استنجا باستخوان و سرگین و پس انداخته چهارپایان و طعام و نمک و خشت پخته و سفال

پاره و خاکستر و انگشت و علف چهارپایان و کاغذ مکروه ست و ایضا بچوب غیره

مکروه ست اگرچه از دیوار جدا شده باشد مگر آنکه بیقین داند که بکار نخواهد آمد مسئله

بدست راست استنجا مکروه ست و بحضور خلق حرام است اگر ممکن الاحتراز باشد و گرنه

مکروه ست تا فرض نباشد نکند بعد از آنکه بآنها اعلام کند که چشم طرف دیگر کنند مسئله

مقابل و مدابر قبله بول و غایط مکروه ست اگرچه در عمارت باشد و اگر بفراموشی نشست

ممکن باشد بگردد و اختلاف ست در استنجا بعضی بکراهت قائلند و تمرتاشی عدم کراهت

اختیار نموده مسئله مقابل آفتاب و ماهتاب نیز مکروه ست و ایستاده بول

کردن کراهت دارد مگر بعذر رفع ضرر و در مقامیکه بول کند غسل و وضو نباید کرد

که مکروه هست و در زمین سخت تا نرم نکند بول کردن مکروه هست و در وقت وزیدن

باد بمقابل آن مکروه هست و در سوراخ جانور نیز مکروه هست بدانکه در مسائل وضو

تیمم و مسح خفین و آب وضو وغیره از مقدمات نماز اختصار واقع شد هر که خواهد مشتمل بر

مع دلائل و مسائل کماحقه و بتعین همه را مطالعه نماید فعلیه بملاحظة فتح المذاهب الاربعة

للکائت فانه کاف فی المسائل التفصیلیة و واف للمطالب العلیة انشاء الله تعالی

چهارم دوم جای پاک کردن فرض ست اما طهارت موضع قدم باتفاق
روایات فرض ست و طهارت موضع سجود بروایت اصح از امام اعظم ست و همین قول
ابو یوسف و محمد ست و طهارت موضع یدین و رکبتین و انچه محاذی بغل و سینه است نیز
در ظاهر الروایة شرط نیست و مختار فقیه ابو اللیث آنست که شرط است تا آنکه
اگر مقابل سینه یا بغل نجاست باشد نماز فاسدست و هو الصحیح کما فی العیون ذکره الشیخ
ابن همام و ابن نجیم مسئله مصلی بر موضع نجس جامه انداخته نماز میکند اگر نجاستی خشک ست در
سطبری که ستر عورت تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز روا باشد و الا لا و اگر
پای افزار پوشیده نماز بر محل نجس کند نماز جائز نیست و اگر فرود آورده [illegible]
باستد جائز ست زیراکه در صورت اول بر نجس قائم ست بخلاف الثانی
ستر عورت کردن فرض ست و آن از زیر ناف تا زیر زانو مرد را و زن حره را
تمام بدن ستر کردن در نماز فرض ست مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم
علی فی ظاهر الروایة و در بعضی روایات قدم نیز عورت ست و ابن [illegible] صححا
واسبیجابی و در عنایه [illegible] ست شارح هدایه اصل این را ترجیح داده ست و [illegible] در حکم [illegible] ست مگر
پشت و شکم که آن نیز عورت ست و سینه تابع شکم ست ذکره فی القنیة مسئله در نماز اگر
خود را برهنه ببیند جائز ست نماز در اصح روایات و در بعضی روایات نماز فاسد شود

شود ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله کشف ربع عضو مانع نماز ست و ادون

ربع عفو و اگر پرچه باید که ربع او ظاهر بر بینه گزارد جائز نیست و اگر کم از ربع پاک باشد

مخیر ست و اگر پاک نباشد نشسته بگزارد باشارت و این افضل ست از استاده

برکوع و سجود مسئله مستحب آنست که نماز در پیراهن و ازار و دستار کند و نماز در لنگ

یا پاجامه تنها مکروه ست اگر دیگر داشته باشد ذکره فی المحیط وغیره نون

نیت کردن یعنی از فروض نماز ست نیت بلا فاصله کردن که نماز میگزارم

مراد از فاصله آنست عملی لائق نماز نیست درمیان واقع نشود چنانکه اکل و شرب

نحو آن اما رفتار بسوی مسجد و وضو باکی ندارد لیکن مستحب آنست که متصل تکبیر باشد

نیت مستحضر باشد نماز را وقت تکبیر اما تاخیر از و بروایت کرخی جائز ست و در ظاهر روایت

نه حتی آنکه گفته اند اگر بعد از الله قبل از اکبر نیت کند جائز نباشد مسئله اشتغال نیت

فیست در سنن و نوافل اما بجهت فرض تعیین آن فرض مثل عصر و ظهر ضرور ست

ین تعیین نیت در دل بس ست باجماع جمیع علما و ظهر الیوم و ظهر الوقت بزبان

ست اگر بالیقین میداند که وقت موجود ست و گرنه بگوید ظهری که بر من ست

بلکه غیر از ین ظهر بود نباشد و اگر دیگر نیز باشد تعیین ظهر الظهر کند و نیت تعیین کعبه

ال قبله شرط ست ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله بزبان آهسته گفتن مستحب ست و اکثر علما

ونزد بعضی بدعت است وبعضی بکراهت وقائلند اما جهر کفتن غیر مشروع است

چنانکه در فیض الباری میگوید اختلفوا فی التلفظ بها بعد الاتفاق

علی ان الجهر غیر مشروع مطلقا فقیل مستحب وقیل بدعة

وقیل مکروه لانه لم یثبت عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

من طریق صحیح ولا ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح

اصلی کذا ولا عن احد من الصحابة والتابعین وفی شرح المنیة

ولم ینقل عن الائمة الاربعة ایضا وقال فی البحر الرائق عن المنیة

انه مستحب وهو المختار وصححه فی المجتبی وفی الهدایة والکافی

والتبیین انه حسن لاجتماع العزیمة واختار الشیخ ابن همام

انه بدعة ثم قال فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند

قصد جمع العزیمة ولفظ وی بر تقدیر وقوع مى باید که این باشد اصلی

فرض الوقت لله تعالی بنابر آنکه زود باو دل حاضر شود تا آنکه نویت آن اصلی اگر که در عوام مشهور

است موافق آن در حدیث ... چنانکه در بحر الرائق تصریح بآن کرده والله الموفق

مسئله اگر مقتدی باشد نیت متابعت امام نیز ضروری لازم است مسئله نیت امامت

و نیت استقبال قبله هیچ یکی را شرط نیست اگر اقتدا بوده الامام باشد نیت ...

هذا الامام وخلفت فی صلوٰة هذا الایام بگوید نزد بعضی صحیح نیست تا تعیین فرض نکند
والاصح الجواز کذا فی البحر الرائق در جمعه نیت اسقاط فرض ظهر نماز جمعه کند الا فرض ادا شود
نزد جمیع علما بلا خلاف و اگر فوت شود در فوائت تعیین اول ظهر علیه و آخر ظهر علیه کند الا ادا نمی شود
چنانکه از بحر رائق ظاهر است لیکن در مسائل شتی کنز وغیره مطلقا ظهر فائته کفایت فرموده اند
و در وتر بعضی گویند که مطلق وتر گوید لفظ واجب نگوید که اختلاف در وجوب او است و
صحیح آن است که وتر واجب گوید که مذهب امام اعظم رح وجوب است و در نیت جنازه
الصلوٰة لله والدعاء للمیت بگوید و نیت اقتدا در کار نیست کل ذلک
من البحر الرائق فی صحیح شتی و او وقت نماز شناختن فرض است وقت نماز فجر
از صبح صادق است تا طلوع آفتاب و مستحب ادای او تاخیر است یعنی در نصف ثانی
از تمام وقت نماز بگزارد و تمام وقت او از صبح صادق است تا طلوع آفتاب قریب
حصه هفتم از شب کما فی خزانة الروایة عن جامع القادی نقلا عن الامام ابو یوسف
فی باب الصوم و آن چهار گهری و بالا تقریبا میشود و در ایام معتدله بهمین قیاس
در ایام شبهای طویله زیاده میشود و در قصیره کم میشود و نصف آخر تا بر آمدن آفتاب
دو گهری باشد لیکن هر چند اسفار بود مستحب است پس تاخیر کند تا وقتیکه اگر فساد نماز
ظاهر شود اعاده تواند کرد و از بحر رائق مستفاد میشود که صبح دو قسم است

ظاهر مراد در افق یا شده نه در جنوب و الا آنچه بتجربه معلوم میشود آنست که بعد از انتشار در جنوب ملکو
از سه گهری زیاده نباشد و بعد از فجر متعارف یک گهری یا بالا هست پس بنا علی الاحتیاط
نماز بعد از فجر متعارف در غایت استحباب باشد والله اعلم وقت ظهر از زوال آفتاب
تا رسیدن سایه هر چیزی دو برابر آن ورای سایه اصلی مذهب امام اعظم است و اکثر علما
برین فتوی داده اند و تا رسیدن سایه هر چیزی برابر وی سوای سایه اصلی قول ابو یوسف
و محمد است و بعضی علما برین فتوی داده اند صاحب بحر رائق صحت قول اول از بدایع و
محیط و تصحیح قدوری و نسفی و صدر الشریعه و شرح مجمع و غیاثیه و غیره نقل نموده و تحقیق سایه اصلی
برهانپور و اطراف وی این حقیر در رساله جداگانه بیان نموده است چنانکه حاصل آن این ابیات
آورده است ابیات فی ازحمل دو نیم پا سوی شمال است دائما و ز ثور گردد
یک قدم جوزا بود در استوا از نصف سرطان یکقدم سوی جنوبی میشود تا آخر
آن محو شد گشت از اسد آن سایه ها و ز سنبله گردد قدم و نیم از میزان شود
از عقرب آن سه نیم شد و ز قوس پنج و نیم پا و ز نصف جدی آن هفت شد
طرف شمالی بیش از دلو آن شد شش قدم تا نیمه اش بین پنج را در پانزده یک با
در حوت چهار است یا زمین تا آخرش نقصان ان ای جان من یک نیم پا باز از حمل
دو نیم هست گر عاقلی عامل بشو بهر خدا گفتم تو ای عیسوی این نظم را مدبر باها

ف
و صاحب در فتاوای ازین ... و بیان و تفصیر
سایه ها و نکار و بیان این ... و روایت
سفلی به بودن ... ۱۲
نقل کرده ۱۲

ف
بلکه جدول جداگانه ... ازین اصلی ... بیشه
تحقیق ... تفصیل
موصول است ... حال
ازان معلوم می شود اینجا
در ضمن ... ۱۲

جدول متعلق صفحه ۲۸

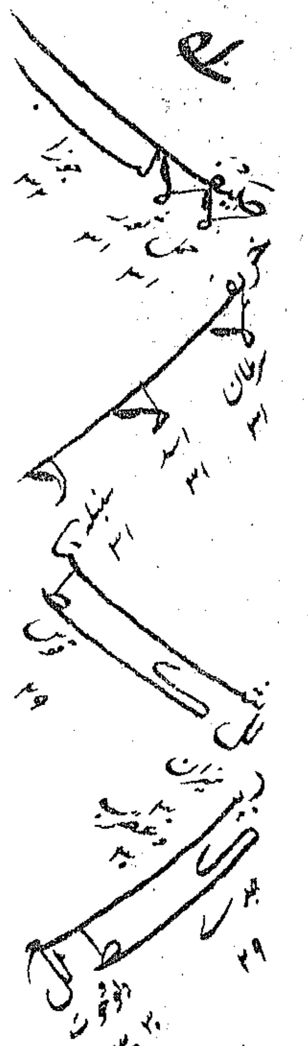
جدول مقدار سایهٔ اصلی بخط اوقات شهور دوازده گانهٔ جلالی انگریزی و هندی بلاد مشهورهٔ هندوستان بحساب اقدام و دقائق با طول و عرض بلاد و تعیین اقلیم از اقالیم سبعه سایهٔ اصلی عبارت است از سایهٔ هر چیزی بهنگام رسیدن مرکز آفتاب بخط نصف النهار که وقت ظهر است بهنگام زوال و تجاوز از آن و مراد از قدم در اینجا هفتم حصه چیزی و مراد از دقیقه در اینجا شصتم حصه قدم است و برای تسهیل حساب کسور ثوانی و ثوالث وغیرها را در اینجا حذف کرده شد باید دانست که این حساب مخصوص است بجدول اظلال اقدام [illegible] در جای ارتفاع [illegible] باقی [illegible] اظلال با قدم آنست که در جای عرض بلد مطلوب ظل [illegible] نمایند حاصل ضرب را بر [illegible] قسمت نمایند پس خارج قسمت ظل اقدام باشد

تحویل آفتاب در بروج اثنا عشر	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	عرض بلاد	طول بلاد	اقلیم
تطابق تحویل باوائل ماههای جلالی	فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	امرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن	اسفندارمذ			
تطابق تحویل باوائل شهور هندی	بیساکه	جیٹھ	اساڑھ	ساون	بھادوں	کنوار	کاتک	اگهن	پوس	ماگھ	پھاگن	چیت			
تطابق تحویل باوائل شهور انگریزی	۲۱ مارچ	۲۰ اپریل	۲۱ مئی	۲۲ جون	۲۳ جولائی	۲۳ اگست	۲۳ ستمبر	۲۳ اکتوبر	۲۳ نومبر	۲۲ دسمبر	۲۰ جنوری	۱۹ فروری			
اقدام و دقائق	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	قدم دقیقه	درجه دقیقه	درجه دقیقه	
احمدنگر	۲ ۲۵	۰ ۵۵	۰ ۱۰	۰ ۳۶	۰ ۱۰	۰ ۵۵	۱ ۲۵	۴ ۸	۵ ۴۷	۶ ۴۲	۵ ۴۷	۴ ۸	۱۹ ۰	۱۰۴ ۱۵	اول
دولتاباد و اورنگ آباد	۲ ۳۴	۱ ۷	۰ ۰	۰ ۲۱	۰ ۰	۱ ۷	۲ ۲۶	۴ ۲۳	۶ ۲	۶ ۴۵	۶ ۲	۴ ۲۳	۲۰ ۳۴	۱۱۱ ۰	دوم
سورت	۲ ۴۵	۱ ۱۳	۰ ۸	۰ ۱۴	۰ ۸	۱ ۱۳	۲ ۴۵	۴ ۳۳	۶ ۱۴	۷ ۰	۶ ۱۴	۴ ۳۳	۲۱ ۳۰	۱۱۰ ۰	دوم
کلکته	۲ ۵۰	۱ ۱۸	۰ ۱۳	۰ ۱۱	۰ ۱۳	۱ ۱۵	۲ ۵۰	۴ ۳۹	۶ ۲۱	۷ ۸	۶ ۲۱	۴ ۳۹	۲۲ ۰	۱۲۲ ۰	دوم
احمداباد گجرات	۳ ۱	۱ ۲۷	۰ ۲۲	۰ ۱	۰ ۲۲	۱ ۲۷	۳ ۱	۴ ۵۱	۶ ۳۹	۷ ۲۷	۶ ۳۹	۴ ۵۱	۲۳ ۱۵	۱۰۸ ۴۰	دوم
کالپی و مرشداباد	۳ ۱۵	۱ ۴۱	۰ ۳۴	۰ ۱۲	۰ ۳۴	۱ ۴۱	۳ ۱۵	۵ ۱۱	۷ ۴	۷ ۵۶	۷ ۴	۵ ۱۱	۲۵ ۰	۱۱۶ ۰	دوم
الهاباد و بهار	۳ ۲۵	۱ ۴۹	۰ ۴۲	۰ ۱۹	۰ ۴۲	۱ ۴۹	۳ ۲۵	۵ ۲۳	۷ ۱۹	۸ ۱۲	۷ ۱۹	۵ ۲۳	۲۶ ۰	۱۱۹ ۴۰	دوم
بنارس و عظیم آباد	۳ ۲۷	۱ ۵۱	۰ ۴۴	۰ ۲۱	۰ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۷	۵ ۲۶	۷ ۲۲	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۶	۲۶ ۱۵	۱۱۷ ۴۰	دوم
مونگیر	۳ ۲۷	۱ ۵۱	۰ ۴۴	۰ ۲۱	۰ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۷	۵ ۳۶	۷ ۲۲	۸ ۱۶	۷ ۲۲	۵ ۲۶	۲۶ ۱۶	۱۱۶ ۰	دوم
جونپور	۳ ۲۸	۱ ۵۱	۰ ۴۴	۰ ۲۱	۰ ۴۴	۱ ۵۱	۳ ۲۸	۵ ۲۷	۷ ۲۳	۸ ۱۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۀ جدول قدار سایۀ اصلی

بلاد	قدم دقیقه	قدم دقیقه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عرض درجه دقیقه	طول درجه دقیقه	اقلیم
گوالیار	۳ ۳۰	۱ ۵۳	+ ۴۶	+ ۲۲	+ ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۳۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹	۲۶ ۲۹	۱۱۵ +	دوم
لکهنو	۳ ۳۰	۱ ۵۳	+ ۴۶	+ ۲۳	+ ۴۶	۱ ۵۳	۳ ۳۰	۵ ۲۹	۷ ۲۷	۸ ۲۰	۷ ۲۷	۵ ۲۹	۲۶ ۳۰	۱۱۶ +	دوم
اکبرآباد	۳ ۳۲	۱ ۵۵	+ ۴۸	+ ۲۴	+ ۴۸	۱ ۵۵	۳ ۳۲	۵ ۳۱	۷ ۲۹	۸ ۲۴	۷ ۲۹	۵ ۳۱	۲۶ ۱۳	۱۱۵ +	دوم
اوده فیض آباد	۳ ۳۴	۱ ۵۶	+ ۴۹	+ ۲۶	+ ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۳	۷ ۳۳	۸ ۳۰	۷ ۳۳	۵ ۳۳	۲۶ ۵۵	۱۱۶ ۵۰	دوم
بهرائچ وڈهاکه	۳ ۳۴	۱ ۵۶	+ ۴۹	+ ۲۶	+ ۴۹	۱ ۵۶	۳ ۳۴	۵ ۳۴	۷ ۳۴	۸ ۳۱	۷ ۳۴	۵ ۳۴	۲۷ +	۱۱۶ ۱۵	دوم
بدایون	۳ ۳۸	۲ +	+ ۱۳	+ ۲۹	+ ۱۳	۲ +	۳ ۳۸	۵ ۴۰	۷ ۴۲	۸ ۴۰	۷ ۴۲	۵ ۴۰	۲۷ ۳۲	۱۱۴ ۵۹	سوم
سنبهل	۳ ۴۸	۲ ۸	+ ۵۹	+ ۳۷	+ ۵۹	۲ ۸	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۷ ۵۹	۸ ۵۴	۷ ۵۹	۵ ۵۲	۲۸ ۳۲	۱۱۴ ۴۰	سوم
شاهجهان آباد	۳ ۴۹	۲ ۱۰	۱ ۱	+ ۳۵	۱ ۱	۲ ۱۰	۲ ۵۹	۵ ۵۴	۸ ۲	۸ ۵۸	۸ ۲	۵ ۵۴	۲۸ ۳۹	۱۱۳ ۳۵	سوم
پانی پت	۳ ۵۲	۲ ۱۱	۱ ۴	+ ۴۰	۱ ۴	۲ ۱۱	۳ ۵۴	۵ ۵۸	۸ ۶	۹ ۲	۸ ۶	۵ ۵۸	۲۸ ۵۲	۱۱۳ ۲۰	سوم
ہانسی	۳ ۵۵	۲ ۱۴	۱ ۸	+ ۴۳	۱ ۸	۲ ۱۴	۳ ۵۵	۶ ۲	۸ ۱۲	۹ ۹	۸ ۱۲	۶ ۲	۲۹ ۱۵	۱۱۲ ۲۵	سوم
ہردوار	۴ ۵	۲ ۲۳	۱ ۱۴	+ ۵۰	۱ ۱۴	۲ ۲۳	۴ ۵	۶ ۱۵	۸ ۳۱	۹ ۱۵	۸ ۳۱	۶ ۱۵	۳۰ ۱۵	۱۱۳ +	سوم
سهرند	۴ ۸	۲ ۲۵	۱ ۱۵	+ ۵۱	۱ ۱۵	۲ ۲۵	۴ ۸	۶ ۱۸	۸ ۳۵	۹ ۴۱	۸ ۳۵	۶ ۱۸	۳۰ ۳۰	۱۱۱ ۱۳	سوم
لاهور	۴ ۲۲	۲ ۳۶	۱ ۲۶	۱	۱ ۲۶	۲ ۳۶	۴ ۲۲	۶ ۴۶	۹ +	۱۰ ۱۰	۹ +	۶ ۳۶	۳۱ ۵۰	۱۰۹ ۲۰	سوم
کشمیر	۴ ۵۴	۳ ۳	۱ ۵۱	۱ ۲۶	۱ ۵۱	۳ ۳	۴ ۵۴	۷ ۲۳	۱۰ ۱۰	۱۱ ۱۸	۱۰ ۱۰	۷ ۲۳	۳۵ +	۱۰۳ ۲۰	چهارم
کابل	۴ ۴۹	۳ +	۱ ۴۷	۱ ۲۰	۱ ۴۷	۳ +	۴ ۴۹	۷ ۱۵	۹ ۵۵	۱۱ ۱۴	۹ ۵۵	۷ ۱۵	۳۴ ۳۰	۱۰۴ ۴۰	چهارم
تبت	۸ ۵۷	۳ ۴۸	۲ ۳۱	۲ ۳	۲ ۳۱	۳ ۴۸	۵ ۵۲	۸ ۴۸	۱۲ ۱۴	۱۴ ۴	۲ ۱۴	۸ ۴۸	۴۰ +	۱۱۰ +	پنجم

بر ماههای شمسی که درین بیت ست بیت لا و لالب لا و لالا شش مه
لل کط و کط لل شهور گوئیست باید که نزول آفتاب در برج حمل که عبارت
از فروردینست تحقیق کند بعده حساب تمام سال آسان میشود قطعه فروردی
چو بگذشت مه اردی بهشت آید بود خرداد و تیر انگه امرداد و شهریور همی آید
پس از شهریور آید مهر و آبان آذر و دی ان که بهمن خبر اسفندار مذ باشی بهر آن
والله الموفق و مستحب ادای ظهر در ایام صیف تاخیرست حد وانست که از
قبل از رسیدن مثل کذا فی البحر الرائق یعنی چون وقت بلا کراهت نزد محققین
تا مثل ست و بعد از مثل الی المثلین مکروه تحریمی میشود بنا بر اختلاف صاحبیه
که نزد ایشان بعد از مثل وقت ظهر نیست بلکه وقت عصرست و مشائخ ظهر را
در ان وقت لاینبغی و ترک الاحتیاط گفته اند چنانکه در ابن همام بحر رائق گور
پس قبل انتهایست مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد تاخیر بنصف آخر
وقت ست چنانکه حد تعجیل بنصف اول وقت ست ذکره فی البحر الرائق و غیره
و در ایام شتا تعجیل ظهر مستحب ست حد آن مذکور شد و تحقیق صیف و شتا آنست
در ایامیکه سرما هر روز زیاده تر گردد شتا و در ایامیکه گرمی هر روز زیاده تر گردد
صیف و آن ایامیکه سرما کمی شروع کند ربیع ست و آن ایامیکه گرمی کمی کند خریف ست



این علامت مستحب در باب ثست ازوقت
ازحمل بیع میشود چنانکه مشهور ست منه

وحال این هردو مذکور نشد صاحب بحر رائق میگوید که آنچه ظاهر میشود آنست
که ربیع ملحق بشتاست درین حکم و خریف ملحق بصیف است ۹۱ و وقت عصر
بعد از وقت ظهر است علی اختلاف المذهبین یعنی بعد از مثلین بقول امام اعظم رحمه
و بعد از مثل واحد بقول صاحبین و بیک روایت امام اعظم بعد از مثل واحد وقت ظهر
می بر آید و وقت عصر بعد از مثلین میشود پس آن مثل ثانی واسطه بین الظهر والعصر است و بر جمله اقوال
آخر او تا غروب است الا بروایت حسن بن زیاد که بقول او بعد از اصفرار قرص آفتاب ۹۲
وقت عصر نیست و بقول جمهور مکروه است تحریما ۹۳ و مستحب در نماز عصر تاخیر است ۹۴
تا آنکه قرص متغیر نشود ۹۵ ۹۶ در همه ایام یعنی در صیف و شتا و ربیع و خریف بنصف اخیر
تا یکمرتبه رسیده است مستحب است مگر در ایامیکه ابر باشد چنانکه آید و وقت مغرب
بعد از غروب تا غیبوبت شفق است و آن بیاضی ست در افق که بعد از سرخی ظاهر
میشود و بر مذهب امام اعظم و همین است قول ابوبکر صدیق و عمر فاروق و معاذ بن جبل و عائشه صدیقه
رضی الله عنهم و بر مذهب صاحبین عبارت از سرخیست و این قول ابن عمر و ابن عباس است
اکثر محققین فتوی بر قول اول داده اند و همین است مختار متاخرین و بعضی فتوی بقول ثانی داده اند
لیکن شیخ ابن همام میگوید لا تساعده روایة ولا درایة و مستحب در ادای مغرب
تعجیل است و تاخیر او در ستاره ها تقریبا ۹۸ مکروه است از ضعف اینکه گفته است تا شیخ ابن همام

ابن همام میگوید حد تعجیل درین آنست که بعد ازان یعنی غروب محقق بمقدار رکعتین اگر تاخیر کند مکروه شود و صاحب بحر الرائق تا طلوع ستاره گفته است ظاهر مراد غیر زهره و مانند آن باشد که اینها بمجرد غروب پیدا میگردند اما بعد از اشتباک نجوم بالاتفاق مکروه تحریمی است چنانکه در اکثر کتب فقه است لیکن این مخالف اعذار است و بعذر سفر و طعام تاخیر مباح ذکره فی منیة المصلی وقت عشا و وتر از غروب شفق علی الاختلاف تا صبح صادق که بالا معلوم شد الا آنکه تقدیم وتر بر عشا جایز نیست بسبب ترتیب فروض خمس مع الوتر الواجب عند ابی حنیفة و مستحب است تاخیر عشا تا ثلث و افضل آنست که بعد از شش گهری شب پانزده گهری را اول وقت شود چنانچه در رساله فی الزوال بتفصیل مؤلف مع الدلیل مذکور کرده و اسد الموفق مسئله در ایام ابر در عصر و عشا تعجیل باید اما عصر مباد آنکه در وقت کراهت تحریمی واقع گردد و عشا بسبب آنکه حرج مصلیان را لیکن نماز باقی تاخیر باید نمود اما ظهر مباد آنکه بتعجیل وقت زوال واقع شود و مغرب مباد که وقت غروب باشد و صبح مباد آنکه قبل از وقت واقع گردد و چون اوقات مکروهه معلوم شد اوقاتیکه درو نماز جایز نیست یا مکروه است باید دانست بباشد که دران بگزارد مسئله ممنوع است مطلق نماز و سجده تلاوت و نماز جنازه در وقت طلوع و استوا و غروب یعنی درین اوقات اگر فرض یا واجب را یا قضا کند غیر صحیح است

مگر عصر همان روز که صحیح ست بکراهت تحریمی زیراکه فضل از قضاست و اگر نماز
مکروه تحریمیت واجبست قضای او اگر قطع کند و اگر تمام کند از جهت آنچه لازم شروع
شده برآید و نمازیکه بنذر واجب شد هم مکروه تحریمیت و نماز جنازه بعضی مطلق
گفته اند و بعضی گفته اند اگر در همانوقت حاضر شود مکروه نیست لیکن افضل تاخیر
و همچنین در سجده تلاوت نیز گفته اند کذلک فی البحر الرائق و غیره و کراهت در طلوع
مرتفع میگردد و بعد از برآمدن قدر نیزه اگر دو نیزه باشد بهترست حاصل آنکه مادام
که نظر می تواند کرد بقرص شمس نماز مکروهست در طلوع و غروب مسئله مکروهست نفل و
آنچه بنذر واجب شده بعد از نماز فجر و عصر قضای فائته و سجده تلاوت و صلوة
جنازه که اینها بلا کراهت جائزست پس اگر شروع کند نفل در وقت جمیع ازینها فاسد کند
باز و یکی ازین دو وقت ادا نماید ساقط نمیشود از ذمه و کافی المحیط بنا بعلیه اگر
سنت فجر شروع کرده فاسد کند آن واجب میشود پس بعد از نماز فجر قبل از طلوع
اگر ادا کند جائز نباشد بر مذهب اصح کذا فی البحر الرائق و بعضی گفته اند که جائزست
چنانکه در تکبیر تحلیل سنت فجر گفته است شروع کرده بعده تکبیر فرض بلا تردید
بگوید بعد قبل از سلام ادا نماید لیکن در شرح مجمع رد کرده گفته است که در وقت مذکور
قضای نفلیکه شروع کرده است مکروهست با آنکه شروع کرده است قطع

فیحست شرعا ذکره فی البحر الرائق هرگاه که سنت و حقیقی مکروه تحریمی باشد
چنانکه گذشت سنت ۹۳ و حکمی مکروه تحریمی بطریق اولی خواهد بود چنانکه در بحر رائق
در محل دیگر گفته است مسئله بعد از طلوع فجر اکثر از سنت فجر نگزارد و قبل از مغرب
و وقت خطبه نفل نگزارد مسئله در وقت باید که اذان بدهد مستقبل قبله و تحت بگوید
و در وقت اقامت نیز همچنین است و در اذان وقت صلوة و فلاح رو گرداند و در هر یک
یا هر دو انگشت در گوش کند و صلوة صلوة یا قامت قامت در میان اذان و تکبیر مستحب
مسئله اذان اگر قبل از وقت داده باشند اعاده کنند مسئله برای ادای هر فرض
سنت موکده است اذان و اقامت و جماعت فائته برای اول کفایت میکند و مکروه
اذان جنب و اقامت محدث و اذان فاسق و نشسته و مست و نه اذان غلام
و ولد الزنا و نابینا و اعرابی مکروه است که اذان و اقامت هر دو ترک کند مسافر
نه آنکه در خانه و در شهر میگزارد و در جائیکه آواز نرسد مستحب هر دو مر نه زنان را
بیک روایت زنان آهسته بگویند والله اعلم مسئله در اذان سحر جمع در تنها
و بعد از فلاح در اذان فجر دو بار الصلوة خیر من النوم بگوید مسئله اقامت
مثل اذان است بعد از فلاح او قد قامت الصلوة دو بار گوید مسئله در اذان
در میان کلمات سکته کند قال فی الینابیع یعنی یقول الله اکبر الله اکبر

وَيَقِفُ ثُمَّ يَقُولُ اللّٰهُ اَكْبَرُ اللّٰهُ اَكْبَرُ وَنَحْوُهُ فِي كَنْزِ الْعِبَادِ وَالْفَتَاوٰى
الصُّوفِيَّةِ و از ظاهر عبارت بحر رائق توقف در جميع كلمات مفهوم ميشود وليكن مراد از
الله اكبر اين جا ابد بود والله اعلم **قاف اول** قبله شناختن رو بسوی قبله اوردن
در تمام نماز فرضست آن وادای تمام مسجد حرام است و صحيح آنست كه كعبه است ليكن فرض
در حق كسی كه حاضر بود آنست كه مقابل عين آن كعبه شود و در حق كسی كه غائب است
مقابل جهت كعبه كفايت ميكند و آن بين المغربين است اهل مشرق را و بين المشرقين
اهل مغرب را و اقوی و اهل برشناختن قبله قطب شمالی است كسيكه در جانب مشرق
بر گوش راست او است و كسيكه در مغرب است بر گوش چپ او است و كسيكه طرف يمن
كعبه است مقابل روی او است و كسيكه در شمال كعبه است پس پشت او است و نيت
استقبال قبله در بعض روايات فرض گفته اند ليكن صحيح مفتی به آنست كه فرض نيست
بلكه در بدائع وغيره گفته است كه افضل آنست كه نيت استقبال كعبه كند از بهر انكه اگر محاذات
واقع نشود نماز جائز نباشد انتهی مسئله هوای كعبه زمين كعبه تا آسمان قبله است قال
فِي عُمْدَةِ الْفَتَاوٰى اَلْكَعْبَةُ اِذَا رُفِعَتْ عَنْ مَكَانِهَا لِزِيَارَةِ اَصْحَابِ الْكَرَامَةِ
فَفِي تِلْكَ الْحَالِ جَازَتْ صَلٰوةُ الْمُتَوَجِّهِيْنَ اِلٰى اَرْضِهَا كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ
مسئله اگر شخصی بغير جهت كعبه نماز گزارد صاحب گناه كبيره است كه مخالفت فرض ميكند

قاف اول
كعبه را سجده كند كافر شود ۱۲

فرض میکند اما کافر نیست زیرا که بعذری ترک جهت کعبه جایز نیست بخلاف کسیکه
بی وضو نماز گزارد کافر میشود زیرا که بهیچ حال نماز بی طهارت نیست یا حقیقی یا
حکمی فرضست کذا فی البحر الرائق لیکن مستفاد از قواعد اصول آنست که تا اعتقاد
جواز نکند کافر نیست اما چون دلالت بر بی ادبی میکند ظاهرا بنا بر علیه حکم کفر کرده باشد
والله اعلم مسئله هر که خوف دارد از دشمن یا از شیر یا نحو آنها جایزست او را که ترک
استقبال قبله کند بهر طرف که قادر باشد نماز ادا نماید مسئله بر هر که مشتبه شود قبله
فکر تمام کند بآن جهت که دل قرار گیرد نماز ادا کند اگر بعد از نماز خطا ظاهر شود
اعاده نکند و اگر در عین نماز معلوم شود بگردد و اگر جماعتی تحری کردند و حال امام
معلوم نیست نماز کسیکه پیش امام نشست جایز باشد این هفت فرض مذکور شدند هم
معروفست زیرا که داخل نماز نیستند و هفت دیگر که پیشتر آید باسم ارکان مشهورست
از آن در تکبیر اختلافست و صحیح و مختار در بحر رائق آنست که شرطست و بعضی محققین
رکن گفته‌اند و شش دیگر که مذکور شود بلا خلاف رکن است نزد کسی که بفرضیت
آنها قائل شده‌اند و فائده خلاف در تحریمه ظاهر می‌شود در بنای نفل بر تکبیر فرض
که آن جایز نیست نزد کسی که شرط میگوید و جایز نیست نزد کسیکه رکن میگوید یعنی آنکه
بعد از فرض قبل از سلام فرض نفلی بر وی بنا کند مختلف فیه است صحیح جواز است

مسئله تکبیر اولی گفتن فرض ست و بعضی این را شرط گفته اند و بعضی رکن و صحیح و

مفتی به اول ست و ثمرهٔ اختلاف ظاهر میشود در بنا نماز نفل بر تحریمهٔ فرض پس بر قول اول بنا

جائز ست و بنا بر رکنیت جائز نه چنانکه گذشت مسئله شخصی اگر حامل نجاست یا منحرف از قبله

یا مکشوف العورة در وقت تکبیر باشد متصل فارغ از تکبیر نجاست دور کرد یا بسوی قبله

یا بعمل اندک ستر حاصل نمود جائز ست و شرط ست که وقت تکبیر ایستاده باشد کذا فی البحر الرائق

مسئله اگر در جماعت رسید و بسوی رکوع مائل گشته تکبیر گفت نماز جائز نباشد اگر بسوی رکوع

نزدیک تر باشد اگر بسوی قیام نزدیکتر باشد جائز ست و همین یک تکبیر کفایت میکند در

ذکره فی فتح القدیر و بر روایتی یاد و نگوید نماز صحیح نیست ذکر فی جواهر الفتاوی

مسئله اگر قبل از امام تکبیر گفت نماز جائز نیست اگرچه لفظ الله فقط گفته باشد

و اگر بعد از و باشد لیکن قبل از و تمام کرد جائز ست بر قول مفتی به خلافا لابی یوسف

کذا فی البحر الرائق مسئله اگر در شروع نماز بجای تکبیر الله اعظم یا الله اجل یا سبحان الله

یا الحمد لله یا لا اله الا الله گوید جائز ست و اگر یا اللهم اغفر لی باشد از این قسم دعا شروع کند

جائز نیست و وجهش آنست که تعظیم حق سبحانه و تعالی مطلوب ست به لفظ که باشد

و در دعا مطلوب خود ست مسئله اگر خبری که دلالت بر تعظیم میکند بعبارت فارسی گوید

نیز جائز ست چنانکه قرارت بفارسی وقت عجز جائز ست لیکن حق در نص قرآن و

وربک فکبّر و تعیّت بنا بر آن غیر لفظ الله اکبر مکروه است تحریماً یا تنزیهاً
و مختار تحریم است که عمل آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم دائمی الله اکبر بود لا غیر ذکره
فی البحر الرائق مسئله اگر به بسم الله الرحمن الرحیم شروع کند جائز است نزد بعضی چرا که
دلالت بر تعظیم میکند و جائز نیست نزد جماعت چرا که در معنی اللهم بارک لی فی
میشود و امام زیلعی تصحیح اخیر کرده و شارح منیه گفته است که این اشبه است و
در بحر الرائق تصحیح جواز نموده بدلیل تسمیه مسئله ۵۲ و ذبح و الله اعلم مسئله در وقت تکبیر گفتن دو [دست]
از آستین بر آرد که مستحب است مسئله اگر مد الف الله کند شروع در نماز صحیح [نیست]
و خوف کفر است اگر عمداً باشد و همچنین اگر مد الف اکبر یا بای اکبر کند ۵۳ و اگر مد های الله کند
خطاست از روی لغت و همچنین مد را خطاست و مد لام الله صواب است
کذا فی فتح القدیر لیکن این نیز دراز نکشد ذکره الحلبی فی حاشیة شرح الوقایة مسئله
شرط دریافتن ثواب تکبیر اولی که در حدیث خیر من الدنیا و ما فیها
وقت آنست که مقارن امام باشد ۵۴ و بروایتی تا در ثناست و بروایتی تا
در فاتحه است و هو المختار فی الخلاصة و بروایتی تا در رکعت اولی است قال
فی الذخیرة هذا اوسع للناس قاف ۵۵ و هم قیام است و آن فرض است باتفاق
هر کسی را که قادر است بر آن و حدّ آنست که چون دست دراز کند بزانو [نرسد]

کذا فی البحر الرائق و هر دو قدم تمام بر زمین سایند مستحب ست کذا فی البرجندی و میباید که

یا بر بر هر دو پای برابر باشد کذا فی الکیلانی و فی الغیاثیة انه یکره التراوح بین القدمین

و نحوه فی الروضة و یجوز اذا اطال القیام بل هو افضل کذا فی خزانة الروایة مسئله

و همچنین در روضه ۱۲ مریضی که قادر باشد بر قیام نه بر رکوع و سجود مخیر ست و قعود اورا بجای رکوع و

سجود افضلیت کذا فی شرح الوقایة مسئله شخصی ضعیف ست اگر روزه فرض ندارد

نماز ایستاده میگزارد و اگر دارد نشسته میتواند که در روزه دارد و نشسته نماز گزارد

و همچنین اگر ایستاده میشود و سیلان حدث ظاهر میشود نشسته گزارد و قیام

جایز نیست کذا فی المنیة المصلی یا بول ۱۲ میباید که وقت قیام فرق در میان هر دو قدم چهار

انگشت باشد و کعبین نیز میباید که منهی ست و کره فی کنز العباد قاف سوم

قرات ست و آن نیز فرض ست بالاجماع و حد او آنست که تصحیح حروف کند

بحیثیتی که خود بشنود و در هوا صحیح و مقدار آن یک آیت ست دراز یا کوتاه

بشرط آنکه دو کلمه یا زیاده باشد نحو قوله تعالی ثم نظر ثم عبس و بسر و استکبر

و اگر یک کلمه باشد مثل مدهامتان یا یک حرف باشد نحو ص و ق

و صحت نماز اختلاف کرده اند و صحیح عدم ست نزد اکثر و صاحبین

عدم صحت قبول دارد در مثل ص و ق و در مثل مدهامتان سند لا تقبل

بقول لا ینبغی و غیره مسئله ۵۱ اگر یک آیت در از مثل آیة الکرسی در دو رکعت

بخوانند نماز جائز نیست نزد بعضی مسئله ۵۲ و صحیح آنست که جائز نیست کذا فی البرجندی

عن الظهیریة و عن الکافی الاصح انه یجوز و علیه عامة المشائخ کذا فی البحر الرائق

مسئله قرأت فرض است در هر دو رکعت از فرض ثنائی باشد یا غیره اولین

یا آخرین یا احد الاولیین و احد الاخریین مسئله ۵۳ و در وتر و نفل ۵۴ در هر رکعت فرض است

مسئله اکتفا بر فرض قرأت کردن بعذر مکروه تحریمی نیست و اگر عذر و فوت وقت

باشد جائز نیست و این مخصوص بجهر نیست نزد امام بزدوی عام است در همه نمازها

نزد امام مرغینانی این مذهب امام اعظم است نزد صاحبین یک آیت دراز

یا سه آیت کوتاه در مطلق نماز فرض است و این قول راجح گفته است در کتاب ابرار

بجهت احتیاط کذا فی البحر الرائق مسئله فرضیت قرأت در حق غیر اخرس و امی

و همچنین بنسبت غیر مقتدی است که او را در نمازیکه امام جهر میخواند مکروه است اما در

غیر جهر اختلاف مشائخ است کذا فی البرجندی و امام محمد قرأت فاتحه مستحسن میداند

بیک روایت کذا فی الهدایة مسئله ۵۵ رکوع در نماز فرض است حد رکوع

نزد اکثر کج شدن است مطلقا و نزد بعضی کج کردن پشت است در شرح منیه

این روایت را احسن گفته و بعضی گفته اند اگر بسوی قیام اقرب است رکوع ادا نمیشود

واگر برکوع یا بر وجه سنت بسیط ادا کند اقرب ادا می شود ذکره فی الخلاصة وغیره بالجمله میباید که دست بزانو برسد والا داخل قیامست چنانکه بالا در حد قیام از بحر رائق مذکور شد واین در وقتیست که نماز استاده کند اگر نشسته ادا نماید باید که جبهه مقابل رکبه شود تا حاصل آید رکوع کذا فی البرجندی مسئله کوز پشت که قامت او بحد رکوع رسیده کفایت میکند او را سر پائین بردن ذکره فی البحر الرائق والبرجندی مسئله وقتیکه رکوع نکرد واز قیام بسجده رفت باید دید که بوجه سنت انتقال کرد نماز فاسد شود واگر نشد در میان مثل شتر نماز باقی ماند کذا فی الخلاصة وبسبب همین گفته اند که وقت انتقال از قومه رکوع راست بنشیند والا دو رکوع لازم می آید که موجب نقصان ست از غیر آنکه باعث زیادتی در نماز ست

سیوم سجود یعنی هر دو سجده نماز فرض ست وآن نهادن بعض جبهه بر زمین جبهه باشد یا بینی اینقدر بسبب فرض کفایت میکند در ظاهر الروایة لیکن مکروه ست تحریما اکتفا بر یکی ازینها بسبب وجوب نهادن کما فی فتح القدیر والبحر الرائق مسئله اکتفا بجبهه در ادای فرض کفایت میکند بالاتفاق من الثلثة واما اکتفا بر بینی فقط پس نزد امام اعظم جائز ست ونزد صاحبین فتوی بر قول ایشانست وبعضی بر انند که نزد صاحبین نهادن هر دو

هردو شرطست واکتفا بر جبهه جائز نه صاحب بحر رائق میگوید که این خلاف مشهور
یعنی پیشانی کے وسیلے ۱۲
از صاحبین مشهور جواز اکتفاست مسئله قنیه که در سجده پای از زمین بالا
دارد یا بالا سازد نماز صحیح نیست یعنی اگر مقدار تسبیح از زمین مرفوع دارد و
اقل ازین معافست چنانکه در کشف عورت و نجاست مقررست که مقدار
تسبیح موجب فسادست و کفایت میکند نهادن یک انگشت در ادای فرض سنت
لیکن باطن آن ۱۲ ط
ذکره فی البحر الرائق وقال فلو لم یضع الاصابع و وضع ظهر القدم
فانه لا یجوز فان وضع القدم بوضع الاصابع مسئله قنیه
یکقدم نهد فقط نماز جائز باشد با کراهت اگر عذر نداشته باشد ذکره
قاضی خان وهو کراهة تحریمیة علی التحقیق من المذهب و
تنزیهیة علی ما ذهب الیه شیخ الاسلام و امام قدوری جماعه دیگر
برین رفته اند که وضع هردو قدم فرضست پس نماز بر داشتن یکقدم بمقدار مذکور
فاسد شود و از فتاوی غیاثی معلوم میشود اگر مطلقا یعنی در تمام سجده نهد
فاسد گردد اما نهادن هردو دست هردو زانو پس فرض نیست بنابر
ظاهر الروایه و علیه فتوی مشائخنا و اختار الفقیه ابو اللیث الافتراض وصححه
فی العیون کذا فی البحر الرائق شیخ ابن همام میفرماید که فقیه ابو اللیث انکار کرده و مشائخ

[illegible] ۱۲

[illegible]

[illegible]

میکنند و میگوید از امام اعظم ثابت نیست صاحب بحر رائق میگوید که نص قرآن فرضیت سجود میفرماید و حقیقت آن وضع یدین و رکبتین نیست و اعدل اقوال آنست که شیخ بن همام اختیار نموده که وضع هر دو واجب تا نماز بدون وضع یکی از آنها مکروه تحریمی میشود و اگرچه منقول از اکثر مشایخ آنست که سنت ست ترک آن مکروه تنزیهی می شود مسئله سجده بر دور عمامه مکروه تنزیهیست و قتیکه دور بر جبهه باشد اما وقتیکه بر سر باشد و جبهه بر زمین نرسد نماز صحیح نیست تعدیه بر یکی جبهه و بینی هر دو نرسد باتفاق روایات و اگر بینی رسد بیکر و ایت صحیح ست چنانکه گذشت لیکن مکروه تحریمیست مسئله نماز جائز نیست بر زمین آنچه در حکم بستر باشد جبهه و قرار تواند گرفت كذا في البحر الرائق وان سجد على التبن والقطن ان استقر الجبهة يجوز كما في الذخيرة وفتح القدير والضابطة فيه انه ان بالغ لا يتسفل الرأس ابلغ منه يجوز كذا في كنز العباد والحمادية من البرهانية فلو سجد على الدقيق ونحوها لا يجوز كما في الظهيرية وفي الغياثية انه يجوز على الحنطة والشعير دون الارز والباقلاء سرى الرجل مسئله واجبست که در سجده هفت اعضا بر زمین رسد قال رسول الله صلى الله عليه وآله فانما

وآله وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء علی الجبهة
واشار بيده الی انفه واليدين والركبتين واطراف القدمين
رواه البخاري ومسلم و در اشارت بسوی انف دلالت برآنست که جبهه
مع الانف یک عضوست لیکن چون حدیث متواتر نیست حکم بوجوب هر دو
کرده شد هذا مخفی نماند که قواعد اصول تقاضای آن می کند
که نهادن اعضای سبعه فرض باشد زیرا که بیان مجمل سجودست و بیان
اجمال بحدیث ظنی افادهٔ فرضیت میکند چنانکه در حدیث مسح ربع رأس و
قعود اخیره گفته اند و لهذا شاید که فقیه ابو اللیث حکم بفرضیت همه کرده باشد
والله اعلم مسئله اگر محل سجود بمقدار یک خشت یا دو خشت ایستاده بلند
باشد جائزست ذکره فی الذخیرة وفتح القدیر و در منیة المصلی میگوید بمقدار خشت ربع
ذراع ست مسئله اگر در رکوع و سجود پیش از امام سر بردارد دانم که دوباره کند
الاحادیث الصحیحة فقد ذکره فی الکافی ایضا و واجبست که عود کند ذکره فی الغیاثیة
وغیرها اگر در موضع سجده خار باشد سر برداشت و بر جای دیگر نهد آن یک سجده است
ذکره فی المفید عن مفاتیح المسائل قاف چهارم قعده اخیره فرض است
و فرضست نشستن در آخر صلوة بمقدار تشهد باجماع ائمه اربع تا نشستن و کشف

بزدوی گفته که قعدهٔ اخیره واجبست لیکن این واجب در قوت فرضست پس
عمل با نماز بترک این فاسد میشود مسئله مردی چهار رکعت شروع کرد در چهارم نشست
باز بخاطرش رسید که سهو است برخاست بعد از قیام تحقق شد که چهارم بود
باز نشست بعضی از تشهد خوانده بود که سخن گو واگر در هر دو نشستن مقدار تشهد باشد
نمازش صحیحست وگرنه فاسد کذا فی الفتاوی الولوالجیه صاحب بحر الرائق بعد
از نقل این میگوید که معلوم شد ازینجا که مقدار تشهد که فرضست در وی شرط
موالات نیست یعنی قیام میانه مانع و فاصل نمیشود انتهی کلام ۱۲ باید دانست
که فرض خارجی و داخلی که متفق علیه عند ائمتنا الثلثه بود بیان شد یک فرض دیگر نزد
امام اعظم بحسب روایات مشهوره است و نزد صاحبین نیست و آن خروج از نماز ابوحنیفه وصاحبیه ۱۲
بفعل مصلی است و بیانش آنست که فرضست در روایت امام ابوسعید بردعی
از امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه آمدن از نماز بفعل اختیاری مصلی
که منافی نماز باشد مانند سلام یا کلام یا خوردن یا آشامیدن یا برخاستن
یا رفتن بلکه اگر حدث اختیاری کند همه نمازش تمام شود لیکن ما ورای سلام نماز
مکروه تحریمی میگردد بنابر آنکه لفظ سلام واجبست آنرا ترک نمود اما کرخی میگوید
خلاف نیست در میان ائمه ثلثه یعنی خروج بفعل اختیاری صلاة فرض نیست

فرض نیست و ابوسعید از امام اعظم روایت نکرده است بلکه استنباط از مسائل
نموده است و آن غلط ست لیکن مختار صدر الشریعه مفتی الثقلین و جماعه
محققین از متقدمین و متاخرین قول ابوسعید بردعی ست و الله اعلم و فائده خلاف
ظاهر میشود در محلیکه حدث بی اختیاری بعد از تشهد شود نماز او تمام ست بنزد
صاحبین و بر مذهب ابوحنیفه باعتقاد امام کرخی ناتمامست زیراکه یک فرض باقیست نزد امام ابوسعید
که خروج بفعل مصلی ست و همین ست مذهب متاخرین تا آنکه خلاف در مسائل اثناعشریه
یعنی اول دیدن متیمم آب را دوم تمام شدن مدت مسح سوم نزع کردن
موزه بعمل قلیل چهارم آموختن امی سوره یا آیت پنجم یافتن برهنه مقدار ستر عورت
ششم قادر شدن مومی بر رکوع و سجود هفتم یاد آمدن نماز فائته
هشتم خلیفه گرفتن امی امی را نهم طالع شدن آفتاب در نماز صبح دهم
داخل شدن وقت عصر در نماز جمعه یازدهم افتادن پرچه جبیره بعد از
به شدن دوازدهم زوال عذر معذور و مبنی بر همین ست سبب بطلان
نماز نزد امام اعظم وقتیکه بعد از مقدار تشهد باشد ساختهاند و نزد صاحبین
نماز درین صورت تمام گفتهاند بنابر آنکه یک فرض از نماز که خروج بفعل اختیاری
مصلی ست هنوز مانده بود که این امور عارض گشت پس در عین نماز سبب فساد

بهم رسید بخلاف مذهب صاحبین و روایت کرخی که نماز بقعود قدر تشهد تمام
شده بود و طریان امور مذکوره بعد از نماز مفسد نیست مسئله ادای جمیع فرائض
مذکوره از تحریمه تا آخر در بیداری شرطست اگر در یکی از اینها بخواب باشد محسوب نیست
بلکه فرضست اعاده آن بمذهب صحیح مختار و اگر در شروع و انتها بیدار باشد کفایت
میکند اگرچه در روایات جمیع فرضها مگر در قعدهٔ اخیره و نزد بعضی نمیکند و اگر تمام رکعت در
خواب ادا نمود نماز فاسد گردد کل ذلک من البحر الرائق باید دانست که امام زفر
که یکی از شاگردان امام اعظم است ترتیب ادای اینها چنانکه اول قیام قراءت قعده
بعده رکوع بعده سجود نیز فرض گفته با فروض سابقه پس بنا بر قول او پانزده ۱۵
فرض میشود و بر قول امام اعظم رح بروایت مختار چهارده میشود و بقول صاحبین
سیزده است چون در سیزده خلاف هیچ یکی از ائمه ثلثه نباشد بنا بر علیه در
شاید آن عزیز مؤلف الابیات آورده باشد والله اعلم چون فرائض کما ینبغی
تمام انجامید شروع در واجبات کرده میشود بیت ۵ و هم چو واجب ثانی
شوی در خطر فضت ثقت لفت جهر فی فاتحه خواندن
در نماز واجب باتفاق علمای ثلثه مذهب حنفیه خلافا لمذهب الائمة الثلثة
که فرضست نماز بترک آن فاسد میشود عندهم و نزد ما اگر عمداً ترک کند نماز ناقص

ناقص و مکروه تحریمی و واجب الاعاده گردد و اگر سهواً ترک کرد موجب
سجدهٔ سهو است و همین حکم هر واجب مسئله در فرض قرارت فاتحه در دو رکعت
اولی واجب است و در نفل مطلق و وتر در هر رکعت واجب است و بروایت حسن
بن زیاد در جمیع رکعات فرض نیز واجب است مسئله فرض قرارت واجب آن
بفاتحه وقتی ادا شود که بنیت قرآن قرارت کند و اگر بنیت دعا بخواند ذکره
فی المحیط و الفتاوی الصغیر تنوب عن القراءة کذا فی البرجندی مسئله اگر خوف
فوت وقت باشد فاتحه ترک کند و بیک آیت کفایت کند کذا فی القنیة لیکن
اگر بعد از وقت بسبب ترک واجبات اعاده کند بهتر باشد والله اعلم بالصواب
ضاد ضم سوره یعنی مقدار سه آیت بعد از فاتحه واجب نزد علمای ما
و سنت است نزد ائمه ثلثه و این ضم در فرض در دو رکعت اول است فقط و در
سنن و نوافل و وتر در هر رکعت واجب است و در دو رکعت اخیره فرض فاتحه مستحب
و سکوت و تسبیح نیز جائز و ضم سوره نیز جائز است بمذهب اصح و بروایتی مکروه تنزیهیست
فی البحر الرائق فلو ضم فی الاخیرین من الفرض لا یکون مکروها کما نقله فی غایة البیان
مسئله اگر فاتحه خواند و دو آیت ضم کرده رکوع کرد اعاده کند بر وجه وجوب
و آیت سوم بخواند و سجدهٔ سهو لازم آید ذکره فی البرجندی مسئله فاتحه و ضم سوره

[illegible]

هر یک جدا جدا واجبست و قائم مقام فرض میشود و از جمع آنکه آنچه از قرآن در نماز خوانده شود واقع از فرض میگردد چنانچه در فتح القدیر و بحر رائق و برجندی و غیره مذکورست

قول اول تعیین قرائت در دو رکعت اول فرض و واجبست تا آنکه در اخرین یا در احد الاولین و احد الاخرین خواند فرض ادا میشود ولیکن نماز مکروه تحریمی گردد اگر عمداً باشد و سجده سهو لازم آید اگر سهوا بود و این مذهب صحیح ست فی کره فی البحر الرائق و غیره

مسئله تقدیم فاتحه بر سوره و مانی حکمها هم واجبست تا آنکه گفته اند اگر یک کلمه از سوره قبل از فاتحه خواند سجده سهو لازم آید و در لفظ ضم افاده این معنی هست کذا فی البحر الرائق ظاهر مراد مقدار تسبیح باشد چنانکه از موضع دیگر معلوم میشود مسئله فاتحه در اولیین یکبار بخواند اگر دو بار واقع شد باید دید که فصل بسوره کرده یا نه در صورت ثانیه سجده سهو لازم آید ذکره قاضیخان و اختاره فی المحیط و الظهیریة و الخلاصة

چون سخن در قرائت واقع شد لابدست که بعضی مسائل زلة القاری آورده شود مسئله خطائیکه از قاری شود یا در اعرابست یا در حروف یا در کلمات یا در آیات و آنچه در حروف یا بوضع حرفی بمقام دیگری یا بتقدیم یا بتاخیر یا بزیادت یا بنقصان و همچنین در کلمات و آیات حال هر یکی جدا بیان کرده میشود اما اعراب مفسد نیست اگرچه تغییر معنی شود مگر آنکه موجب کفر بود مثل البارئ المصور بفتح الواو و رفع جلاله و نصب علما در انما

[illegible]

وَإِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ بخوانند کذا فی فتح القدیر لیکن در مثال اخیر سخن ست
زیراکه در قراءت شاذ آمده است چنانکه در بیضاوی با توجیه مذکور ست و در مثل
همین قسمت اَلْعَجَبُ بضم تا وَاِنَّا کُنَّا مُنْذَرِیْنَ بفتح ذال در صورت
فاسد میشود نزد متقدمین لیکن متاخرین اختلاف در فساد بجهت عموم بلوی
نموده اند قال الشیخ ابن همام قول المتقدمین احوط والمتاخرین
اوسع و تشدید و ترک آن در مثل همین ضابطه است مثل خلق السموات بتشدید لام
و اما در حروف پس خالی از ان نیست که خطاً میکند و ضع حرفی مقام دیگر یا عجز است
اگر از روی خطاست تغیر معنی میشود یا نه اگر تغیر بود فاسد میشود نزد امام
و محمد خلافاً لابی یوسف که نزد او اگر مثل آن لفظ در قرآن نباشد فاسد میشود
الا لا یبین اصحاب السعیر را اگر اصحاب الشعیر خواند بالاتفاق فاسد گردد و اگر
اصحاب البعیر خواند فاسد گردد عندهما خلافاً لابی یوسف و اگر تغیر معنی بسبب
تبدیل حروف نشد پس اگر مثل او در قرآن باشد بخوان المسلون بمکان المسلمین
بخواند فاسد نمیشود اتفاقاً و اگر مثل او در قرآن نیست فاسد میشود نزد ابی یوسف
خلافاً للامام الاعظم و محمد فمدار ابی یوسف علی وجود المثل
فی القرآن سواء غیر المعنی او لا و مدار الامام مبنی علی تغیر المعنی

سواء وجد المثل ولا و بعضی قرب مخرج اعتبار کرده اند در فساد و عدم
آن و حاصلش آنکه اگر بلا مشقت آن حرف جدا میشود کالطاء مع الصاد فیفسد
و اگر بمشقت جدا میشود کالضاد مع الظاء فعند البعض تفسد
والاکثر علی انه لا یفسد قال الشیخ ابن همام والاولی مذهب
المتقدمین یعنی ان حصل التغیر الموجب للکفر یفسد
و الا لا و اگر بسبب عجز از ادای آن تبدیل واقع شود چنانکه ها بجای حا در الحمد بگوید
پس اگر قدرت دارد که بمشقت ادا تواند نمود و سعی نمیکند نماز فاسد شود و الا معذور است
و همچنین حال همه معذوران فاتحه مثل الثغ و فافا و تمتام لیکن در سوره آیاتی اختیار کند
که ادا تواند کرد و اگر نه ساکت باشد و اقتدا از نشاید با خطا در حرف بتقدیم و تاخیر
پس اگر معنی متغیر شود چنانکه قوسرة بجای قسورة بخواند فاسد گردد و اگر نه فاسد نگردد
نزد ابو یوسف خلافا لمحمد و اگر حرفی زیاده کند چنانکه بجای وانه عن المنکر
وانهاهم عن المنکر بخواند یا فک ادغام میکند چنانکه ارادفوا بجای ارادوا
بخواند اگر تغیر معنی میشود فاسد است اتفاقا و اگر نه فاسد نیست نزد اکثر مشایخ و از ابو یوسف
دو روایت است و در نقصان فاسد است اگر معنی متغیر شود چنانکه ما خلق
الذکر والانثی بترک او بخواند و اگر نه فاسد نیست نحو جاءهم مکان جاءتهم

جاریست هم نقصان که در نفس کلمه شود اگر در حروف اصلی ست و معنی متغیر شود نماز
فاسد است بقول امام اعظم و محمد رحمهما الله مر قیاس قول ابی یوسف فاسدست
واگر ناقص از ثلاثی ست فاسد نشود و معنی متغیر گردد یا نه از جهت آنکه و حرفی
لغوست مگر آنکه ترخیم بشرائطها یافته شود اما آنکه کلمه بمقام کلمه دیگر بخواند اگر متقارب المعنی
باشد و مثل او در قرآن موجود باشد فاسد نمیشود اتفاقا واگر موجود نباشد چنانکه
(چون ان الله کان علیما حکیما ۱۲)
بمقام انتم فاسد نیست عند هما و عن ابی یوسف دو روایت و اگر متقارب المعنی نباشد
و مثل او هم در قرآن نباشد فاسدست اتفاقا اگر ذکر نیست یعنی از باب خبر نیست در نماز
(در تسبیح و تحمید ۱۲)
میتوان خواند نیست و اگر ذکرست فیه اختلاف و اگر مثل او در قرآن هست لیکن آن کلمه
(یعنی از الفاظ قرآن هست ۱۲)
در آنجا موجب کفرست چنانکه غافلین بمکان اِنَّا کُنَّا فَاعِلِیْنَ
پس فاسد است اتفاقا و از ابی یوسف خلاف نقل میکنند لیکن صحیح خلاف
اوست و در فتاوی قاضی خان گفته اگر یک کلمه شروع کرد قبل از تمامیت آن
رجوع کرده صحیح خواند یا رکوع نمود اگر آن کلمه تمام میکرد فاسد میشد نماز فاسد میشود
و الا نه و الصحیح انتهی و ازینجا صریح شد که اگر کلمه موجب فساد خواند اعاده کند
قطعا نماز باطل گردد و در تقدیم و تاخیر کلمات و اصل همین قسمست اگر تغییر معنی نشود
نماز فاسد نیست و الا فاسدست اما اگر کلمه زیاده کند نحو احسانا و برا فاسد نمیشود

اگر در قرآن باشد و معنی متغیر نگردد و اگر معنی تغیر یابد فاسد است اگرچه در قرآن
باشد نحو من عمل صالحا و کفر فله اجر اگر معنی متغیر نگردد و لیکن در
قرآن مثل او نیست فاسد نمیشود عند هما خلافا لابی یوسف و اگر جمع ظاهر موضع
گذارد یا عکس آن درین اختلاف مشایخ است و از قسم زیاده است الحانی که در
اشباع حرکات بسبب رعایت نغمات نموده شود و اما نقصان کلمه در
فتح القدیر مذکور نیست شاید بر قیاس ما تقدم باشد یعنی آنکه اگر تغیر معنی
مفسد است و الا لا اما چون آیت تمام آیت دیگر بخواند اگر تغیر معنی نیست
فاسد نمیشود اتفاقا و اگر تغیر معنی است در میان اگر وقف تام واقع شد فاسد نیست
و الا فاسد است چنانکه اگر خواند ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و وقف کرد بعد گفت اولئک هم شر البریة فاسد نمیشود و اگر
متصل گفت فاسد است عند عامة المشایخ و هو الصحیح و همچنین اگر شهادت
به بهشت بدهد کسی را که مشهود به دوزخ است یا بالعکس آن اگر در میان وقف
تام شد نماز فاسد نیست و الا فاسد است کل ذلک من فتح القدیر
للشیخ الامام ابن همام و الخلاصة و حد وقف تام مذکور نکرده اند شاید
مقدار ادای کن یعنی قدر تسبیح باشد و احتمال دارد که وقف متعارف باشد

باشد چنانکه ظاهر عبارت بران دلالت میکند والله اعلم لیکن در صورتیکه قدر تسبیح توقف
شود سجدهٔ سهو لازم می آید کما فی موضعه تنبیه دوم تعدیل ارکان واجبست
وآن عبارتست از تسکین جوارح مقدار یک تسبیح است در رکوع وسجود واین مرتبه
ادنی ست امام طحاوی میگوید اینقدر فرضست نزد امام اعظم وصاحبینه اکثر علما
مذهب باشند که فرضست نزد ابی یوسف وواجبست نزد امامین ومختار محققین از متقدمین
ومتاخرین همینست وجرجانی سنتست از امام اعظم نقل کرده در بحر الرائق آنرا ضعیف
گفته واز امام محمد منقولست که گفت هرکه ترک کند میترسم که نماز او جائز نباشد
اکثر مشائخ بلزوم اعاده حکم فرموده اند شیخ ابن همام میگوید که در وجوب اعاده هیچ
اشکال نیست از جهت آنکه همین حکم است در هر نمازیکه مکروه تحریمی میشود در ترک
واجب نماز مکروه تحریمی شد پس اعاده واجب آید انتهی محصله امام سرخسی لزوم
اعاده را قائل نیست ظاهر مراد او عدم فرضیت بود یا مذهب جرجانی
اختیار نموده باشد والله اعلم اما طمانینت در قومه وجلسه ظاهر مذهب سنتست
مختار محققین آنست که واجبست ولازمست اعادهٔ نماز بترک آن چنانکه در
بحر الرائق از صدر القضاة نقل مینماید که طمانینت در قومه وجلسه نیز واجبست
بقدریکه هر عضوی در مقام خود مستقر شود واگر ترک کند در یکی زین [illegible]

سهواً پس سجدهٔ سهو لازم آید و اگر عمداً باشد نماز ناشد مگر الکراهة شود و اعاده لازم

بود و از محیط نیز مثل این نقل نموده میگوید که القول بوجوب الکل هو مختار المحقق

ابن همام و تلمیذه ابن امیر الحاج حتی قال انه الصواب و انه الموفق للاخراز عن الخطاء

الی الصواب **قاف اول** قعدهٔ اولی واجبست بمقدار تشهد این ظاهر مذهبست

که جمهور مشایخ بر و رفته اند و همینست صحیح از مذهب ذکره فی البحر الرائق و غیره

و کرخی سنت میگویند لیکن چه آن در بدائع گفته که یعنی از سنت وجوب آن ثابت شده

با آنکه سنت موکده و در معنی واجبست اطلاق یکی بر دیگری مجازاً میتوان کرد

مراد از قعدهٔ اولی غیر اخیره است که این فرض است از هر آنکه مسبوق به رکعت قعده

میکند اول و ثانی واجبست و ثالث فرض ذکره فی البحر الرائق **قی** سوم تشهد

که آن واجبست در هر دو قعده در ظاهر الروایة و هو الاصح کما فی المحیط و الذخیرة و الهندیة

فی سجود السهو این مختار محققین متقدمین و متاخرین است و جماعه در اولی سنت گویند

و در ثانی واجب از هر آنکه قعدهٔ اولی واجبست و ثانی فرض پس باید که در ذکر این نیز فرق باشد

و این ظاهر مذهبست کما فی البحر الرائق و غیره **لام** یعنی لفظ السلام علیکم گفتن

واجبست چنانکه از اکثر کتب فقه و احادیث صحیحه مستفاد میشود و صاحب بحر رائق

استنباط از اقتصار مفتی الثقلین بر لفظ السلام میکند که لفظ علیکم واجب نیست و با

وبالجمله این اتفاق ست که خروج از نماز مجرد لفظ السلام میشود حاجت علیکم
نیست و نزد ائمه ثلثه لفظ السلام علیکم فرضست تا آنکه اگر السلام علیک گوید
یا سلام علیکم گوید نماز صحیح نیست ذکره الامام النووی مسئله السلام علیکم و رحمة الله بهر دو
طرف گفتن و ثانی از اول آهسته گفتن سنت ست ذکره فی المحیط وغیره و خزانة
فی بغیة المصلی بالامام مسئله اگر اکتفا بر السلام علیکم یا بر السلام کند یا سلام
علیکم یا علیکم السلام گوید نماز تمام شود و تارک سنت باشد و بکراهت اخیر صراحت
و لفظ برکاته نگوید که بدعت ست و بروایتی مباحست مسئله التفات یمینا و شمالا
سنت ست و نیست واجب پس اگر لفظ السلام مقابل وجه گوید هم از نماز می آید اگر
سهوا نباشد مسئله نیت در سلام بروایتی سنت ست و بروایتی مستحب اگر منفرد
باشد حفظه را یا حاضرین مسجد را یا جمیع مومنین را بحسب اختلاف روایات
نیت کند و اگر امام باشد مقتدیان را و بروایتی جمیع مومنان را کند و اگر مقتدی
باشد قوم و حفظه و امام هر جانبیکه هستند بکند و اگر محاذی امام ست بهر دو جانب
قاف فی و هم دعای قنوت در وتر خواندن واجب نزد امام اعظم مانند دعای
سنت چنانکه اصل و تر نیز سنت ست و آن دعا معروفست و اگر نداند ربنا آتنا
الآیه بخواند یا اللهم اغفر لی یا لفظ یا رب سه بار تکرار کند یا دعای دیگر بخواند

قنایت میکند و بعضی گویند مطلقا اینها جایز نست دعای مشهور نیست اَللّٰهُمَّ اِنَّا
نَسْتَعِینُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنُؤْمِنُ بِكَ وَنَتَوَكَّلُ عَلَیْكَ
وَنُثْنِی عَلَیْكَ الْخَیْرَ كُلَّهُ نَشْكُرُكَ وَلَا نَكْفُرُكَ وَنَخْلَعُ وَنَتْرُكُ
مَنْ یَّفْجُرُكَ اَللّٰهُمَّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَلَكَ نُصَلِّی وَنَسْجُدُ وَاِلَیْكَ نَسْعٰی
وَنَحْفِدُ وَنَرْجُوا رَحْمَتَكَ وَنَخْشٰی عَذَابَكَ اِنَّ عَذَابَكَ
بِالْكُفَّارِ مُلْحِقٌ اختلاف علما در واو این اقع ست در معدن شرح کنز از
امام حجة الدین بلخی نقل می کنند که ایشان سه موضع واو را نوشته اند نشکرک
نخلع نرجوا اما صحیح آنست که در نخلع هست چنانکه در روایت طحاوی و بیهقی
ثابت شده ذکره فی البحر الرائق و صاحب معدن عن شیخ الاسلام می بیند که
در هر کلمه واو بگوید که موجب تعدد ثنا است بنا بر تحقیق حجة الدین بلخی واو
یازده آید و بنا بر تحقیق بحر رائق دوازده میشود و بر تحقیق معدن غیره چهارده میگردد
و در بحر رائق میگوید که اولی آنست که بعد از وی آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حسن
بن علی رضی الله عنه را بجهت قنوت تعلیم فرموده بود بخواند و آن اینست اَللّٰهُمَّ
اهْدِنِی فِیمَنْ هَدَیْتَ وَعَافِنِی فِیمَنْ عَافَیْتَ وَتَوَلَّنِی فِیمَنْ تَوَلَّیْتَ
وَبَارِكْ لِی فِیمَا اَعْطَیْتَ وَقِنِی شَرَّ مَا قَضَیْتَ اِنَّكَ تَقْضِی

نقضي ولا يقضى عليك انه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا وتعاليت نستغفرك ونتوب اليك رواه ابو داود والترمذي والنسائي وابن ماجة وغيرهم و صلى الله على محمد النبي رواه النسائي فقط مسئله درود در آخر قنوت مختلف فيه است صاحب خلاصه وغيره منع کرده است ومختار فقيه ابو الليث استحباب است وصاحب بحر رائق اين را وهو الحق گفته است ليکن اللهم صل على محمد وعلى آل محمد اختيار نموده است مسئله خواندن اين دعا خفيه مختار صاحب محيط است وعليه مشائخ ماوراء النهر ومختار صاحب هدايه وغيره جهر است در حق امام تا مردم تعليم يابند وبعضى تفصيل داده اند اگر قوم عالم نباشد جهر افضل است تا تعليم يابند والا اخفا افضلست حاصل مسئله آنست كه در بعضى روايات جهر خواندن افضلست ليکن بحر رائق از منية المصلى نقل ميکند که جهر آن دون باشد از جهر قراءت يعنى تا فرق در قرآن ودعا ظاهر شود والله اعلم ولفظ تكبير امام اين جا تحقيق نموده است جوهرى نص بر فتح کرده گفته است هو الصواب عبارت دعاى قنوت آنچه در حصن حصين امام جزرى از مصنف ابى بكر بن شيبه وعمل اليوم والليله وابن سنى نقل کرده است بسم الله الرحمن الرحيم اللهم

إنا نستعينك ونستغفرك ونثني عليك الخير ولا نكفرك
ونخلع ونترك من يفجرك بسم الله الرحمن الرحيم إياك نعبد
ولك نصلي ونسجد وإليك نسعى ونحفد نخشى عذابك الجد
ونرجو رحمتك إن عذابك الجد بالكفار ملحق [تقدیر او میشود]
ودر بعضی روایات بر نسجد سجده است پس و میشود ولفظ نشکرک
در روایات حدیث نیست چنانکه مطرزی تصریح کرده است وگفته که در کتب
فقه وارد است والله اعلم ودر صحیح نسائی وابو داود وغیرهما آمده است که بعد از سلام
وتر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سبحان الملك القدوس سه بار میفرمود و
مرتبه ثالثه بآواز بلند می گفتند ودارقطنی رب الملائكة والروح زیاده
کرده است واکثر محدثین [illegible] اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك
وبمعافاتك من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك
أنت كما أثنيت على نفسك نیز نقل از آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند
اگر توفیق یابد عمل نماید والله الموفق والمعين فی چهارم تکبیرات عیدین
واجبست وآن شش تکبیر است سه سه در هر رکعت وطریقش آنست که بعد از
تکبیر افتتاح که فرض است چنانکه گذشت ثنا و بخواند بعده تکبیر گوید و

[illegible]

تکبیر گوید و ارسال نماید باز تکبیر گوید و ارسال نماید و توقف مقدار سه تسبیح نماید

زوال اشتباه در تکبیرین سخت قال فی البحر الرائق و یسکت بین

کل تکبیرین قدر ثلث تسبیحات لزوال الاشتباه وفی

المبسوط ویختلف بکثرة الازدحام وقلته انتهی یعنی اگر ازدحام

بسیار باشد ازین قدر زیاده توقف کند و اگر مردم کم باشند کمتر کند بعد تکبیر آخر

دست بندد و قرائت فاتحه و ضم سوره کند و مستحب آنست که سبح اسم

یا ق باشد باز در رکعت دوم اول فاتحه خواند و سوره ضم کند و مستحب آنست

که هل اتاک حدیث الغاشیة یا اقتربت الساعة باشد

چون از قرائت سوره فارغ شود سه مرتبه الله اکبر گوید و ارسال نماید در هر یک

توقف مقدار مذکور افضل است بعده تکبیر رکوع گوید و این تکبیر رکوع در عید

سنت است مگر در رکعت ثانی در هر دو عید واجب است کما ذکره الزیلعی وغیره تا آنکه

اگر سهوا ترک نماید سجدهٔ سهو لازم آید و اگر عمدا باشد مکروه تحریمی گردد و از تکبیر

واجب تکبیر قنوت است کما ذکره فی البحر الرائق وغیره جهر بجهر در صلوة جهریه واجب است

بر امام فقط و افضل است منفرد را یعنی در نماز صبح و در دو رکعت اول مغرب و

عشا و نماز جمعه و عیدین و تراویح و وتر ماه رمضان امام جهر قرائت واجب است

و منفرد مخیر است لیکن افضل او را جهر است مسئله جهر خواندن قرآن در ظهر و عصر و
رکعت سوم مغرب و اخرین عشا و نماز کسوف و استسقا واجب است بر امام
و بر منفرد نیز بروایت اصح کذا فی البحر الرائق یعنی نماز کسوف قرات خفیه بر امام واجب است
و اما استسقا پس مذهب امام اعظم چون جماعت نیست رکعتین فرادی بخفیه ادا
نمایند و بر مذهب صاحبین بقرات جهر که صلوة العیدین بخوانند کما علیه العمل فی الاعصار
مسئله جهر و در تمام جهر در قضا نیز واجب است امام را و منفرد مخیر است در جهریه ادا و قضا
مثل نفل شبانه و در تمام سر امام و منفرد را نیز واجب است چنانکه در نفل روزانه مسئله
اگر امام فوق الحاجه جهر کند مسیء است ذکره فی السراج الوهاج مسئله متنفل روز خفیه
بخواند وجوبا اما متنفل شب اگر منفرد باشد مخیر است اگر امام است جهر واجب است
مسئله چون مقتدی بقضای ما فات در جمعه برخیزد مخیر است در جهر و مخافت
ذکره فی السراج الوهاج و این دلالت میکند که جمیع صلوة جهریه همین حکم باشد مسئله
شخصی صلوة جهریه بمخافت میخواند دیگری اقتدا کرد بعد از تمام فاتحه یا بعض آن اعاده
فاتحه جهرا نماید کذا فی الخلاصه و فی الخزانة الروایه انه یلزم جهر انتهی
چون الا قتدا مسئله ورای قرائت قرآن مثل ادعیه تسبیحات و تشهد
جهر نکند ذکره فی البحر الرائق مسئله حد جهر نزدیک اکثر مشایخ آنست که غیری بشنود

بشنود و حد مخافت آنست که خود بشنود و بعضی انند که مخافت تصحیح حروفست و
جهر اسماع نفس خود است والصحیح الاول علی ما فی الهدایة وغیرها وکذا
کل ما یتعلق بالنطق کالتسمیة علی الذبیحة ووجوب السجدة بالتلاوة
والعتاق والطلاق والاستثناء حتی لو طلق ولم یسمع نفسه لا یقع
وان صحح الحروف کذا فی البحر الرائق و در خلاصه میگوید اگر امام در صلوة مخافت
بیک یا دو آیت خواند که یک کس یا دو کس بشنوند جهر نباشد بلکه جهر وقتی ست که همه بشنوند
بشنوند در بحر رائق میگوید عادت آنست چون خود بشنود هر که متصل اوست بشنود انتهی
لیکن این صورت کال اتصال تصور است الا ممکن نیست که مجاور نشنود چنانکه متعاد
مگر آنکه حروف بشدت تکلم کند والله اعلم ترک ترتیب فعلی که در هر رکعت مکرر شود
واجبست پس اگر سجده ثانیه از رکعتی ترک داد و در رکعت دیگری سه سجده کرد نماز فاسد نشود
لیکن سجده سهو لازم آید اما ترتیب قیام برکوع و ترتیب رکوع بر سجود که در یک رکعت واحد فرضست
معنی این کلام چنانکه در بحر رائق تحقیق کرده است آنست که فرضیت اعاده آن رکن مثلا
اگر رکوع کرد قبل از قیام یا سجود نمود قبل از رکوع فرضست که اعاده قیام نموده رکوع کند اعاده رکوع
نموده سجود کند تا آن نماز صحیح باشد و سجده سهو لازم آید و صدر الشریعه وسایر اکابر افتتاح
قعده اخیره ترتیب واجب گفته است صاحب بحر رائق قبول نکرده است تحقیق مسئله او رنیست

واین مختصر گنجایش تفصیل ندارد مسئله اگر زیادتی نماز بسبب ترک ترتیب کم از رکعت شد
اعاده بطریق مسطور نماید و اگر مقدار رکعت شد نماز فاسد گردد و از جهت آنکه یک رکعت تمام
قابل رفض ساختن نیست کذا فی البحر الرائق مسئله مردی شروع کرد نماز را و قیام نمود
و قرآن خواند و رکوع کرد لیکن سجده نیاورد و باز قیام نمود و قرآن خواند و رکوع کرد و سجده بجا
آورد یک رکعت تمام شد زیرا که زیادتی قیام و هم قرائت و هم معتبر نشد این دو سجده ملحق
برکوع اول گشت و هم چنین اگر بعد افتتاح رکوع کرد و قیام و قرائت ترک داد و باز ایستاد و
قیام و قرائت و رکوع نموده هر دو سجده را آورد یک رکعت شد چرا که قیام و قرائت الا آخر رکوع
ملحق بتکبیر افتتاح شد و هم چنین اگر بعد از افتتاح سجده کرد و بعد از آن قائم گشته قرائت کرد
و رکوع نمود اما سجده نکرد باز قائم گشته قرائت نموده هر دو سجده آورد و در رکوع نکرد
صورة سه رکعت کرد اما حقیقة یک رکعت شد تکبیر اول معتبر شد و قیام و قرائت ثانیه
معتبر شد و سجده از ثالثه معتبر گشت و همچنین اگر بعد از افتتاح اول بعد از قیام و قرائت
رکوع کرد و سجده نمود و در ثانیه سجده نکرد و در ثالثه سجده آورد و رکوع نمود یک رکعت ادا شد
کذا فی فتح القدیر [illegible] مسئله در رکنی که یاد آید قبل از رکنی که داده هم [illegible]
بافعل [illegible] باید از رکنی که انتقال نموده اعاده کردن او مستحب است بقول صاحب هدایه
و واجب است بقول قاضی خان [illegible] کذا فی البحر الرائق و اگر بعد از [illegible] کنی یاد

یاد آمد حاجت اعاده نیست مثلا در سجده بود که رکوع رکعت سابقه بر کعتی که سجده ادا نموده
یاد آمد بر خاست قضا کند رکوع و هر دو سجده که بسبب ترک رکوع فاسد شده بود و بعده
بقول صاحب هدایه اعاده این سجده مستحب است و هر دو رکعت درست شود و بقول قاضیخان
آن رکوع سابق و دو سجده کرده این سجده که از وی بر خاسته بود وجوبا اعاده نماید کذا استفید
من البحر الرائق چون واجبات نماز معلوم شد احکام سجده سهو که بترک آن سجده سهو لازم
می آید بطریق اجمال بیان نمودن ضرور است بدانکه هر یک از واجبات مذکوره چند مسئله
متعلق است اول قرائت فاتحه پس اگر ترک کند در یکی از دو رکعت اولین کلها
او اکثرها قصدا در اخیرین نکند سجده سهو لازم آید و اگر اقل فاتحه ترک کند سجده سهو نیست
کما فی المحیط و لازم است کما فی المجتبی و اگر ترک کند در اخیرین فرض سجده سهو لازم نیست
بخلاف التطوع و النفل که از ترک در هر رکعت که باشد سهو لازم آید دوم ضم سوره پس اگر
سوره ترک داد یا یک آیه خواند سهو لازم است اگر دو خواند لازم می آید کما فی الظهیریه و نمی آید
چنانچه در بحر الرائق از زیلعی مستفاد کرده است مسئله سوره بعد از فاتحه واجب است
پس اگر سهوا قبل از وی شروع کرد سجده سهو لازم آید اگرچه یک حرف باشد ذکره فی المجتبی یا انکه
مقدار تسبیح قرائت نموده باشد ذکره فی الفتح القدیر مسئله اگر فاتحه مکرر خواند و یا
اگر سوره خوانده است سجده سهو لازم نباید الا انست ذکره قاضیخان و صححه الرازی

مسئله اگر سوره در اولیین فراموش کرد و در اخریین جمع اند و سجدهٔ سهو کند کره فی الخلاصه

مسئله اگر ضم سوره سهواً در اخریین کند سجدهٔ سهو لازم نمی آید و صحیح روایات و اگر عمداً کند

هم مشروع است کره بها فی البحر الرائق سوم تعیین قراءت در اولیین پس اگر مطلقاً

قراءت در اولیین نکرد در اخریین کرد سجدهٔ سهو لازمست و اگر در یک رکعت از اولیین کرد

و در یک رکعت از اخریین هم سجدهٔ سهو لازم آید اختلافست درین که خواند در اخریین را

قضا گویند یا ادا والظاهر الاول چهارم تعدیل ارکان سنت روایت مختار

آنکه تعدیل ارکان واجبست سجدهٔ سهو لازم آید اگر ترک کند قال فی البحر الرائق

المذهب الوجوب فی لزوم السجود بترکه ساهیا صحح البدائع این قول امامین و بر قول ابو یوسف

نماز فاسدست زیرا که طمانینت در رکوع و سجود نزد او فرضست و از بالا مذهب

محققین معلوم شد که طمانینت در قومه و جلسه نیز واجبست و بترک آن نیز سجدهٔ سهو

لازمست پس بترک یکی ازین اربع سهواً نزد محققین سجدهٔ سهو لازم میشود و عمداً نمود

اثم است که جبر نمیشود مگر باعادهٔ نماز قال فی البحر الرائق الواجب اذا ترك

عمدا لا یجبر الا باعادة الصلوة وان لم یعد صار الصلوة مکروها

تحریما انتهی برین تقدیر در نماز گناه مکروه تحریمی از تارک اربعه بکثرت بسیار میشود

والله الموفق والمعین پنجم قعود اولی بر قاعده که غیر اخیره است از ترک آن سجده

آن سجدۀ سهو لازم ست در فرض و نفل اما اخیره فرض ست که نماز بترک آن
فاسد شود سواء کان فی الفرض او النفل ششم تشهد ست اگرچه یک کلمه از وی ترک شود
سهو لازم آید قال فی البحر الرائق یجب السهو بترکه ولو قلیلا مسئله اگر بعد از
سلام یاد آید که بعض تشهد خوانده بود نماز او فاسد ست نزد ابو یوسف خلافا لمحمد
فانه یصح عنده فیقرأ التشهد ویسلم بعده علیه الفتوی کذا فی الفتح القدیر هفتم سلام ست
پس اگر نشست در قعده و سلام فراموش کرد یا آنکه قصد خروج از نماز نمود باز یادش آمد
سجدۀ سهو لازم آید بنا بر تاخیر واجب یا تاخیر خروج که فرض ست نزد بعضی
کذا فی التجنیس صاحب بحر الرائق گوید که اینجا لزوم سجدۀ سهو بنا بر تاخیر واجب است
نه ترک واجب ایضا گفته که تاخیر واجب مطلقا موجب سهوست چنانکه
کسی بعد از فاتحه مثلا تشهد خواند یا فاتحه مکرر بخواند باید دانست که ازینجا
ضابطه صدر الشریعه که سجدۀ سهو لازم نیست مگر به ترک واجب منهدم میشود
الا ان یقال کان الواجب عدم التاخیر وضم السورة وقد ترک والله اعلم
مسئله اگر اول سلام طرف چپ داد سهو لازم نیست زیرا که ترک سنت کرد
اگر یک سلام داده دیگر فراموش کرد در یک روایت تا در مسجد ست سلام دیگر بگوید و یک روایت تا پشت بقبله نکرده
هشتم قنوت ست اگر ترک داد و در رکوع کرد در یک روایت باز گردد و سجدۀ سهو بجا آرد و صحیح آنست که باز نگردد

وسجدهٔ سهو ادا نماید ذکره فی المجتبی وغیره مسئله اگر در رکعت سوم قنوت
خواند لیکن فاتحه یا سوره فراموش کرد چون بعد از رکوع یاد آمد باز گردد و قرائت نموده
قنوت را اعاده نماید و ثانیا رکوع نموده بسجده رود ذکره فی فتح القدیر مسئله
تکبیر قنوت نیز واجب نیست که آن سجدهٔ سهو لازم آید ذکره الزیلعی وقیل لا
قال فی البحر الرائق وینبغی ترجیح عدم الوجوب لانه لا دلیل علی المواظبة مسئله تکبیرات
عیدین ۹۲ اگر ترک کند یا غیر محل بجا آرد یا زیاده یا نقصان نماید سهو لازم آید
اگر امام در رکعت ثانیه قبل از تکبیرات رکوع کرد باز گردد و اگر مقتدی در رکوع رسیدن او را
گفتند ذکره فی کشف الاسرار مسئله اگر تکبیر رکوع ثانی در عید فراموش کند سجدهٔ سهو
ذکره فی المجتبی وغیره واگر تکبیرات تشریق فراموش کرد سجدهٔ سهو لازم نیست
ذکره فی البدائع ۹۳ جهر در صلوة سری اگر امام مقدار ما یجوز به الصلوة
از حکم گذشت از خفیه خواند سهو لازم آید و آن یک آیت است مطلقا نزد امام اعظم
آیت قصیر یا یک آیت طویله نزد صاحبین ۹۴ ای موجب سهو بقدر ما یجوز به الصلوة
عند کل منهما هو الاصح علی ما فی الهدایه و قاضی خان میگوید که در ظاهر روایت
سهو لازم نیست قلیل باشد یا کثیر کذا فی الظهیریه والذخیره و زاد فی الخلاصة وعلیه
اعتماد شمس الائمة الحلوانی وهو الراجح عند صاحب البحر الرائق ظاهر الروا

از قلیل یک کلمه باشد زیرا که آیت قصیر را اکثر گفته اند و آن دو کلمه است چنانکه معلوم شد

مسئله اگر سهواً دعا یا تشهد جهر نمود سهو نیست لیکن در بحر رائق بعضی در تشهد محل تامل گفته است یعنی باید که سجده سهو لازم آید که دوام حنفیه اثبات یازدهم ست و در سجده همین اختلاف در ثنا نیست اصح آنست و صاحب هدایه که بمقدار ما یجوز به الصلوة اگر جهر بخواند سهو لازم آید و مختار علمای سابق آنست که سهو قلیل باشد یا کثیر دوازدهم رعایت ترتیب ست پس اگر سجده فراموش کند هر وقت که یاد آید ادا کند و سهو لازم آید فقط و اعاده چیزی لازم نیست مگر وقتیکه از رکن انتقال کند دران هنگام لازم است بر خلاف سابق

مسئله اگر تاخیر سجده تلاوت در نماز از سه آیت کرد درین دو روایت است ذکره فی المجتبی و جزم فی التجنیس بعدم الوجوب لیکن صاحب تاخیر سجده که قضا ندارد دیگر آن که در همان رکعت اعاده نماید اگر در رکعت دیگر اعاده کند دیگر لازم شود وکما ذکره فی السوج اللاوة این دوازده واجب در اکثر کتب مذکورست

ترک آن بسبب سهو سجده سهوست صاحب بحر رائق چند محل دیگر نقل میکند که سجده سهو لازم می آید بعضی که ضرورست مذکور نموده میشود مسئله اگر در رکوع و یا سجده نمود یا محل قیام قعده آورد یا بعکس آن کرد و مقتدی تسبیح توقف نمود لازم آید

مسئله اگر مقدار یک آیت قصیر در رکوع یا در سجود یا قومه یا جلسه خواند سهو لازم آید
همچنین اگر پیش از تشهد خواند نه بعد از و ذکره فی المحیط مسئله اگر در قیام بعد از فاتحه
تشهد یا دعای دیگر بخواند سهو لازم میشود و اگر قبل از فاتحه باشد نه مسئله اگر تکرار تشهد
در قعده اولی کند سهو لازمست و هو الاصح و فی شرح الطحاوی لا یلزم و اگر زیادت در (براتی تاخیر سورت ۱۲)
مقدار اللهم صل علی محمد خواند لازمست و هو الصحیح مسئله اگر شک در نماز شد
و توقف بجهت تفکر در مقدار تسبیح سهو لازمست کذا فی البدائع و در ذخیره قید کرده است
آنرا بآنکه تفکر مانع از تسبیح قراءت باشد مسئله اگر حدث شد بعد از اثنای وضو
ساعتی توقف کرده فکر نمود که چند رکعت کرده است سهو لازمست مسئله وقتیکه
قدر تشهد نشست بعده فکر کرد که سه رکعت کرده ام یا دو و مقدار تسبیح توقف شد سهو لازم شد
مسئله اگر تسمیه قبل از فاتحه ترک کرد سهو لازمست ذکره الزیلعی و قیل لا یجب و این بنا بر آنست
که صاحب قنیه میگوید صحیح آنست که تسمیه قبل از فاتحه واجبست و در بحر الرائق میگوید
این خلاف مذهبست مسئله اگر جمیع واجبات ترک آرد یک سجده سهو کفایت میکند
اگر سهو کرد امام و لا با خلیفه گرفت بجهت حدث او سهو کرد یا نه یک سجده سهو بس
میشود ذکره فی الظهیریه مسئله اگر مسبوق داخل شد بعد از سهو امام لازمست که همراه امام (یا قبل از آن ۱۲)
سجده سهو کند و اگر بعد از یک سجده سهو داخل شود همون یک ادا نماید حاجت دیگر نیست
(و در آخر نماز اعاده نماید ۱۲)

دیگر نیست و اگر اقتدا کرد بعد از انکه امام هر دو سجدهٔ سهو کرده بود حاجت نیست مطلقا
ذکره فی البحر الرائق وغیره مسئله لاحق متابعت امام در سجدهٔ سهو نکند بلکه مشغول
بقضای ما فات شود در آخر نماز سجدهٔ سهو ادا نماید و اگر متابعت کرد نماز فاسد نشود
لیکن در آخر باز اعاده لازمست مسئله مسبوق متابعت در سجدهٔ سهو کند لیکن سلام
سهو ندهد اگر عمدا یا خطأً داد بسبب جهل مسئله نماز فاسد گردد و اگر سهواً داد یعنی
انکه در خیال او نماز تمام شده است اگر قبل از امام است یا همراه او است هیچ باک نیست
و اگر بعد از امام شد سجده بر و لازم آید کذا فی البحر الرائق وغیره مسئله اگر مسبوق
سهو کرد همراه امام بعد تحقیق شد که بر امام سجدهٔ سهو نبود نماز مسبوق فاسد گردد و
نماز دیگران تمامست ذکره فی البدائع مسئله اگر مسبوق برخاست قبل از سجدهٔ سهو امام
تا مقید نکرده است رکعت خود را بسجده عود کند و سجده بجا آرد و اگر نه در آخر نماز ادا
کند و برخاستن او مکروه تحریمیست قبل از سلام امام مگر آنکه مدت مسح با انقضا نزدیک
رسیده باشد یا در جمعه عیدین فجر معذور چون از خروج وقت ملاحظه باشد یا
خوف حدث باشد یا انکه مردم از دحام خواهند کرد و پیش نماز خواهند گذشت در
ما ورای محال مذکور ترک متابعت نکند و اگر مکروه تحریمی اختیار کرده برخاست
بعده متابعت امام سلام کرد نماز او فاسد شود و بیک روایت فاسد نیست و علیه الفتوی

كل في الك من فتح القدير مسئله مسبوق كه در ركعت آخر رسيد از رباعي و در ركعت

با قرارت فاتحه و ضم سوره ادا نمايد و در ميان قعده كند باز ركعت اخيره بدون

ضم سوره ادا نمايد مختار متاخرين همين است و در بحر زخار ميگويد كه در ميان قعده

نكند بلكه بعد از دو بنشيند و بعضي جمع شتي شرح وقايه اين مختار امام اعظم ميگويد مسئله اگر

سهواً اسلام نماز بدهد امام يا منفرد نماز فاسد نيست اگرچه بنيت قطع باشد ليكن

سجدهٔ سهو لازمست و اگر مقتدي باشد سهو هم لازم نيست و اگر لاحق باشد حكم در

مقتديست و مسئله مسبوق مذكور شد مسئله اگر در قرارت توقف شد بجهت

طلب يا بعد مقدار ادای ركني يعني قدر تسبيح سجدهٔ سهو لازم آيد على ما في البدائع و اگر

در عين قرارت تفكر بكند لازم نمي آيد على ما من الذخيره مسئله چون آيتي را سر گرد

ظاهر انست كه لازم نبايد ليكن اگر تكرار همان لفظ بكند قياس آنست كه لازم آيد

مسئله چون سهو از قعدهٔ اولي شد اگر قريب قيامست قائم شود و سجدهٔ سهو

بجا آرد و اگر قريب قعودست عائد گردد و حاجت سهو نيست در اصح روايات

و عليه اكثر المشائخ و قيل يسجد له و در قرب روايات مختلف است بگر روايت تا زانو منفصل از

قريب قعودست چون زانو بر داشت قريب قيام شد و بروايتي تا نصف پايين

هر دو برابر شده است يعني تا ركوع نرسيده است قريب قعودست و الا

وهو الاصح علیها فی الکافی و جماعتی بر آنند تا تمام قیام نکرده است عود کند و هو الاصح علیها فی التبیین و در مبسوط این ظاهر الروایة گفته است فی فتح القدیر انه ظاهر الکلام پس بنا بر این تحقیق تا تمام نیاورده است عود لازمست و بتحقیق سابق قریب در حکم آن کرده است و این مروی از ابی یوسف است لیکن اصحاب متون اکثر مشایخ همین اختیار کرده اند مسئله در صورتیکه عدم عود واجب اگر عود کند نماز فاسد شود علی الاختلاف السابق و نزد کسی فاسد نشود سجده سهو لازمست اما در صورتیکه قائم شد تمام بعده عود کرد جمهور بر آنند که نماز فاسد شود و هو الاصح علیها فی الزیلعی و غیره لیکن شیخ ابن همام در فساد سخن دارد و ترجیح عدم فساد میگوید و در بحر رائق میگوید که اگر عود کند بعد از قیام تمام از روی خطا نزد بعضی تشهد بخواند و صحیح آنست که نخواند و برخیزد و حق آنست که فاسد نشود انتهی مسئله در نفل و سنت چون قعده اولی فراموش کرد تا رکعت ثالثه بسجده مقید نکرده است باز گردد و در حکم فرضست کره فی البحر الرائق مسئله وقتیکه قعده اخیره فراموش شد یا دام که رکعت خامسه رباعی و رابعه در ثلاثی و ثالثه در ثنائی ضم نکرده است عود کند و سجده سهو بجا آرد و اگر سجده کرد فرض باطل گردد و بعد از آن ششم ضم سازد نزد امام محمد قال الجمهور و علیه الفتوی مع الحجر و سر نهادن نزد ابو یوسف ثمره خلاف در وضو شکستن

در سجده اگر وضو شکست و رفته وضو کرد و بعد یاد آمد که قعدهٔ اخیره نکرده بود نزد محمد قعده
بکند نماز تمام شود و نزد ابو یوسف نماز بشکست قابل اصلاح نیست مسئله اگر بعد از قعدهٔ
اخیره بسهو برخاست تا سجده نکرده است بنشیند و سلام گوید و اگر بسجده مقید کرده است
دو رکعت تمام کند و به بپرد و تقدیر سجدهٔ سهو کند که تاخیر سلام موجب سهو است
کما هو المختار فی البحر الرائق وغیره مسئله هرگاه شک شود که چقدر رکعات کرده است
پس اگر مرتبهٔ اول است استیناف کند یعنی از سر گیرد و اگر نه فکر کند بر هرچه
دل قرار دهد بدان عمل آرد و اگر نیابد بر کمتر مقرر کند و بر وی بنا نماید و مراد از اول
در تمام عمر است بعد از بلوغ کما علیه اکثر المشائخ ذکره فی الخلاصة والخانیة والظهیریة
وعلیه الزیلعی و امام سرخسی گوید که سهو عادت او نیست و فخر الاسلام میگوید
که اول مرتبه در هر نماز است و این مختار ابن الفضل است کما فی الظهیریة وغایة البیان

بیان سنن نماز

چون از مسائل ضروریه و جبات فارغ شدیم سنن نماز بیان کنیم و بالله التوفیق
چوسفت بدانی شوی مقتدا رفث تبت نسمت ددا رمی
وقت تکبیر افتتاح سنت باید که ابهامین بهرو و گوش رسند و رفع یدین اگر ترک کند
اثم شود بعضی گویند که اثم وقتیست که عادت کند این مختار شیخ ابن همام
میگوید والا لازم آید که واجب باشد صاحب بحر رائق میگوید که صحیح آنست که ترک

بترک سنت مولی نیز گنهگارست لیکن کم از گناه ترک واجب مسئله میباید
وقت تکبیر انگشتان دستها بر حال خود باشند نکشاده کند و نه مضموم سازد و
تمام کف دست با انگشتان مستقبل قبله باشند ذکره فی البحر الرائق وغیره مانند
بیل گشتی وقت بستن فرود آرد ذکره فی الخزانة الروایة وارسال نکند بلکه زیر ناف
چنانکه باید و سر وقت تکبیر فرود نکند که بدعت ذکره فی المبسوط مسئله بوقت
تکبیر رفع یدین نماید این مختار طحاوی و شیخ الاسلام و قاضی خان و خلاصه و تحفه
بدائع و محیط ست امام بقالی گوید قول ائمه اصحاب ما همین ست و تفسیر این قاضی خان
گروهیست که بدایت تکبیر بدایت رفع یدین مقارن باشد و ختم او بختم آن که و
متصل بود و جماعت بر آنند که رفع باید که سابق تر تکبیر باشد در مجمع این قول امام
و محمد میگوید و در غایة البیان این منسوب باکثر علمای ما میکند و در مبسوط میگوید
این مذهب اکثر مشایخ ست و در هدایه این هو الصحیح میگوید قال الفقیه
ابوجعفر یستقبل بطون کفیه القبلة فاذا استقرتا
فی موضع محاذات الابهامین شحمة الاذنین کبر قال الامام
السرخسی علی هذا عامة المشایخ وناخذ به کذا فی الغیاثیة
و بقول بعضی بعد از تکبیر رفع کند مختار محققین متاخرین اول ست و بعضی محققان ثانی را

ترجیح داده اند و در احادیث صحیح از ترمذی وغیره کان یقوم بلا تکبیر
تأیید این قول ظاهر است و اگر رفع فراموش کند بعد از تکبیر بقول لین سابقین مرفوع
نماید که محل فوت نشده و اگر در اثنای تکبیر یاد آمد مرفوع سازد و اگر تا تحمیه ابهام
یا بآن نرسید مقدور است در زمان احمی باید که دوش دست بدارد و در روایتی تا
بردارد و بر امام سنت است که تکبیر با آواز بلند گوید مقدار یکه مردم سماع کنند اما مقتدی
و منفرد را در حق ایشان اخفاست جهر مسنون نیست مسئله وقت تکبیر سر فرو بردن
ممنوع است ذکره فی الخلاصة و البحر الرائق و در وقت قیام بحالی باشد که نظر بر محل سجده
ماند و از بن و بنودن منع است ذکره فی الشرعیة لیکن از حدیث عمل الیوم و اللیلة
مستفاد میشود که فضل نظر را با محل سجده است بلکه بر پا ایستادن است بعد تأمل
سجده مشهور در مذهب اولست والله اعلم و او وضع یدین زیر ناف سنت است
و کیفیت او آنست که بگیرد و بنهد دست چپ بخنصر و ابهام دست راست و بنهد
سه انگشت بر بالای بند دست چپ و باطن دست کف دست باید که بر ظاهر کف چپ
باشد ذکره فی الظهیریة و الخلاصة و قال استحسنه کثیر من
المشایخ و هو المختار کما فی البحر الرائق و غیره اما زن باید که
در میان سینه نهد مسئله وضع میباید که بعد از رفع متصل باشد و میان [illegible]

ارسال بکند چنانکه در صلوة کسوف میگویند دستها چون پای بطریر وارد و چون

بیل گشته فرو برده وضع کنند و بعضی روایات ارسال آمده لیکن مختار

در اکثر کتب اول است یعنی ارسال نکند ۱۲ تنا خواندن یعنی سُبْحَانَكَ

اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَىٰ جَدُّكَ وَلَا إِلٰهَ غَيْرُكَ

برهمه سنت امام باشد یا مقتدی یا منفرد لیکن وقتیکه امام قراءت بجهر

شروع کرده است بگوید که محل استماع واجب است کذا فی الذخیره و قال هو

الصحیح و مسبوق و مرتد در غیر اینوقت بگوید یعنی در هنگامیکه داخل نماز امام

شود و باز چون بجهت قضای ما فات برخیزد هم بگوید کذا فی البحر الرائق اما

توجیه یعنی وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ الخ تا مشرکین پس نزد امام

اعظم سنت نیست خلافاً لابی یوسف و الصحیح عنده انه یقول ذلک

بعد الثناء و ظاهر احادیث صحیحه آنست که آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم

وجهت الی آخره میخواندند در فرض و نفل و ثنا اکثر در تهجد وارد است و عمل فاروق

رضی الله عنه در فرض بود و در بعضی روایات حدیث جمع در ثنا و توجیه در مکتوبه

نیز واقعست و توجیه تکلف است مسئله چون مقتدی رکوع امام رسد ثنا خواند بر تقدیریکه

رکوع فوت نشود و اگرنه او ساقط گردد و متابعت امام واجب شود

کذا فی نصاب الفقه قوله ول تعوذ یعنی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم گفتن بعد از ثنا سنت است و این عبارت مختار اکثر مشایخ است و بعضی
استعیذ باید گفت اند لیکن متاخرین قبول ننموده‌اند و بعضی با وی السمیع العلیم میکنند لیکن
در بحر رائق لاینبغی گفته است و این تابع قرارت است نزد امام اعظم و امام محمد پس
مسبوق وقت قرارت خود بگوید نه مقتدی که بر وی قرارت نیست خواه مدرک
باشد خواه مسبوق خلافا لابی یوسف فانه عنده تبع للثناء
وللقراءة ایضا فیاتی به المسبوق علی قوله مرتین کما فی
البحر الرائق قوله بسم الله الرحمن الرحیم بعد فاتحه در هر رکعت سنت است نزد
اکثر مشایخ مذهب وهو المختار من الروایة فی جمیع کتب الدرایة
وفی الکافی وهو قول ابی یوسف ومحمد وروایة عن الامام
وهو الاقرب الی الاحتیاط وفی الکفایة انه حسن اتفاقا و
من زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط فقد غلط غلطا
فاحشا وصحح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب فی
کل رکعة وتبعه ابن وهبان وقال الوجوب قول الاکثر لیکن متاخرین
قبول ننموده‌اند اما بر سوره خواندن سنت نیست نزد امام اعظم وابو یوسف

وابو یوسف خلافا لمحمد قال فی البحر الرائق والخلاف فی الاستنان

اما عدم الکراهة فمتفق علیه ولهذا صرح فی المجتبی

والذخیرة بانه ان سمی بین الفاتحة والسورة کان حسنا عند

ابی حنیفة سواء کانت السورة مقروة سرا او جهرا قال فی

المضمرات وعلیه الفتوی وهو المختار وبهذا ظهر ضعف

ما فی البیوت وغیره انه مکروه ورجحه المحقق الشیخ ابن الهمام

وتلمیذه الحلبی لشبهة الخلاف فی کونها آیة من کل سورة

انتهی و در جندی از غیاثیه نقل میکند وتسمیه بینهما عند محمد

وهو المختار و از محیط نقل میکند که نزد امام اعظم مستحسن است و در قنیه از عین الائمه

نقل میکند که واجب است تا آنکه سجده سهو از ترک آن لازم می آید لیکن صاحب بحر رائق

این را بعید شمرده است و امام در صلوة جهریه تعوذ و تسمیه خفیه بخواند که سنت

نزد امام اعظم همین است دوم تکبیرات انتقالات سنت الا آنکه امام

جهر گفتن نیز سنت است و در بحر رائق میگوید که مقتضای دلیل یعنی عدم ترک

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که واجب باشد و این یک روایت

از امام اعظم است و آن در رکعت ده تکبیر میشود سوم تسبیحات رکوع و سجود

سنت یعنی سه مرتبه گفتن سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْم در رکوع و سُبْحَانَ
رَبِّیَ الْاَعْلٰی در سجود سنت و ابو مطیع بلخی میگوید که این قدر فرض ست هر که از سه بار
کم گوید نمازش جائز نیست لیکن متاخرین این سخن را رد زده اند بعضی می گویند که سه مرتبه واجب ست
تا آنکه اگر ترک کند عمداً نماز مکروه تحریمی میشود و اگر سهواً کند سجدهٔ سهو بجا آرد و
جمهور برآنند که توقف مقدار یک تسبیح واجب ست اگر عمداً ترک کند مکروه تحریمی ست و اگر
سهواً ترک آرد سجدهٔ سهو لازم ست و اما ترک تسبیحات کلاً او بعضاً مکروه تنزیهی ست
ذکره فی البحر الرائق وغیره و این ادنی مرتبه سنت ست و فضل و مستحب آنست که زیاده از ثلث گوید
لیکن ختم بر وتر یعنی پنج یا هفت یا نه کند بعضی از ده زیاده منع کرده اند لیکن خلاف
ظاهر ست این در حق منفرد ست اما امام نهایت تا پنج بگوید تا مقتدیان ملول نشوند
و اگر امام زیادتی در رکوع وغیره کند بجهت کسی که می آید اگر رعایت با محبوب است تا آنکه
خوف کفر گفته اند و اگر حسبةً لله باشد جائز ست بلکه ثواب ست لیکن باید که از پنج بار زیاده
نکند که سبب ملال مقتدیان ست این مسئله در بحر رائق مفصل ست آنچه مذکور شد تطبیق باو
در روایات میتوان داد و میان سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ گفتن وقت سر برداشتن
از رکوع سنت ست و بنابر وقف کردن فصل ست در اکثر روایات و در فتاوی صوفیه استماع ها
اختیار نموده و ترجیح داده فی الجمله ترک او بعضی روایات مفسد نماز ست فی کره فی خزانة الروایة

[illegible]

فی خزانة الروایة عن کنز العباد و حاشیة السراجیة و ترغیب الصلوة و تبیین وجهه
فی الشرح الالهدادی فی بحث العائد الی الموصول و امام برهمین کفایت کند چنانکه
مفتی الثقلین صدر الشریعة اختیار کرده اند و بروایتی از امام ابو حنیفه که شیخ ابن نجیم
از شرح اقطع نقل نموده امام جمع کند در تسمیع و تحمید یعنی اللهم ربنا و لک الحمد
نیز بگوید و این مذهب امام ابو یوسف و محمد است لیکن آهسته در وقت قیام گوید
ظهیر میگوید که امام ابو بکر محمد بن فضل نقل صاحبین [illegible] بود و امام طحاوی نیز همین
اختیار نموده و در برجندی بعد از تعلیل مذکورین میگوید و هکذا نقل عن جماعة من المتأخرین
انهم اختاروا قولهما انتهی و ظاهر از احادیث صحیحه مسلم و غیره آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در نماز فرض جمع میفرمودند و آنچه در توجیه آن بعضی علما گفته اند که در حالت انفراد
بود ظاهر الفساد است از جهت آنکه ادای آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مر فرض را تنها
در هیچ حدیث معلوم نیست و لهذا شیخ ابن همام بعد از توجیه مذکور میگوید الظاهر من الحدیث
ان ذلک ای الجمع بینهما فی عموم صلوته انتهی و در کتب مذکور است کان صلی الله علیه و آله و سلم
یواظب علی الجماعة کما فی غایة البیان و غیره و لهذا راجح در مذهب وجوب جماعت است
کما صرح به فی البحر الرائق و نقله فی البدائع عن عامة المشائخ لانه ثبت المواظبة
من غیر ترک مع الانکار علی تارکه و مقتدی را باید که اکتفا بر تحمید نماید بلا خلاف

بین اصحابنا علی ما فی الذخیرة و منقول در تحمید چهار لفظ است افضل از همه اللهم ربنا و لک الحمد
بعد ازان اللهم ربنا لک الحمد بعد از وی ربنا و لک الحمد است بعد از همه آنچه متعارف است یعنی
ربنا لک الحمد کذا فی البحر الرائق و فی البرجندی عن شرح الطحاوی ربنا لک الحمد هو
الاظهر و عن شرح البخاری ربنا و لک الحمد حسن و عن المحیط اللهم ربنا لک الحمد هو الافضل
و عن الکافی اللهم ربنا و لک الحمد هو الاحسن مخفی نماند که در احادیث صحیحه روایات اربعه
مذکوره بحسب اختلاف اوقات وارد است و هر چه در وی زیادتی ست چون دلالت بر
زیادتی معنی میکند بلاشبهه افضلست اما در حق منفرد روایات فقهی متعدد است یکی آنکه
کفایت بر تسمیع کند چنانکه ابو یوسف از امام اعظم رح روایت کرده لیکن در بحر الرائق میگوید
(ای سمع الله لمن حمده ۱۲)
برین اعتماد نباید کرد که معلوم نیست تصحیح این و دوم آنکه بر تحمید کفایت نماید این را
(ربنا لک الحمد ۱۲)
مفتی الثقلین تصحیح نموده و صدر الشریعه اختیار کرده و فی المبسوط هو الاصح و علیه
اکثر المشایخ و اختاره شمس الائمة الحلوائی و الامام الطحاوی و صححه فی البرجندی
(اختاره)
سوم آنکه جمع کند در هر دو و صححه صاحب الهدایة قال صدر الشهید و علیه الاعتماد و
صاحب المجمع و غایة البیان قال فی البحر الرائق المرجح من جهة المذهب الاکتفاء
بالتحمید فانه ظاهر الروایة علی ما صرح به قاضی خان و المرجح بحسب الدلیل الجمع بینهما کما صححه
فی الهدایة و غیره و در قنیه میگوید وقت سر برداشتن منفرد تسمیع گوید در حالت قیام

و در حالت قیام تحمید بگوید در ظاهر الروایة وهو الصحیح انتهی و بدین تقدیر جمع بهتر باشد

بحسب ظاهر الروایة نیز مسئله اگر منفرد در حالت سر برداشتن تسمیع نگفت در

حالت قیام نگوید ذکره فی جامع التمرتاشی وفی البرجندی التسمیع یاتی به حالة الرفع

بالاتفاق واما التحمید فقیل حالة الاستقرار وقیل حالة الرفع وقیل حالة الانحطاط وانه المو

لی چهارم توقف در حالت رفع از رکوع و سجود سنت است از اداء عرف

تها بقومه و جلسه تعبیر میکنند و در حدیث صحیح مسلم وارد است که پیغمبر صلی الله علیه

اله وسلم در حالت قیام از رکوع و جلسه بین السجدتین اینقدر توقف میکردند که صحابه

ان می بردند که فراموش کردند یعنی نماز را از غایت حضور و در حدیث صحیح

ارد است که رکوع و سجود آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم بقومه و جلسه او برابری

دیگ و در طیبی میگوید که انچه نسبت با ام ابوحنیفه میکنند که محض سر برداشتن

یت میکند عجب است و او ازان بری است که اصحاب و نص کرده اند هر که قومه و

رک کند گناهگار است و در بحر الرائق از شرح زاهدی وغیره نقل میکند که او

ه و جلسه اطمینان و چنانکه هر عضو بمقام خود آید چنانکه گذشت و بعبارت

ر الشرنبلالیة فتوی بر وجوبست حیث قال ویجب الاطمینان فی

کوع والسجود وقدر بمقدار التسبیحة وکذا الاطمینان

في القومة ...

(حاشیه در هامش:) [illegible] تسمیع [illegible] ... [illegible] انتقال [illegible] ... [illegible] ... [illegible] اطمینان [illegible] ... مقدار یک بار سبحان الله ... [illegible] اطمینان در میان ...

الرکوع والسجود وبین السجدتین انتهى وظاهر این دلالت میکند که مقدار
در قومه وجلسه نیز یک تسبیح باشد لیکن در بحر الرائق مقدار مقدار سابق کرده این موا
حمل توان کرد اما دلالت حادیث سابقه بر قریب مساوات ست فتامل و در
میگوید که علما اختلاف کرده اند در مقدار رفع از سجود واصح آنست که تا وقتی
قریب نماز جائز نیست از جهت آنکه در حکم سجده اولست واگر بقعود اقرب
جائزست زیرا که متحقق میشود بآن سجده ثانیه انتهى از حضرت صاحب
آنچه در حواشی شرح وقایه نقل از بعضی میکنند که رفع بمقدار رکد نشستن باد کفایت
میکند از امام مروی نیست بلکه از جماعت مرو اینا ست یعنی تابعان بعد و
این اعتقاد و عمل می‌کنند بالجمله اهتمام بسیار در قومه وجلسه کنند تا اگر از عزیزی فوت
تاکید تمام منع میفرمودند والله الموفق مقدار توقف باده از تقامات قا
در مذهب باقیه نمیشود واینقدر هست که اگر توقف نکند مکروه تنزیهیست و نزد امام
احمد حنبل تحمید در قومه وسوال مغفرت در جلسه فرضست پس ظاهر آنست که
اللهم اغفر لی در مذهب ما مستحب باشد خروجا من الخلاف فانه مستحب وفاقا کما فی البحر الرائق
وغیره و حضرت صاحب مکرر بقدر تشهد میفرمودند ظاهر او نظر مبارک حضرت
ایشان آمده باشد والله اعلم دال و ل درود خواندن قعده اخیره بعد از

بعد از تشهد سنت است نزد جمیع علما الا امام شافعی که نزد ایشان فرض است
و کیفیت آن بطریقی که امام محمد ضبط کرده و از مذهب امام اعظم است اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی
ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و این موافق است به
صحاح سته یعنی بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابو داود و ابن ماجه اهل سنت با
دیگر نقل میکنند لیکن اعتماد برین باید کرد و الله اعلم تنبیه درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم در تمام عمر یکبار فرض است در داخل نماز یا خارج آن و درین هیچکس از علمای ا
خلاف نیست نزد علمای حنفیه در وجوب آن هرگاه که بشنود از خود یا از غیر
نیست بمعنی که از ترک آن فاسق گردد خلاف است بقول کرخی یکمرتبه درود
بعد از سماع اسم شریف واجب است چون مکرر بشنود مستحب است و بقول طحاوی هر مرتبه
واجب است و صاحب محیط این اصح گفته و درین قول اختلاف کرده اند اگر در مجلس واحد مکرر بشنود
تداخل در وجوب میشود یا نه در کافی اول را اصح گفته و در مجتبی ثانی را صحیح گفته
و فرق کرده است میان تکرار اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس واحد
و میان تکرار اسم الله تعالی در مجلس واحد ازین حیثیت که کفایت میکند از شنونده

ثنای واحد بر اسم جل جلاله واگر ترک میکند ثنا را باقی نمی ماند بر ذمه مشغول نده و نیز

بخلاف درود وکه آن بر ذمه باقی ماند زیرا که هر وقت وقت ادای ثنا پس تحقق اجود

وقت قضا چنانچه قرارت سوره فاتحه در دو رکعت اخیره از نماز و شمس الائمه

سرخسی قول کرخی اختیار نموده راجح کرده است و میگوید که اجماع بر استحباب در حال

است و قول طحاوی مخالف اجماعست صاحب بحر الرائق میگوید اگر نقل اجماع

تمام شود این راجح است والا قول طحاوی با اختیار اولی است شاید امام سرخسی از

وجوب فرض گمان کرده تا ردّ نموده است مراد او وجوب مطلق است انتهی محصله

دال دهم دعا خواندن بعد از درود سنت است اما باید که با لفاظ قرآن یا

حدیث باشد مثل رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً

وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ و احسن احادیث صحیحه چنانکه مجموع اصحاب صحاح

غیر از بخاری روایت کرده اند اینست اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ

وَعَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ

بگوید که بعضی تابعین این را واجب دانسته اند تا آنکه نماز بسبب این اعاده فرموده اند و پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر صدیق را بالتماس او این دعا آموخته اند اَللّٰهُمَّ

اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ ظُلْمًا کَثِیْرًا وَّلَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ فَاغْفِرْ لِیْ

فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم
رواه البخاري والمسلم والترمذي والنسائي و فيها حديث مي
موصلي صلوة ولم يدع فيها للمؤمنين والمؤمنات فهي خداج بار
اللهم اغفر لي وللمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات
الاحياء منهم والاموات خواندن سنت فرموده اند کاتب حروف در
...وح الاوراد ادعیه دیگرا یاد نموده است مع الاسناد اگر توفیق یابد عمل نماید لیکن
...رحالت امامت بر قدری کفایت کند که ملال نشود الف در آخر عبارت
آمین ست که گفتن آن خفیه بعد از تمامیت فاتحه در همه نمازها بر هر مصلی
باتفاق سنت مگر بر مقتدی وقتیکه قرارت امام نشنود و در لفظا و لغا
...نده است اشهر و افصل بمد و تخفیف است و اگر بمد و تشدید بگوید نماز فاسد
...ده فی البحر الرائق هو یدا باشد که انچه در ابیات ثلثه از فرائض
...واجبات و سنن بعد مذکور شد الا انکه در سنن مذکوره مولف ابیات اسم کفا
...ده است از مر انکه سنن دیگر است در کتب متداوله و مستحبات نیز و رای ا
...مذکور ست در کفایت المؤمنین و عیون و غیرها مسطور نمایم و از آنکه ببعضی
...م اختصار ما سبق و فائدة کلی حاصل آید فصل و عیون المسائل که مصنف

دعوی ایراد مسائل نفتی به کرده است میگوید که سنت در تکبیر اول پنج چیز است
اول آنکه داشتن هر دو دست دوم رو به آوردن هر دو دست جانب قبله سوم
گشاده داشتن انگشتان هر دو دست بر عادت چهارم بلند گفتن امام تکبیر را پنجم متصل
گفتن مقتدی تکبیر با امام و آن نزدیک امام اعظم چون امام بهای الله رسید
مقتدی شروع کند و نزدیک صاحبین چون برای اکبر رسید شروع کند انتهی
و در کفایة المؤمنین دستها بسوی قبله داشتن مستحب گفته است و مستحب در
هشت است اول شروع کردن امام چون قد قامت موذن مرتبه اول بگوید
دوم برداشتن هر دو دست برابر نرمهای گوش چنانکه هر دو انگشت ابهام مسا
کند مردان و زنان تا بر کتف سوم برآوردن هر دو دستها از آستین مردان را
چهارم اول دستها برداشته بعده تکبیر گفتن نزد بعضی متصل تکبیر چنانکه گفته شد
وجه قول اول آنست که در برداشتن هر دو دست دنیا و آخرت از دل برآورد
و در تکبیر عظمت الهی در دل آرد چنانکه در کلمه توحید وجه قول دوم آنست که در کلمه
چون در قول سنت جمع هر دو میتواند کرد و اینجا بزبان تکبیر میتوان گفت تا آنکه
از دل ما سوا الله برآورده شود و هر دو دست هم توان برداشت چرا که یکی قول
و یکی فعل است لکل وجهة هو مولیها لیکن اول آسانست و مختار

صاحب عیون و هدایه و بحر الرائق ست اگرچه بقول دوم بسیار رفته اند بعضی
ترجیح نیز داده اند بجهت موفق کردن عمل آید قدم منفصلا پنجم و ایضا سخت
آن تکبیر تعظیم کرده چنانکه در الف الله ربوبیت عظمت در لام الوهیت در ها هیبت
ملحوظ باشد ششم لام الله را مفخم گوید یعنی پر هفتم رای اکبر بسکون گوید هشتم
دستها متصل تکبیر بند و بروایتی فرو گذارد و الاول اصح کما مر و مکروه در تکبیر
ده است اول مد کردن و آن چهار محل است در الف الله و الف اکبر و با اکبر و در ای
هر سه اگر سهوا باشد نماز مکروه تحریمی میشود و بروایتی شرح صحیح نیست و اگر عمدا باشد
کافر گردد و مد لام الله اکبر بسیار کند مکروه تنزیهیست و اندکی صحیحست چنانکه گذشت
دوم سخت گشاده کردن انگشتان وقت برداشتن دست سوم بسیار پیوسته کردن
آنها چهارم مستر بستن وقت برداشتن یا بعد از ان پنجم پشت دست بجانب قبله کردن
ششم کفها مقابل روی خود کردن هفتم رو سوی آسمان نمودن هشتم
در آمدن بنماز با کشتن بول و غائط نهم تکرار کردن تکبیر دهم زیاده کردن
تکبیر بلفظی دیگر کذا فی العیون و فی البحر الرائق کل لفظ سوی لفظ
التکبیر مکروه تحریما کما سبق و در کفایة المؤمنین نیز از مستحبات تکبیر
گفته که در آن وقت اندکی سر نگون کردن لیکن در خلاصه غیره گفته و لا یطاطی

[illegible]

راسه وقیل هو بدعة کما مرّ و در کفایة المؤمنین مکروهات گفته سنتها
درون آستین و غیرهن و بالا ازار کوشتن و دن و یا برابر کتف برداشتن فصل سنتون
در قیام سه چیز است اول کف دست است بر پشت کف دست چپ گذاشتن
و با بهام و خنصر حلقه کردن چنانکه گذشت دوم سبحانک اللهم تا آخر خواندن در
اول فرض و نفل سوم و چهار رکانی نفل در رکعت سوم نیز خواندن مستحب در این چهار است
اول استاده شدن وقت گفتن حی علی الصلوة دوم بستن هر دو دست زیر ناف در قیام ۱۴
مراد زنان بر سینه سوم نظر داشتن در حالت قیام بر جای سجده گاه چهارم جدا کردن
میان دو پای مقدار چهار انگشت کذا فی العیون و در کفایة المؤمنین دست زیر ناف
بستن و سجده گاه دیدن سنت گفته است و مکروه در قیام یازده است اول
داشتن دو دست چیزی که منع سنت اعتماد کند والا مباح دوم تکیه کردن بر چیزی
بیعذر در فرایض و واجبات و سنن موکد و در نفل جایز است سوم در وقت ثنا زیاده
بر سبحانک اللهم در فرایض ادعیه ماثوره خواندن و نزد یکی امام اعظم و نزد یکی ابو یوسف
چنانکه گذشت چهارم بلند خواندن ثنا پنجم و جهت و جهی تا مشرکین میان تکبیر
خواندن پیش از نیت ششم دست بر تهیگاه نهادن هفتم رخ جهت کعبه رفتن
از یک پا به دیگر هشتم سه گام سیالیدن بی عذری این مکروه تحریمیست و نزد یکی

و نزد یک بعضی نماز فاسد میشود دهم ریستادن بجا بکوشه چشم نگریستن دهم فرود آمدن
یازدهم تنها استادن امام در محراب یا جای بلندی بسبب کذا فی العیون و در
لغایة المعتدین چنین مستحب گفته است فماید مراد قبل از بستن یا و در آن کنار قریحه یا
زیاده از چهار انگشت داشتن و ضم کردن هر دو پای و دست بالا از ناف بستن و
دست چپ بالا داشتن و لعاب کذاشتن و چپ و راست جنبیدن باز بر پاشنه پای و ان
و بر یکپای استادن و قدم بر قدم نهادن بر سر انگشتان استادن را مکروه داشته اند
فصل مسنون قرارت پنج چیز است اول تعوذ بعد از ثنا گفتن دوم تسمیه خواندن سوم
آهسته خواندن هر سه چیز امام و منفرد را در اول فرض و نفل چهارم آمین بعد از فاتحه آهسته
گفتن امام و منفرد و مقتدی را در جهریه فقط پنجم دراز کردن رکعت اول نماز فجر
و مستحب و هفت چیز است اول از سه آیه زیاده خواندن دوم با ترتیل یعنی با اظهار مخارج
بوقف عدد و عرب قارت خواندن و رعایت وقوف و تدبر کردن و ادای مرغنان
حضور دل است بمعانی قران اگر نه بالفاظ آن سوم در حضر طوال مفصل در فجر و ظهر
و اوساط مفصل در عشا و عصر قصار مفصل در مغرب خواندن و در سفر هر چه میسر آید
کذا فی العیون و در کنز قرارت مذکوره مسنون گفته است و در تعیین مفصلات اختلافست
قال فی البحر الرائق والذی علیه اصحابنا من الحجرات الی والسماء

ذات البروج طوال ومنها الى لم يكن اوساط ومنها الى آخر القرآن قصار وقيل
في المنية عن القدوري ان الظهر كالعصر يعني في قراءة الاوساط
واما عدد الآيات ففي الجامع الصغير انه يقرأ في الفجر سوى الفاتحة
اربعين او خمسين او ستين وفي رواية الى اربعين فقط وفي رواية
الحسن الى مائة وفي الظهر مثله على ما في الجامع الصغير وفي الكافي
دون ستين الى اربعين وجه الكل ان المائة غاية الزيادة والاربعين
نهاية النقصان وما بينهما بينهما واما في العصر والعشاء فعشرون في
الاوليين كما في المحيط او خمسة عشر كما في الخلاصة وهو ظاهر
الرواية على ما في قاضيخان واما في المغرب فخمس آيات واختار
في البدائع عدم التعيين بل هو مختلف باختلاف الوقت و
الامام والقوم وبالجملة ينبغي ان يقرأ ما يخف على القوم
كلهم ولا يثقل عليهم بعد ان يكون على التمام انتهى مختصرا
والمراد بالتمام ما هو السنة كما صرح به الشيخ ابن همام في فتح القدير

در غیر فجر مساوات قراءت درمیان هر دو رکعت مستحب است نزد امام اعظم و ابو یوسف
خلافا لمحمد فانه قال يستحب التطويل في الاولى بل يسن وقال بعضهم الفتوى

علی قول محمد و المستفاد من البحر الرائق ان الفتوی علی قولهما اما در تحریر
اتفاق بر آنست که تطویل اولی مستحب بلکه مسنون ست بقدر ثلث و تکبیر بابعد
ضعفا ما تطویل رکعت ثانیه بر اولی مکروه ست بالاتفاق اگر تا سه آیت
باشد و یا دون او و معاف مکروه جائیکه تطویل در عمل آن سرور صلی الله علیه و آله
امن مثل سبح اسم و هل اتی در عیدین و جمعه که آن سنت ست کما فی البحر الرائق
و فی المحیط لو اطال الاولی لکی یدرک القوم لا باس به
اذا کان لا یثقل علی القوم قال فی البحر الرائق فالتطویل لکی یدرک
یقصد الخیر لیس بمکروه چهارم مستحب ست خواندن سوره فاتحه در دو رکعت
اخیر فرض پنجم بر سر فاتحه در هر رکعت تسمیه خواندن کذا فی العیون و اکثر کتب
تسمیه قبل از فاتحه مسنون فرموده اند چنانکه گذشت ششم دفع کردن سرفه تا که
تواند هفتم پوشیدن دهن وقت فازه کذا فی العیون و غیره و در کفایة المؤمنین
دفع فازه نیز مستحب ست که لب زیرین بدندان بگیرد یا به پشت دست چپ دهن
بپوشد و در بحر رائق از خلاصه مذکور ست که با امکان دفع بدندان اگر دهن
بدست یا به پارچه بپوشد نماز مکروه میگردد و دیگر معلوم باشد که دفع سرفه و فازه
در تمام نماز مستحب ست بی خصوصیت قیام و رکوع و قرائت فقط در عیون ظاهر

تقریبی باشد که اگر در قراءت ظاهر میشود والله اعلم و در کفایة المومنین از مستحبات
قراءت بر امام گفته که اینقدر بلند خواند که صف اول بشنود و مکروهات
در قراءت بیست و هفت است اول بلند خواندن چیزی که آهسته فرموده اند
دوم شمردن آیتها بانگشتان چنانکه مانع سنت وضع شود سوم تنحنح کردن
بیعذر اگرچه حرف ظاهر نشود چهارم پوشیدن دهن وقت قراءة پنجم داشتن
چیزی در دهن وقت قراءت که مانع ترتیل باشد ششم تمام کردن در رکوع هفتم
خواندن قرآن در غیر قیام هشتم شتابی کردن در قراءت چنانکه طریقه سنت مرعی
نباشد اگرچه برعایت قوم باشد نهم تعیین کردن سوره در نماز بحیثیتی که غیر آن نخواند
دهم جمع کردن دو سوره در رکعتی که یکسوره در میان باشد در یک رکعت و
نزد بعضی در دو رکعت نیز مکروه است مطلقا و نزد بعضی در روایات اگر سوره طویل
در میان باشد مکروه نیست که در حکم دو سوره قصیره است ذکره فی البحر الرائق
یازدهم انتقال کردن از یک آیت بآیت دیگر اگرچه در میان سوره باشد یعنی اگر
معنی فاسد نشود و اگر نه لا یجوز است کما مرّ دوازدهم تقدیم سوره متأخره
بر متقدمه اگرچه در دو رکعت باشد کذا فی العیون اگر سهوا باشد مکروه نیست
ذکره فی خزانة الروایة و در بحر الرائق میگوید اگر سهوا در اولی قل اعوذ برب الناس

قل اعوذ برب الناس خوانده و در ثانی نیز همین بخواند و امثال این در فرض مکروه

اما در نوافل باک نیست سیزدهم دراز کردن رکعت دوم بر رکعت اول بمقدار

سه آیت باعتبار کلمات در فرائض چهاردهم توقف کردن برآیه رحمت یا عذاب

امام را و مقتدی را مطلقا و منفرد را در فرائض پانزدهم دراز کردن امام نماز را

اگر بر قوم گران آید وقتیکه مخالف سنت باشد شانزدهم تخفیف کردن امام

بخلاف سنت برعایت قوم هفتدهم محتاج ساختن قوم را بجواب یعنی

بعد از مقدار واجب امام را رکوع نکردن هجدهم خواندن مقتدی قرات

پس امام نوزدهم خواندن امام آیت سجده در نماز سری بیستم آنکه در آخر باشد

مگر خواندن آیتی از حوتی یا از اندوه در فرائض بیست و یکم خواندن آخر سوره

در رکعتی و آخر سوره دیگر در دیگری نزدیک اکثر علما و صحیح نزد قاضی خان

عدم کراهت است اگرچه ترک فضل است کره فی البحر الرائق بیست و دوم خواندن

سوره قصیره در دو رکعت بتقسیم یعنی از قصار مفصل اما در فرائض باشد

بیست و سوم اقتصار کردن بر فاتحه و یک آیه قصیره یا دو بیست و چهارم تکرار سوره

در یک رکعت از فرائض در دو رکعت نیز کسی که می آید بیست و پنجم گفتن مقتدی

صدق الله و بلغت رسله نزدیک آیت رغبت باشد بیست و ششم خواندن

با لحان و سرود یا بغیر لهجه عرب نشستن و نهم خواندن از مصحف در نماز کذا
فی العیون و در کفایة المؤمنین بسیار آهسته خواندن چنانکه یکان یکان حرف جدا شود
و تغنیه خواندن و شکسته خواندن مکروه گفته و تکرار کردن آیه مطلقا مکروه شمرده

فصل مسنون در رکوع ده چیز است اول تکبیر بیان رکوع کردن دوم بلند
گفتن امام تکبیر را سوم گرفتن زانوها وقت رکوع چهارم سخت کشادن انگشتان
در آن پنجم سه بار تمام ساختن تسبیح در آن هر کلمه را ادا کردن نفوذ سبحان
ربی العظیم گوید ششم تسبیح آهسته گفتن هفتم قومه کردن بعد از رکوع هشتم
در وقت سر برداشتن امام سمع الله گفتن و مقتدی ربنا و لک الحمد گفتن و منفرد را
جمع نمودن نهم بلند گفتن امام تسمیع را دهم در قومه قرار گرفتن هر عضوی در محل
خویش کذا فی العیون و قد عرفت ان نفس الاعتدال واجب و التوقف مسنون و در
مجتبی که تصنیف امام زاهد است از مسنونات رکوع الصاق کعبین با استقبال
انگشتان بسوی قبله مسنون گفته است لیکن در حدیث صحیح و در کتب ظاهر الروایة
ظاهر نمیشود و ظاهر مراد از آنکه کعب بسوی کعب دیگر باشد چنانکه صاحب قاموس
در معنی لصوق گفته است زیرا که اگر الصاق در وقت رکوع کند حرکت
لازم می آید با آنکه استقبال انگشتان بقبله نمی ماند و سنت قیام میرود که قدر

لد قوجه چهار انگشت مسنون ست و مؤید ما له قول نحویین ست البناء للالصاق

یعنی القرب و در حدیث نیز الصاق الکعاب بمعنی القرب المقابلة واقعست

پس مقابله کعب بکعب نیز اراده می توان نمود چنانکه تحقیق این مسئله در حواشی

بحر رائق کاتب بتفصیل مذکور نموده والله اعلم و مستحب در وی پنج چیز ست اول برابر

کردن سر با سرین پشت دوم نظر کردن بسوی پشت پای سوم زیاده

از سه بار تسبیح گفتن منفرد را بطاق چهارم وارد داشتن پا بر و از شکم مرد و از پنجم

فرو داشتن در قومه و مکروه در وی نوزده چیز ست اول برداشتن دو دست

وقت رفتن برکوع دوم همچنین برداشتن هر دو دست وقتیکه سر از رکوع

بر میدارد سوم تکرار کردن تکبیر یعنی بعد از تسمیع و سر برداشتن تکبیر گوید باز وقت

فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی آیات آن چهارم زیاده کردن وقت تسبیح

یعنی در فرض بعضی ادعیه ماثوره خواندن پنجم تسبیح رکوع بلند گفتن

ششم نقصان کردن تسبیح از سه مرتبه هفتم ترک تسبیحات در رکوع هشتم ترک کردن

قومه نهم ترک کردن طمانینت در رکوع و در قومه دهم بلند کردن سر از پشت و

سرین یازدهم فرو کردن سر از و دوازدهم کف هر دو دست میان دو زانو

طبق کردن یعنی جمع نمودن چنانکه در بعضی آثار آمده سیزدهم آوردن تسمیع

مستحب ۵

مکروه ۵

با تحمید در وقت رفتن بسوی سجده یعنی باید که در قومه تمام کند و اگر در فرود رفتن

تمام کند مکروه است چهاردهم منتظر بودن امام مر کسی آواز تعلیل او میشنود پانزدهم

شمردن تسبیحات بانگشتان در آن شانزدهم چسپانیدن بازو با شکم مرد از آنجا هفدهم

برداشتن انگشتان پا از زمین در آن هیژدهم پیشی کردن مقتدی بر امام در رفتن

بسوی رکوع اگر امام را در رکوع دریابد و الا نماز فاسد شود و نوزدهم پیشی کردن

در سر برداشتن کذا فی العیون و در فتح القدیر شیخ ابن همام و بحر رائق شیخ ابن نجیم

دست کج کردن وقت رکوع چنانکه عوام میکنند مکروه گفته اند و در احادیث نیامده است

که مثل سه کان اراده و در وقت رفتن بسوی سجده تقدیم طرف یمنی بر یسری و

وقت برخاستن عکس آن از مستحبات در فتح القدیر و بحر رائق شمرده اند و در

کفایة المومنین از مکروهات رکوع تکبیر نگفتن و سبحان الله را بالای زانو داشتن و انگشتان فراخ

نکردن و چشم پوشیدن و بسوی قدم ندیدن برای رفتن سوی سجده جامه از زانو

بالا کشیدن نیز شمرده است **فصل** مسنون در سجده چیز است اول تکبیر فرود آمدن

بجهت آن دوم بلند گفتن امام تکبیر را سوم رسیدن هفت اعضا سجده کردن کذا

فی العیون و بالا از بحر رائق گذشت که این واجب است و هو المختار چهارم تسبیح

گفتن پنجم تسبیحات آهسته گفتن ششم تکبیر گفتن وقت سر برداشتن هفتم بلند گفتن

گفتن امام این تکبیر را هشتم در میان دو سجده جلسه نمودن نهم طمانینت در ان

کردن دهم انتقال کردن بسوی سجده دوم تکبیر مستحب در ان ده است اول

نهادن چیزی که قریب زمین است اول پس یعنی هر دو زانو پیش از دستها بر زمین نهد

بعد ازان دستها بعد ازان بینی بعد ازان پیشانی دوم وقت برخاستن برعکس آن

سوم پیوستن انگشتان وقت سجده چهارم در میان هر دو دست سجده کردن پنجم

انگشتان دستها بسوی قبله کردن ششم تسبیحات منفرد را زیاده از سه گفتن بطاق

هفتم دور داشتن بازو از شکم و شکم از ران و ران از ساق و ساق از زمین و ان را

دیوستن این همه زنان را هشتم نهادن پیشانی و بینی هر دو بر زمین کره فی العیون و

از بالا معلوم شد که واجبست و هو الصحیح نهم نظر کردن در حال سجده بسوی بینی و رخساره دهم

نهادن انگشتان هر دو پای بر زمین کذا فی العیون و در بعضی روایات نهادن پیشانی

و بینی از سنت مؤکده گفته اند و نظر بسوی بینی مستحب نموده اند و هر دو قدم نهادن

در بعضی روایات فرض گفته است چنانکه گذشت پس مراد از انگشتان جمیع ساق باشد

که همه نهادن مستحبست بالاتفاق والله اعلم مکروهات در وی بیست و هفت است

اول وا گذاشتن انگشتان یکپای از زمین دوم زیاده کردن بر تسبیحات از دعیه ماثوره

بعضی در فرض سوم بلند گفتن تسبیحات چهارم تمام کردن تکبیر در سجده پنجم

[illegible]

بر زمین اگر مسموع نیست ششم نهادن دو دست پیش از زانو بعد هفتم برداشتن زانو پیش از دست وقت برخاستن بعد هشتم گردانیدن سنگریزه پیش از دو بار از سجده نهم گشادن انگشتان دست وقت سجده دهم سجده کردن بر بند دستها بعد یازدهم گسترانیدن زمین با آستین یا جامه برای خاک برای گرمی سردی وازدهم جدا شدن شکم با ران و ران با ساق زمین مردان را و دور داشتن آنها زنان را سیزدهم بیرون ساختن بازو و دغیرانبوهی مردان را چهاردهم گسترانیدن هردو ساعد بر زمین مردان را پانزدهم برداشتن دست از زمین وقت سجده بعد شانزدهم برداشتن زانو از زمین بعد هفدهم گردانیدن انگشتان پای بجانب قبله هیژدهم سجده کردن بر صورت تکیه بی تأمل در نظر آید بی سر بریده نوزدهم ترک دن میان دو سجده جلسه بیستم نشستن بیکجای در جلسه نشستن باشد سنگ دران بیست و دوم مربع نشستن دران بیست سوم نشستن بر هر دو پای دران این همه جلسها بعذری بیست چهارم ترک کردن طمأنینت در جلسه بیست و پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت نمودن در سجده بعذری بیست و ششم پیشی کردن مقتدی بر امام در سجده رفتن اگر امام او در سجده بیابد و اگر نه نماز فاسد شود بیست و هفتم برداشتن مقتدی سر پیش از امام باید دانست که سجده دوم مانند سجده اولی است مگر آنکه جلسه نباید کرد و بعد از ان وقت برخاستن سر رکعت دوم و چهارم کذا فی العیون

[illegible]

[illegible]

مخفی نماند که زیاده خواندن ادعیهٔ ماثوره در رکوع و سجود در احادیث صحیحه وارد است
لیکن امام اعظم رحمه آنرا بر نوافل محصور فرموده اند چنانکه بیان آن کرده شد لیکن در احادیث
صحیحه مسلم که مشتمل بر ادعیه است لفظ صلوة المکتوبه وارد است چنانکه بالا در وجوب و جهی بعید
مذکور شد والله اعلم و یکی از عذرهای که در نهادن هر دو دست پیش از زانو در سجده و
برداشتن زانو پیش از دست وقت قیام فرموده اند که چون موزه پوشیده باشد جائز است
ذکره فی البحر الرائق وغیره و در کفایة المومنین از مستحبات سجده کف پای او فتنی که در حالت
نماز کند پوشیدن گفته و نحوه فی اساس المصلی لیکن در بحر رائق از خلاصه نقل میکند و
سکن قدمیه فی السجدة یکره انتهی پس ستر کردن اولی باشد با آنکه خالی از حرج
نیست و از مستحبات در کفایة المومنین ابری در تسبیحات رکوع و سجود گفته است و مکروهات
سجده شش است اول تکبیر نگفتن دوم چشم پوشیدن آن سوم سوی بینی دیدن چهارم دستها
مقابل زانو نهادن پنجم در فرض امام را تسبیح زیاده از سه بار گفتن وقتیکه بر قوم گران آید
شمرده است لیکن در بحر رائق پوشیدن چشم بجهت تصحیح جمع خاطر جائز داشته اند مطلقا فصل
مسنون قعده نشستن چیزیست اول انتقال کردن از سجده بعد تکبیر گویان دوم بلند گفتن امام
این تکبیر را سوم گستر انیدن پای چپ را بجهت نشستن بر آن و استاده کردن پای راست
مرد از زنان را بر سرین نشستن و هر دو پای بجانب راست کشیدن چهارم درود

بر آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در قعدهٔ اخیره فرستادن بعد از تشهد پنجم
دعا کردن خود را و جمیع مومنین را بدعای مشابه قرآن یا حدیث بعد از درود ششم
آهسته خواندن تشهد و درود و دعا در آن و مستحبات در قعده هفت است اول نهادن
هر دو کف دست بر رانها دوم گسترانیدن انگشتان تا رسند بسر زانو سوم بر روی
انگشتان دستها و پایها بجانب قبله چندانکه تواند چهارم کشاده داشتن
پنجم نگریستن بجانب کنار ششم پوشیدن هر دو پای بدامن نزد بعضی هفتم منتظر بودن مسبوق
تا فارغ شدن امام کذا فی العیون باید دانست که انتظار مسبوق تا فارغ شدن امام در فتح القدیر
و بحر الرائق واجب گفته اند تا آنکه نماز بمجرد برخاستن بغیر ضرورت چنانکه گذشت مکروه
تحریمیست فلاهر همین است برای که متابعت امام تا خروج و بفعل معملی واجب گفته اند و بین اعتماد بر فتح القدیر
و بحر الرائق باید کرد نه بر مثل عیون و تیسیر الاحکام والله اعلم و توجه کردن انگشتان هر دو
پای در قعده خالی از اشکال نیست و لهذا چندانکه تواند بکند اگرچه در برجندی گفته که
متبادر از عبارت مختصر وقایه اینست که متوجه اصابع هر دو پای کند و توجه اصابع
چپ بکلفت حاصل میشود و در خلاصه و خزانة المفتین اصابع یمنی انتهی
و مکروهات در قعده ده است اول نشستن بر پاشنه‌ها دوم
... بر سرین سوم مربع نشستن اما این همه بعذری چهارم

از تشهد یا درود و یا ادعیه پنجم گرفتن هر دو زانو بدست ششم زیاده گفتن بر الفاظ تشهد و
هفتم مسح کردن خاک از پیشانی قبل از سلام هشتم مسح خوی از پیشانی پیش از سلام بغیر
نهم بلند خواندن تشهد و یا درود و یا ادعیه دهم استادن مسبوق ای قضای ما سبق
پیش از سلام امام بعذری کذا فی العیون در کفایة المؤمنین از مکروهات قعده نشستن بر هر دو
بعد از گسترانیدن هر دو پای یکجانب کشیدن و سوی کنار نادیدن و ادعیه بسیار خواندن
که بر مقتدیان گران آید و درود ناگفتن و بوقت سلام کتف نادیدن و کشاده کردن
انگشتان را در وقتیکه بر ران می نهد سر انگشت نگون کردن نیز مکروه است
و از مکروهات تشهد در عیون کیدانی اشاره کردن بانگشت شهادت گفته است
و فی منیة المفتی یکره الاشارة بالمسبحة در خلاصه مضمرات گفته المختار انه لا یشیر
و فی لولو الحیاة والتجنیس و علیه الفتوی لان مبنی الصلوة علی السکون
و فی شرح الوقایة عن الشافعی انه یشیر قال و مثل هذا جاء عن علمائنا
ایضا و فی الذخیرة انه یشیر بالسبابة عند الشهادة و فی درر البحار
یشیر بالسبابة و علیه الفتوی و فی فتح القدیر بعد نقله عن محمد
فی کیفیة الاشارة بقبض خنصره والتی تلیها و یحلق الوسطی
والابهام و یقیم المسبحة و کذا عن ابی یوسف فی الامالی قال الشیخ

وهذا نوع لتصحيح الاشارة وعن كثير من المشائخ لا يشير اصلا و
هو خلاف الرواية والدراية وعن محمد ان ما ذكره في كيفية الاشارة
قول ابي حنيفة انتهى فقول الشيخ ابن همام خلاف الرواية دليل على ان
الرواية الصحيحة عن علمائنا الثلثة هي الاشارة كما نقله وقوله خلاف
الدراية ايماء على ما جاء في الاحاديث الصحيحة من صحيح المسلم وغيره
في التنصيص على الاشارة فانها كثيرة والمدلول منها في المشكوة المصابيح
سبعة والظاهر انها هي السنة كما في البرجندي عن الامام الزاهدي
انه قال اتفق الروايات عن اصحابنا ان الاشارة بالمسبحة سنة
وفي البحر الرائق عن المجتبى كما اتفقت الروايات عن اصحابنا جميعا
في كونها سنة وكذا عن الكوفيين والمدنيين وكثرت الاخبار
كان العمل بها اولى وفي الملتقط عن ابي نصر بن سلام ليس في
الاشارة اختلاف العلماء انتهى ولعله اراد اختلاف المحققين
من العلماء والمتأخرين منهم و در تحقيق اين شيخ رحمه الله صاحب سكب
رساله جداگانه نوشته اند و سنيت و استحباب آن مقرر نموده اند چنانکه رساله
در کتابخانه کاتب موجود است ابن الهمام الموفق در فتح القدير گفته که در صحیح مسلم و

کف یمنی و قبض اصابع آن واقع گشته جمع هر دو ممکن نیست شاید مراد آن باشد که اول
بسط کند بعده وقت اشارت قبض کند انتهی و مخفی نماند که این مستلزم عمل کثیر
هرگاه محض اشارت را جهت عمل در نماز مکروه گفته باشند این عمل کثیر محض جهت
تطبیق که ممکن است بوجوه کثیره بدون این چنانکه در حواشی فتح القدیر نوشته شد چون
مجوز داشته شود والله المعین و وقت اشارت بالاتفاق وقت شهادت است
قَالَ شَمْسُ الْاَئِمَّةِ الْحَلْوَانِیُّ یُقِیْمُ الْاِصْبَعَ عِنْدَ لَا اِلٰهَ وَیَضَعُهَا عِنْدَ
اِلَّا اللّٰهُ لِیَکُوْنَ الرَّفْعُ لِلنَّفْیِ وَالْوَضْعُ لِلْاِثْبَاتِ روزی بعضی دوستان از
فقیر استفسار نمودند که در التحیات وحده لا شریک نیست چه چیز باشد گفته شد و
وجه احتمال دارد یکی آنکه باشارت انگشت چنانکه در حدیث صحیح است که بر شیطان
از تیر آهنی سخت کفایت نموده باشند دوم آنکه چون معراج از فرشتگان این کلمه
وارد شد و اینجا محل تکثیر نمود تا دفع کرده شود چنانکه در معارج النبوة وغیره آورده اند
که خطاب آمد بآن سرور صلی الله علیه وآله وسلم که ثنا بگو فرموده اند التَّحِیَّاتُ
لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰتُ وَالطَّیِّبَاتُ حق سبحانه وتعالی فرمود اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ
اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض
نمودند اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ ملائکه گفتند اَشْهَدُ اَنْ
گواهی میدهم

[illegible marginal notes]

لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله انتهى ونكته در ترک صلوات

با ذکر صحابه آن بزرگان چنین گفته اند که آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکمال شفقت

خود در علینا داخل نمودند و ذلك ليس ببعيد فانه رحمة للعالمين

فصل اگر سلام سهوا در نماز باقیست چنانکه گذشت لیکن سجود سهو بدین وقت نیست

که در وصف نماز شبهه شود چنانکه تمام تمام انکار داماد رصل نماز اگر شبهه شود چنانکه

گمان کند مقیم در نماز چهار کانی که من مسافرم یا در تر را که نماز جمعه است یا گمان کند مسبوق

تمامیت نماز خود درین صورت نماز را از سر گیرد و تکبیر تحریمه گوید انتهی و در بحر الرائق

مذکور است اگر مسبوق سهوا همراه امام یا قبل از و سلام گوید هیچ باک نیست و اگر بعد

از امام گوید سجده سهو لازم آید و اگر بی علم مسئله خطاً یا عمداً گوید نماز فاسد شود

چنانکه گذشت و مسنون در سلام دو چیز است سلام اول راست و سلام دوم

چپ پیوستن مقتدی سلام خود را بسلام امام چنانکه در تحریمه مستحب در آن پنج چیز

اول گردانیدن روی بجانب راست و چپ چنانکه سفیدی رخساره دیده

طرف دیده شود دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سوم نیت کردن

امام بسلام مقتدیان را و فرشتگان حفظه را و نیت کردن مقتدی امام را

در هر جانبی که باشد و اگر پیش پیش امام بود در هر دو جانب نیت کند و نیت کردن

فصل

مسنون و مستحب

منفرد حفظه را چهارم بلند گفتن امام سلام اول پنجم آهسته گفتن سلام دوم

و مکروهات در وی پنجست اول کفایت کردن بیک سلام دوم بهیار برابر

گفتن امام هر دو سلام سوم بلند گفتن سلام دوم از اول چهارم زیادت کردن

بر لفظ السلام علیکم و رحمة الله پنجم بر آمدن از نماز بر وجه سنت چنانکه حدث عمدا باشد

یا سخن بود مطلقا یا فعلی دیگر هرچه باشد غیر از سلام مکروهست تحریما که موجب ترک سلام

که واجبست میشود چون از بیان مکروهات که در ارکان مخصوصه است فارغ

شدیم مکروهات خارجه مذکور نمائیم که خصوصیت برکنی و قتی ندارد **فصل**

جاهائیکه دران نماز مکروهست یازده است اول زمین مغصوبه دوم مصلای مغصوبه

سوم بالای سقف کعبه معظم اگرچه ستره هم پیش باشد چهارم رهگذر عامه خلق

یعنی جائیکه غوغای مردم باشد پنجم در صحرای بی ستره اگر ملاحظه گذشتن کسی

باشد ششم جای غسل کردن هفتم گرمابه یعنی حمام و در بحر الرائق میگوید اگر در حمام

جای پاک باشد و صورت مقابل نباشد باک نیست هشتم جای ذبح کردن مواشی نهم

مزبله یعنی جائیکه خس و خاشاک جاروبها جمع میکنند دهم جای نشاندن شتران

یازدهم پایگاه اسپان دوازدهم گورستان مگر جائی که برای نماز ساخته باشند

و قبری مقابل نباشد ذکره فی البحر الرائق سیزدهم در بتخانه چهاردهم در خمارخانه

جائیکه صورت حیوان باشد مگر آنکه سر بریده یا بسیار خرد باشد و اگر درمی که
حامل وست باشد باک ندارد کذا فی العیون و در کفایة المومنین گفته نیست و در جائیکه
دران خصومت ست یعنی ملک متخصص نشده و در زمین کفار مطلقا بی اجازت
ایشان اهل کتاب باشند یا نه و در محل سکونت کافران و غرفه مسجد یعنی بر بام آن و
و بر بامی که وقت نماز جنبد و در مسجدی که مقابل گلخن یعنی دیوار در میان نباشد
و بر بامیکه فرود آن نجاست باشد و جای نشستن گاوان و گوسفندان و کوچه
کوچه که در واحتمال گذر در پیش باشد بی ستره و معبد یهود و نصاری و چون آتش یا
در پیش باشد در کنز این امیگوید مکروه نیست و در بحر الرائق میگوید درین اختلاف مشایخ است
والمختار انه لایکره و در خانه که در امیر یا جرس باشد و در خانه که سگ باشد و در خانه که
نرد یا شطرنج باشد و در مقامیکه بوی بد بیاید و مصلی چون بد بوی باشد اگر چه پاک بود
و در خانه منقش و در خانه تاریک اگر نماز فرض باشد و ستره که نزدیک باشد و در آسیا خانه
انتهی ما فی کفایة المومنین مختصرا و آنچه نزدیک ستره گفته حد کراهت معلوم نشد و در
بحر الرائق میگوید که سنت آنست که زیاده نباشد دوری ستره از سه گز و ازینجا مستفاد شد
که کم ازین مطلقا جایز باشد و بعضی از احکام ستره آنست که مستحب مقدار ذراع
دراز باشد و سطبری انگشت باشد و تا ممکن باشد بخلاند و اگر محل فائکند بر وا نیتی دراز اندازد

[illegible]

[illegible]

و بروایتی ابی وائل است جماعتی بر آن رفته‌اند و صحیح گفته‌اند باید که بیک جانب کند که مقابله
حقیقی ممنوع است و ستره امام کفایت میکند و وقتیکه ستره نباشد اکثر مشایخ بر آنند که
حاجت خط کشیدن نیست و نزد بعضی مسنون است بروایتی خط عرضاً مانند هلال کند و
بروایتی طولاً امام نووی این اختیار کرده و شیخ ابن همام جزم بسنیت خط کرده است
که در حدیث ابی داود و ابن ماجه مطلق خط واقع است و همین است قول امام محمد و مختار
شیخ ابن همام رحمه الله الموفق فصل مکروهات جامه در کفایة المؤمنین میگوید که آن بیست و سه
چیز است اول جامه لعل یعنی معصفر دوم جامه زرد یعنی مزعفر سوم جامه ابریشمی چهارم جامه
یعنی نماز درین هر دو مکروه است تا آنکه پوشیدن حرام است پنجم جامه باریک که
بدن نماید ورای محل عورت در نماز و در مثل این جامه بد است ششم جامه مغصوب هفتم جامه
جهودان هشتم جامه ترسایان نهم جامه کافران دهم با موی ابریشمی یازدهم بجامه کهنه
با وجود نو دوازدهم بجامه کمینه با وجود اعلی سیزدهم سر برهنه چهاردهم بکلاه با وجود
دستار پانزدهم به پیراهن تنها با وجود ازار شانزدهم با ازار تنها با وجود پیراهن هفدهم
جامه زرحکین هژدهم با زریکمر نوزدهم با اسلحه محلی بزر بستم بجامه هندوی با وجود جامه پارسی
بست و یکم با چادر که بر کتف بود و طرفین آن آویخته باشد در فتح القدیر میگوید داخل
گر چه بر کتف می اندازند و قبای آستین می پوشند لیکن بحر الرائق میگوید خلاف المتاخرون

والمختار انه لا یکره انتهی ظاهر امر او نفی کراهت تحریمی باشد زیرا که حکم بکراهت در نهایة
از مبسوط آورده است و دلالت بربی پروائی میکند ترک فضیلت است
بعضی بر کتف قبا انداختن است دوم در جامه کسی بی نماز نیست است سوم
چادر بر سر مانند زنان کردن **فصل** مکروهات عامه یعنی غیر مختصه برکنی در کفایة الموجز
سی و سه گفته است لیکن سه از آن بالا مذکور شد و سی است اول بوقت تنگ نماز
کردن دوم با جوره نماز کردن سوم بر تارک کرده و او فتح بحر الرائق میگوید ظاهر آنست
که عقص مکروه تحریمیست چهارم هر بار تنحنح کردن اگر حرف پیدا نشود پنجم دست بر محاسن
بردن ششم جیب بر بست بدن لی جنبانیدن گردن هفتم بنوک چشم نگرستن هشتم برای
جواب سر جنبانیدن نهم گل از سه بار خاریدن دهم کوشش بجانب سر و پایی مانندان
داشتن یازدهم گرد سر پاره جامه بستن و باقی برهنه گذاشتن بخلاف اندکی از میان وسط
که مانده باشد دوازدهم فاره تکلفا آوردن یعنی سستی دفع نکردن سیزدهم برای
سجده سنگ از سجده گاه دور کردن در محلی که سجده توان کردن اگر ضرور
باشد یکبار دور کند این رخصت است مع ذلک ترک آن خوبتر است ذکره فی البحر الرائق
چهاردهم خلال کردن پانزدهم مسواک کردن شانزدهم با تن جامه بازی کردن
انگشتان شکستن هفدهم بوقت کاهلی نماز کردن نوزدهم بخواب آلودگی نماز کردن

بیستم با حتیاج بول نماز کردن بست و یکم با حتیاج غایط نماز کردن در حدیث صحیح وارد ست

لا صلوة بحضرة الطعام ولا هو یدافعه الاخبثان

امام زیلعی تصریح در حکم اخیثین بکرده است در بحر رائق میگوید اگر وقت تنگ باشد

باین کراهت نماید که از قضا بهتر ست بست و دوم بعد از خوردن طعام دهن ناشسته

نماز کردن بست و سوم هر بار در دهن بان کردانیدن بست و چهارم در شرمگاه

خود کان بدن بست و پنجم جانب نشسته بقصد دیدن بست و ششم فهم بشمردن آیات بست و هفتم

چون طعام موجود باشد گرسنه نماز کردن یعنی با وجود وسعت در وقت بست و هشتم

خوی و بینی افکندن بست و نهم یعنی افتادن تمام موزه تنگ نماز کردن در عیون

از افعال مکروه هست کشتن شپش و دفن کردن آن گفته مراد فعل قلیل ست و الا فعل کثیر

مفسد ست چنانکه بیاید و این وقتی ست که ایذا نرساند و اگر ایذا رسد باکی ندارد

کذا فی البحر الرائق و یاد کردن بجامه یا بادبیزن کم از سه مرتبه و نگریستن بسوی آسمان

فرو بردن چیزی که در دندانست خرد تر از نخود و چشم بستن یعنی وقتیکه قصد تحصیل حضور

باشد چنانکه در بحر رائق گفته ست و شکستن انگشتان و در آوردن انگشتان در یکدیگر و کشیدن

از فعل اندک و بوی کردن خوشبو و برداشتن کلوخ و کسب بعذری تنها بودن امام

بلندی که زیاده از قامت ست بروایتی و اکثر اینند که زیاده از گز باشد و

و عکس این و تنها بودن مقتدی در پس صفی که در وی فرجه هست و کرا ردن مقتدی وقت
جماعت در عین صف غیر نماز امام مثل سنت و غیره تتمة فی المکروهات و تحقیق بعض
المسائل السابقة در بحر رائق میگوید که عبث در نماز یعنی فعلی که در وی غرض صحیح نباشد مکروه
تحریمی است اما مسح عرق در نماز باک ندارد نزد بعضی مشایخ و نزد بعضی مکروه هست و تطبیق آنست
که بغیر ضرورت مکروه هست و با ضرورت جائز است و آنچه در حدیث وارد است محمول بر ضرورت
یا بیان جواز است و در فتاوی خانیه میگوید هیچ باک نیست که مسح جبهه از خاک یا حشیش
کند بعد از فراغ از نماز و قبل از وی نیز اگر آزار رسیده و مشغول از نماز کند اما اگر آزار نرساند
در عین نماز مکروه هست و قبل از تشهد مکروه نیست یعنی قبل از تمامیت تشهد در محیط
این را صحیح گفته در بحر رائق میگوید و هو مع ما قدمنا من تعریف العبث
یدل علی ان الحک بیدنا فی بدنه انما یکون عبثا اذا کان بغیر حاجة
اما اذا کان له شیئ فی بدنه ضره و اشغله فلا باس به و لا
یکون من العبث انتهی اما شکستن انگشتان در بحر رائق میگوید نیز او را
که مکروه تحریمی باشد اما در غیر نماز بغیر حاجت مکروه تنزیهی است و ایضا از مکروهات درو
تشبیک اصابع در نماز مکروه تحریمی گفته است و در حالت انتظار نماز نیز مکروه است و یکی از
مکروهات نماز است یعنی هر دو سرین بر زمین باشند و هر دو زانو استاده باشند

[illegible]

برقول طحاوی هر دو کفهای پای استاده کند و بر پاشنه بنشیند نزدیک شیخین
هر دو مکروه است تحریما صرح به فی البحر الرائق و افتراش فرض اعلین در سجده مکروه
چنانکه گذشت در بحر رائق میگوید ظاهر آنست که مکروه تحریمیست و یکی از مکروهات
چهار زانو در نماز نشستن است اگر ضرورت نباشد و آنچه در حدیث است از نماز نفل در
گزاردن محمول بر ضرورت یا بیان جواز است و از مکروهات کف ثوب است یعنی وقت
سجده رفتن جامه یا ازار را بجهت نا پره شدن از دست بالا کردن در بحر رائق
از قسم کف بالای پیراهن و مانند آن کمر بستن شمرده و مکروه گفته است و در خلاصه
گفته است که کمر بسته نماز کردن مکروه نیست شاید مراد غیر پیراهن باشد زیرا که
کراهت در خصوص پیراهن فتاوی و ادوی غیره و آمده است و در نفل در کف حسام
مغرب از زرستن پیراهن کرده است و آستین بالا کردن وقت نماز داخل کف است
ذکره فی فتح القدیر و یکی از مکروهات شمردن آیات و سوره و تسبیحات گفته اند
و نزد صاحبین مکروه نیست در بحر رائق میگوید محل اختلاف آنست که بدست شمرد
یا به تسبیح اما اگر به سر انگشت شمرد یا بدل یاد دارد مکروه نیست اتفاقا اگر این حکم
در فرض و نفل عام گفته اند و در حاشیه کنز بندگی حضرت شیخ طاهر نوشته اند
لاخلاف فی التطوع انه لایکره والخلاف فی الفرض و از مکروهات

در بحر الرائق آوردن تکرار ارکان در غیر موضع شمرده است و گفته که در بیت و خلل است

ترک از موضع و اتیان در غیر موضع یعنی بسبب و کراهت میشود و ایضا مکروه است

که سورتی شروع کرد آیه یا اقل ازین خواند باز ترک نماید اگرچه یک حرف باشد بخاطر مولف

می آید که در مقامیکه شخصی سوره مسنونه بر خود لازم کرده است مثلا قل یا و یا قل هو

در سنت فجر و مغرب و امثال این اگر سهوا سوره دیگر زبان آید باید که بمقدار سه آیت

قصیره یا یک آیه طویله خوانده سوره معهوده بخواند تا حق هر دو ادا شود و نیز

یکی از مکروهات نماز دو سه و دیبارست و در هر کجا که مانع قرائت نباشد و اگر آن

حرف مانع باشد جایز نیست کما فی الخلاصه و غیرها و یکی از مکروهات سبقت امام در ادای

ارکان شمرده اند قال فی البحر الرائق ومنها انه یکره للامام ان یعجل المقتدین

عن اکمال السنة فی الارکان و از مکروهات شمرده اند که امام بعد از نماز نشسته

تا آنکه زیاده از دعای ماثوره اللهم انت السلام ومنک السلام و

الیک یعود السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام مکروه گفته اند در نماز

بعد او سنت است تا درین مسئله اختلاف بسیار است مذهب شمس الائمه حلوانی

جوازست و حاصل مسئله آنست که سنت ابهم است مبادرت قراءت ادعیه که

مستحب است از دست و و بهتر آنست در غیر مغرب که کلمه توحید ده بار قبل از

جنبانیدن در حدیث وارد است از قدر سابق زیاده توقف نکند بعد از سنت موکده ادعیه که بعد از صلوة آمده است بخواند هذا و در بحر الرائق میگوید و منها کل عمل قلیل بغیر عذر فهو مکروه ا قتل حیه و عقرب نماز مکروه نیست اگر بعمل قلیل باشد و اگر حاجت عمل کثیر شود نماز از سر گیرد و این فعل کثیر نیز مباح گفته وقتی که پیش بگذرند و خوف ایذا باشد و الا مکروه است کذا فی النهایة مسئله در بحر الرائق میگوید اگر ترک واجب کرده نماز قطعا مکروه تحریمی میشود و اگر ترک سنت موکده کرد بعید نیست که مکروه تحریمی شود که او مانند ترک واجب است و اگر غیر موکده است مکروه تنزیهیست اما ترک مستحب کراهت نیست بلکه خلاف اولی است پس باید دانست که کلیه در باب مکروه آنست که ترک واجب مکروه تحریمیست و ترک سنت موکده مکروه تنزیهیست بر قول اکثر و از غرر الافکار و بحر الرائق در بعضی مواضع معلوم میشود که ترک مستحب نیز مکروه است تنزیها و از کفایة المومنین و عیون در شمردن مکروهات نیز همین معنی مستفاد است لیکن همه مستحبات را در ترک ذکر نکرده اند شاید اکتفا بر اهم کرده باشند والله اعلم وقتیکه از جمیع مکروهات خاصه و عامه نماز خالص باشد در حساب شود و اگر در و مکروه تحریمی واقع کرده شود واجبست اعاده آن و اگر تنزیهی باشد مستحب است اعاده آن کما ذکره الشیخ ابن همام فی فتح القدیر

والله الموفق **فصل** چون از بیان مکروهات فارغ شدیم طریقه نماز مسنونه متابعة لجمیع الفقهاء العظام مذکور نمائیم و در ضمن آن آنچه از مسنونات و مستحبات با هیبت از کتب معتبره استنباط نموده بیان نمائیم تا هر که بران عمل کند بر قول آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم صلوا کما رأیتمونی اصلی عامل باشد انشاء الله تعالی فنقول و بالله التوفیق هرگاه خواهد که نماز شروع کند بعد از حضار قلب بتعیین فرض الله اکبر بحذف مد بگوید مصلی مختار است درین که اول رفع نماید یا از شروع تکبیر تا تمامیت آن رفع و وضع هر دو در عمل آرد و بر هر دو تقدیر انگشتها بوضع اصلی داشته هر دو کف مستقبل قبله دارد و مثل سر انگشتی فرود آورده کف باطن دست راست را بر ظاهر کف چپ پائین ناف به بندد و تحقیقی که با ابهام و خنصر بند دست چپ بگیرد و دیگر انگشتان بر پشت ساعد و ازین حالت اصلی اراده و مثال آن جانب و استعاذه گفته تسمیه گوید و فاتحه یا سه آیت قرات کند چون امام و لا الضالین تمام کند آمین آهسته بگوید مثل امام قرات امام و منفرد در قیام تمام نماید و بر مقتدی نیست اصلا و باید که در وقت قیام تقدیر چهار انگشت فرجه باشد و با سر برد و پای برابر نهد و نظر از پا بر محل سجده دارد و تمام اعضا از حرکت محفوظ کند که لو خشع قلبه لخشعت جوارحه حدیث صحیح است و بعد از فراغ از قرات الله اکبر گویان رکوع کند چنانکه از الف اشتغا شروع یابد

و تا استوا از ذکر تکبیر تمام کند در حالت نظر به پشت پا دارد و بکف هر دو دست هر دو
زانو محکم گیرد و انگشتان کشاده کند و پشت و سر و سرین برابر نماید یعنی اگر قدح آب
نهاده شود نجنبد و دستها چون [illegible] زانوها [illegible] اگر کج کند مکروه است در رکوع تسبیحات
تمام سازد و اگر امام سرعت کند متابعت نماید بخلاف تشهد که تمام بخواند و تسمیع
یعنی سمع الله لمن حمده بوقف ها گویان سر بردارد و اللهم ربنا و لک الحمد در قومه گفته و الله اکبر
گویان نشیند چنانکه درون آب مثلا و اول زانو نهد و بعده دست نهد بعده بینی
بعده پیشانی بر [illegible] موقت و مائل بطرف بینی شود و اگر مقتدی باشد تحمید گفتا
کند وقت برخاستن بعکس این عمل باید و شروع از جانب یسیر کند سجده بر بینی و پیشانی
نماید و هر دو بازو جدا از پهلو و [illegible] بالاتر از زمین دارد چون از دهانش [illegible] اگر [illegible]
و در میان شکم و ران فرق کند بلندی بمرتبه بود که بچه گوسفند تواند گذشت این [illegible]
که هر عضو بعضو [illegible] و استقرار نماید و زانو برابر ایستاده شود و همین قسم بطریق [illegible] حاصل [illegible]
و [illegible] بینی و پیشانی برابر می آید اگر بسیار دراز شود یا کوتاه گردد و در ارتفاع و فرجه خلل [illegible]
و بار نیز بر پیشانی می آید و آنرا او را بزرگان منع فرموده اند و نظر و سجده بر [illegible]
دارد و انگشتان هر دو دست برابر نماید چنانکه ابهامین مقابل هر دو گوش [illegible]
مقابل دوش دارد و اول سنت است بلکه مسنون [illegible] انگشتان هر دو پای مستقبل قبله داشته

[illegible marginal notes]

باز بر سینه یا وا دارد و تسبیحات در سجده تمام کند الله اکبر گفته بهیات تشهد بنشیند توقف
فی الجمله نموده تکبیر گویان سجده دوم ادا نماید بعده تکبیر گویان بی اعتماد بر زمین دست انها
برخیزد و در میان دست نه بندد چنانکه بعضی می بندند زیرا که در محل قرارت باشد دست بستن
فرموده اند و در حدیث صحیح است فی صفة صلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نهض علی رکبتیه
واعتمد علی فخذیه و مقررست که عکس هبوط نهوض باید چنانکه در هبوط اول ها بر زمین نهاده و نهوض از
زمین بر ران نهاده همچنان برخیزد بین بستن دست بدعت بلکه مکروه باشد آنچه بالا مذکور
شد حکم مرد است اما زن ده چیز مخالف مرد است اول وقت تکبیر دست تا دوش یا سینه
بردارد دوم پائین سینه دست بندد سوم در رکوع انگشتان تا زانو رساند چهارم کشاده
نکند انگشتان پنجم در سجده شکم بر ران متصل دارد ششم بغلها به پهلو متصل کند هفتم همه عضوها
چسپاند هشتم انگشتان پای استاده نکند نهم وقت قعده هر دو پا از طرف راست
بیرون آرد دهم در جهریه نیم آهسته بخواند یک رکعت تمام شد رکعت دوم هم همچنین بجا آرد
الا آنکه ثنا و تعوذ نخواند چون فارغ شود از سجده ثانیه رکعت دوم بر پای چپ بنشیند و
پای راست استاده کند و هر دو دست بر ران نهد چنانکه اطراف انگشتان مقابل
قبله برابر کناره زانو باشد و نظر در کنار دارد و در وقت شهادت اشاره کند
چون از تشهد فارغ شود و بجهت رکعت سوم بلا اعتماد بر زمین برخیزد و بعد از ... فاتحه

فقط بخواند و سکوت و تسبیح جائز است و سوره مباح است لیکن افضل اکتفا بفاتحه است

بعد از دو رکعت اخیره قعود مثل سابق کند تشهد خواند درود و از ادعیه سابق بخواند

بعد سلام به نیت مومنین و ملائکه دهد چنانکه نظر مسکین در سلامین افتد و در جماعه و یا نیت

صف موخر گردد و مقتدی بهر جانب که امام باشد نیت کند و اگر عقب امام باشد

بهر دو جانب ملاحظه کند اکثر از نیت سلام غافلند چنانکه در بحر الرائق نیز گفته است

بعد از سلام در نمازیکه سنت موکده است توقف اندک کند تا آنکه در فتح القدیر تقصار کرده

اللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ

کرده لیکن در احادیث استغفار و ادعیه دیگر وقت است چنانکه کاتب فتوح الاوراد آورده

واگر عصر و صبح باشد مستقبل قبله یا مقابل قوم اگر بسیار از ده باشد دعا کند که قبول است

این وقت است که تا صف آخر مصلی مقابل باشد و کلمه طیبه بعد از فرض جائز است مکروه

چنانکه در بعضی روایات آورده که آن مرجوح و غیر مقبول است لهذا قال فی المضمرات

یقول بعد الصلوٰة المکتوبة بصوت رفیع لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ

چون مقابل قوم شود باید که طرف جیب خود منحرف بنشیند و بسوی مردم طرف است

بلند بعده بر خاسته سنت در غیر محل فرض کند و افضل بین قبله است که بسیار مصلی باشد

ذکره فی فتاوی السجانیه و وقت دعا رفع یدین تا منکبین نماید و باطن کفین بسوی آسمان

وهر دو دست بچسپاند چنانکه مسکین وقت طلب طعام میکند کذا فی الشرعة فی البحر الرائق یجعل
کفیه متوجهین الی السماء انتهی و بعد از تمامیت دعا مسح برو نماید که مسنونست و قرائت
فاتحه متصل فرض بجهت مهمات بدعت ست ذکره فی الخلاصة و اگر بعد از سنت فاتحه
بخواند بدعت حسنه باشد والله اعلم بحقیقة الحال **فصل** چون از نماز علمای اهل ظاهر فارغ
شدیم نماز اولیای اهل باطن اشته مذکور نمائیم باید دانست که خلاصه روح نماز
خشوعست و در حدیث وارد ست قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لا یقبل الله صلوة امرئ لا یشهد فیها قلبه کما یشهد بدنه وان
الرجل علی صلوته دائم ولا یکتب له عشرها اذا کان قلبه ساهیا
لاهیا وفی الخبر ان العبد اذا قام الی الصلوة رفع الله تعالی
الحجاب بینه وبینه وواجهه بوجهه الکریم الحدیث وفی الحدیث
ایضا ان العبد اذا قام فانه بین یدی الرحمن فاذا التفت قال له
الرب الی من تلتفت الی من هو خیر لک منی ابن آدم اقبل الی
فانی خیر لک ممن تلتفت الیه الحدیث وقال سید الطائفة
الجنید قدس سره لکل شیء صفوة وصفوة الصلوة التکبیرة
الاولی وقال بعضهم النیة بالله لله من الله ای بمشاهدة الله خالصة

لله صادرة من الله چون سست بردارد دنیا و آخرت را پس پشت اندازد و از دل ما سوی الله را بالکل بکشد کما ورد فی الحدیث صلّ صلوة مودّع ای مودّع لهواه ودنیاه وکل شیء سواه وقد ورد ان المؤمن اذا توضأ للصلوة تباعد عنه الشیطان فی اقطار الارض خوفا منه لانه یتأهب للدخول علی الملک فاذا کبّر حجب عنه ابلیس ویضرب بینه وبینه سرادق لا ینظر الیه وواجهه الملک الجبار بوجهه فاذا قال الله اکبر اطلع الملک فی قلبه فاذا راه لیس فی قلبه اکبر من الله عز وجل یقول صدقت الله تعالی اکبر فی قلبک کما تقول وتتشعشع من قلبه نور یلحق بملکوت العرش ویکشف له بذلک النور ملکوت السموات والارض ویکتب له حشو ذلک النور حسنات الذی ذکره فی عوارف المعارف وسرّ در تکرار الله اکبر حسب هر رکن آنست که از غفلت بر آید و ترقی نماید پس الله اکبر بملاحظه کبریای وخیال بگوید که از خود غائب شود و تمام کائنات در جنب عظمت او لم از خردل نماید و از ظهور جمال حق شناخته توجه بجانب او مطلقا یا ورده بمطالعه کمال حق جل وعلا از خود بر آید و بداند که او بزرگتر از دانش وانش بلکه از این که او را دیگری بزرگی او تواند کرد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

وَسُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ یعنی باین معنی بخواند که منزه میدانم منزه ودانستن مر ترا از جمیع
نقائص امکانی در حالتی که متصف بجمیع اوصاف کمال اعتقاد میکنم کثیر الخیر والبرکه
هست جنس اسم تو که دلالت بر ذات مقدسه وصفات عالیه وافعال کامله میکند
بلندست عظمت تو که در بیان نمی آید نیست هیچ معبود ومعشوق موجود غیر تو وسوره
فاتحه بملاحظه عظمت وثنا بخواند که در حدیث صحیح وارد است قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى قَسَمْتُ الصَّلٰوةَ بَيْنِي
وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ قَالَ
حَمِدَنِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قَالَ اَثْنٰى عَلَيَّ عَبْدِي وَإِذَا قَالَ مَالِكِ
يَوْمِ الدِّيْنِ قَالَ مَجَّدَنِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ
قَالَ هٰذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي فَإِذَا قَالَ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ
قَالَ اللّٰهُ هٰذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ پس باید که برعایت
معنی بخواند تا شایسته خطابات الهی گردد ودر عوارف المعارف میفرماید که قَالَ
الشَّيْخُ السِّرَاجُ إِذَا أَخَذَ الْعَبْدُ فِي التِّلَاوَةِ شَاهَدَ يَسْمَعُ قَلْبُهُ كَأَنَّهُ
يَسْمَعُ مِنَ اللّٰهِ أَوْ يَقْرَأُ عَلَى اللّٰهِ اگر این حضور دست دهد بهتر واگر نه معنی فاتحه ملاحظه
نماید یعنی محامد اربعه جمع بجمع وتفرقه بتفرقه وجمع بتفرقه وتفرقه بجمع ثابت است حقتعالی را

[illegible]

حامد و محمود فی الحقیقة درین مراتب همانست که پروردگار عوالم جمیع معلومات
اعیان ثابت ست بفیض اقدس (۵۱) مرتبه وحدت واحدیت و رحمن ست برحمت
عامه وجودی بنفس رحمانی و کمال جلای ظهوری (۵۲) بفیض مقدس و رحیم ست بجمال استجلا
و بایصال مستعدان بحصول مرتبه مشاهده و معاینه و فنا و بقا و بقاء البقا در دنیا و مالک
جزا ست در روز رستخیز آخری هریکی را بجزای لائق سرفراز میکند چون اینجا رسید دل عامل
محمود را حاضر دیده خطاب کرده میگوید که مخصوص میکنیم عبادت و عبودیت و عبودت را
بتو و درین تخصیص خاصه از تو استعانت میجوییم بتجلی افعالی و صفاتی و ذاتی بقرب نوافل
و فرائض و قرب القرب راه نما ما را یا الله نفسا و قلبا و روحا راه مستقیم که مَا زَاغَ (۵۳)
الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ بهیچ طرف از دنیا و آخرت کج نباشد بعلم الیقین و عین الیقین و
حق الیقین آن راهی که نموده جماعت (۵۴) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ
النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ نه راهی که اهل غضب
دارند که جز از محبوب حقیقی مطلوبی در دل آرند بعیت از راه رست باو غم او ردوان
شدیم دنیا و آخرت بیمین و یسار ماند و نه راهیکه اهل ضلال میروند که بکرامات
ظاهری از کرم باطنی غافل میشوند تا مرتبه از مراتب اکتفا مینمایند آمین بطریق
عجز بقار البقا طلب استجابت مینمائیم که العجز عن درک الادراک ادراک شعر کسی و تمامست

(۵۱) تجلی ذات تعین ... مطلق ۱۲
(۵۲) تجلی اسما و صفات تا ابد الآباد ۱۲
(۵۳) [illegible] ۱۲
(۵۴) انعام کرده شد ... از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران ۱۲

از تمامی کند با خواجگی کار غلامی بعد قل هو الله احد با سوره دیگر بملاحظه معنی
بخواند چون اخلاص سبب خلاص همه است معنی آن در دل حاضر شد بهتر است بگو یا محمد شان او
الله جل جلاله متصف است بمرتبه احدیت ذاتی و وحدت و واحدیت جمعی و احدیت صمدیت
از همه مستغنی است بغنای ذاتی و همه با و محتاجند بکمال اسمائی و صفاتی او منزه است از
اتصاف باوصاف سلبی احدیت و موصوف است بصفات ثبوتی در صمدیت هیچکس مماثل
او نیست که ولد او توان گفت و او مماثل هیچ چیز نیست که والد او توان گفت و
در توالد مماثلت شرط است و نیست و را هیچ یکی کفو یعنی مشابه توان گفت لیس
کمثله شیء وهو السمیع البصیر و اگر این معنی حاضر شود
از مطالب الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک ملحوظ دارد یا معنی آیت الذی یراک حین تقوم و تقلبک
فی الساجدین یا ایاک نعبد و ایاک نستعین در دل بحضور تمام متصور باشد
و الله الموفق و فی عوارف المعارف از حدیث می آرند در نماز چهار هیئت شش ذکر است
یعنی قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و تحمید و استغفار و دعا و صلوة
و این ده چیز در ده صف ملائکه منقسم است هر صفی ده هزار فرشته پس جمع میشود مصلی و رکعتها
عبادتی که متفرق است بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل بصفت آن عابدان متصف

شود ونفسی در قیام تمام و در رکوع با رکعات و سجود ساجدان الی الآخر حاضر باشد وعن ابن عباس الخشوع فی الصلوة ان لا یعرف المصلی
من علی یمینه وشماله وعن سفیان الثوری من لم یخشع فسد
صلاته وقال ابو سعید الخراز اذا رکع احدکم فلا ینبغی فی رکوعه ان
لا یبقی مفصل الا هو منتصب نحو العرش ثم یعظم الله حتی لا یکون
فی قلبه شیء اعظم من الله فاذا رفع رأسه وقال سمع الله لمن حمده لم یکن
یسمع ذلک وفیه ایضا ومن الساجدین من لم یکاشف بطی
بسجوده بساط الکون والمکان ویشرح قلبه فی فضاء الکشف
والعیان یسجد علی طرف رداء العظمة وذلک اقصی ما ینتهی
الیه طائر الهمة البشریة ومنهم من یکون فی سجدته ولم یغفل
عن السجود شعره کما قال سید البشر صلی الله علیه وآله وسلم
فی سجوده سجد لک سوادی وخیالی باید که در رکوع و سجود که حالت انحطاط
وانخفاض است عظمت وعلو حق جل وعلا فراموش نکند بلکه بداند که آن عالی مطلق و عظیم بر
در مقیدات تنزل و تواضع اختیار نمود و مع ذلک بحسب الواقع همان عظیم عالی است کذا
ذکره شیخ الاولیاء فی عین المعانی وقال بعضهم للصلوة اربع شعب

[illegible]

حضور النفس والقالب في المحراب وشهود العقل عند الملك
الوهاب وخشوع القلب بلا ارتياب وخضوع الاركان بلا ارتقاب
فعند حضور النفس والقالب فتح الباب وعند شهود العقل
رفع العتاب وعند حضور القلب رفع الحجاب وعند خضوع
الاركان وجود الثواب فمن اتى الصلوة بلا حضور النفس فهو
مصل حاطع ومن اتاها بلا شهود العقل فهو مصل ساه ومن اتاها
بلا حضور القلب فهو مصل لاه ومن اتاها بلا خشوع الاركان فهو مصل
جاف ومن اقامها كما وصف فهو مصل واف وسئل سيد الطائفة الجنيد
ما في قضية الصلوة قال قطع العلائق وجمع الهم والحضور بين يدي رب
الخلائق وقال الشيخ ابو الخير الاقطع رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله
في المنام فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اوصني فقال
صلى الله عليه وآله وسلم يا ابا الخير عليك بالصلوة فاني
استوصيت ربي فاوصاني بالصلوة وقال ان اقرب ما اكون
منك وانت تصلي ودر وقت قعود باید که جمیع مراتب طی نموده به بساط قرب بنشیند
كما قال المشايخ الصلوة معراج القلوب والتشهد مقر الوصول

[illegible]

نبعثها تحية مسافة الهيات على طبقات السموات والبيات سلام

على نبي البريات چون سلام آخری رسد باید که هر دو دستان سلام کند گویا

غائب ازین عالم شده بود چون حاضر شد بر حاضران سلام گفت بعد اللهم

انت السلام ومنك السلام بمعرفت تمام بخواند این ارار سطر الیقین

درین رساله بس است والله الکافی والمعین

فصل فی الجماعة

و آن سنت مؤکده است

در ظاهر الروایة امام زاهدی در مجتبی میگوید ظاهر اینست که مراد قوم از تاکید وجوب باشد

از همه آنکه استدلال میکنند باحادیثی که دلالت میکنند بر تعید بید و در محیط میگوید که رخصت ترک جماعت

نیست مگر بعذر و در قنیه میگوید که واجب است تعزیر تارک جماعت را و در بدائع میگوید

هر که سنت مؤکده گفته است مخالف وجوب نیست از جهت آنکه هر دو مساویند

خصوص در آنچه باشد از شعار اسلام وفی البحر الرائق الراجح عند اهل المذهب الوجوب

ونقله فی البدائع عن عامة مشائخنا انتهی مسئله جماعت شرط است در نماز جمعه و در عیدین

بقول وجوب آن در جمعه فرض است و در تراویح و صلوة کسوف سنت و مستحب در وتر

رمضان بیک روایت و در صلوة خسوف کراهت آن مختلف فیه است و خارج رمضان

در وتر مکروه است نزد اکثر و بروایتی مباح است و در استسقا نزد امام نیست و نزد صاحبین

سنت است و در نفل اگر بتداعی یعنی باذان و اقامت است مکروه

اگر بغیر ندا علیست مکروه نیست اگر در گوشه مسجد باشد و تکرار جماعت اگر شد
مکروهست و اگر نه مکروه نیست باید که در غیر مقام امام باشد و در مسجد محله بعد سه رسانات
تکرار جماعت مکروه نیست اگرچه باذان و اقامت ثانیه باشد بر تقدیر یکه او را امام و
موذن معین نباشند و از عذرها سقوط جماعت سردی سخت و تاریکی سخت ست
و باران بسیار یا باد بسیار در شب باشد و در روز باد عذر نیست و مدافعت اول خانه
نیز عذر ست و خوف دشمن و ارادهٔ سفر که خوف فوت قافله باشد عذر ست و تعهد حال
مریض یا مال خود که خوف ضایع شدن باشد عذر ست احتیاج تام بطعام نیز
و وقتیکه فوت شد بعذر یا بغیر عذر طلب در مسجد با شرط نیست بعده منفرد ادا کند
در مسجد یا در خانه با اهل خود جماعت کند و بعضی گویند بعد جماعت با اهل خانه خود
مکروهست و اختلافست که مسجد جامع بهترست یا مسجد قبیله و وقتیکه از ین هر دو نباشد
مسجد قدیم اختیار کند و اگر معلوم نباشد اقرب اختیار کند و طالب علم را مسجد استاد
افضل ست بالاتفاق کل ذلک من البحر الرائق و فضل جماعت بر منفرد بیست و هفت
مرتبه هست و بروایتی بیست و پنج مرتبه است و هرچند که زیاده شوند فضل زیاده میشود
پس اگر دو کس جماعت کنند فضل مذکور یابند چون هزار کس باشند هریک با فضل مذکور تا
هزار نماز یابد چنانکه در مضمرات از توریت درین باب حدیث آورده اند و در مشکوة المصابیح

از انس رضی الله عنه روایت میکند که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز مرد
در خانه یک نمازست و نماز در مسجد قبیله بیست و پنج ست و در مسجدی که در وی جمعه میشود
پانصد ست و در مسجد بیت المقدس و در مسجد مدینه پنجاه هزار نمازست و در مسجد حرام
صد هزار نمازست رواه ابن ماجه مسئله ۵۱ اولی بامامت اعلم بسنت ست یعنی بمسائل
نماز ذکره فی المضمرات والسراج الوهاج بعد ازان کسی که قرآن را اقرء
بخواند برعایت وقف و وصل و مقاطع و بعد ازان کسی که از شبهه و معاصی پرهیز کند
بعد ازان کسی که عمر ۵۲ زیاده داشته باشد بعد ازان کسی که حسن خلق ۵۳ داشته باشد
بعد ازان کسی که حسن ۵۴ وجه داشته باشد بعد ازان کسی که صاحب ۵۵ نسب باشد بعد ازان کسیکه
بی طمع امامت کند بعد ازان کسی که در مردم عزت داشته باشد بعد ازان
کسیکه پرچه نفیس ۵۶ موافق شرع پوشیده باشد این ترتیب صحبت چنانکه در اکثر کتب
و در فتاوی رشاد می گوید که واجبست که امام افضل باشد در علم و ورع و قرائت و حسب و نسب
برین اجماع امت و فقست انتهی مخفی نیست که این دعوی بلا دلیل ست اگر توجیه نموده
شود بامامت کبری فیه نظر مسئله ۵۷ مقتدیان که قریب امام باشند باید که قابل امامت
باشند تا بوقت حدث و سهو و غیرها بکار آیند در حدیث و فقه چنین
مقررست مسئله ۵۹ مکروه ست امامت غلام و اعرابی و فاسق

و مبتدع و نابینا و ولد زنا و کسیکه مقتدیان او را از و ملالی باشد یعنی چون ازین همه مسنون و مستحب باشد که کند چنانکه در شرح قدوری مصرح است مسله جماعت زنان فقط

مکروه است تحریما و بر تقدیر یکه کنند امام در میان ایستد چنانکه برهنگان مسله

مقتدی اگر یک کس باشد طرف راست ایستد برابر امام و روایتی از امام محمد انگشتان نزدیک پاشنه امام

دارد و اگر بطرف چپ ایستد مکروه است اتفاقا و اگر دو مقتدی باشند امام پیش شود و در ظاهر روایت

و بروایتی مختار است اگر خواهد مقدم شود و اگر خواهد در میان ایستد و مکروه نیست اگر سه باشند

البته پیش شود و در میان نباشند ورنه مکروه است ذکره فی البحر الرائق عن الاسبیجابی و فی فتح

القدیر تقدم الامام واجب وقیام الامام فی غیر محاذاة وسط الصف مکروه

انتهی محصله مسله اگر کسی بطرف راست باشد چون تکبیری مد باید که تکبیر

او بگیرد اگر قبل از تکبیر بکشد نماز مقتدی و اینی فاسد نشود بجهت اجابت خبر

والاصح انه لا تفسد صلوته ذکره فی البحر الرائق مسله اول صف مردان شوند

که آزاد باشند بعده طفلان آزاد بعده غلامان بالغ بعد طفلان آنها بعد خنثا

آزاد که بالغ باشند بعد طفلان آنها هم چنین غلامان آنها بعد زنان بالغ

بعد نابالغان همچنین دایان دوازده قسم شد کذا فی شرح المنیة و فی البحر الرائق

ظاهر کلامهم تقدیم الرجال علی الصبیان مطلقا سواء کانوا احرارا او

او عَبيداً مسئله اگر برابر مصلی زنی بایستد نماز او فاسد گردد خواه در یک طرف باشد یا پیش او و پس یکزن نماز سه کس میرود بشرط آنکه زن مشتهات یعنی قابل جماع باشد خواه اجنبیه خواه زوجه خواه محرمه خواه عجوزه قبیحه در نمازیکه رکوع و سجود دارد حقیقة یا حکماً بشرط آنکه هردو مشترک باشد در ادای نماز امام او نیت امامت زن کرده باشد و در یک مکان باشند یعنی بقدر قامت مختلف نباشند و درمیان مقدار یک گز فرق نباشد اگر یکی ازین امور فوت شود فاسد نگردد وکل ذلك من البحر الرائق وَاَمّا مُحاذاة الامرد فقال في فتح القدير صرّح الكل بعدم الفساد الامن شذّ ولا تمسّك له في الرواية كما صرّحوا به ولا في الدّراية لتصريحهم بانّ الفساد في المرأة غير معلول بعروض الشهوة بل هو لترك فرضيّة المقام وليس هذا في الصبي انتهى مسئله زنان جوان حاضر نشوند مگر عجائز که استثناء جوانی مطلقاند و ستة باشند بشرط آنکه بی زینت آیند چون در غیر ظهر و عصر حاضر شوند مجوز است هذا عند ابي حنيفة وعندهما في الصلٰوة كلّها والاعتماد على مذهب الامام ذكره في البحر الرائق مسئله فاسد است اقتدای مرد بزن و بنابالغ و طاهر بمعذور و قاری بامی و صاحب لباس به برهنه و غیر متیمم بمتیمم و مفترض بمتنفل و بمفترض آخر مسئله جایز است اقتدای

تسبیح و غاسل تانسخ و قائم بقاعد بگو پنشیند و متشبث و متنفل بمفترض مسئله اگر

ظاهر شود که امام نماز بحدث خواند اعاده لازم است چون امام برحال خود و

اگر مقتدیان همه جمع باشند اعلام نماید و اگر متفرق شده باشند خود اعاده کنند

كذا في ذخيرة العقبى وفي البحر الرائق عن المجتبى انه لا يلزمه الاعلام

ولا يأثم بتركه وعن معراج الدراية انه لا يلزمهم اذا كانوا غير معينين

وعن المجتبى يجب الاخبار بهما امكن باللسان والكتاب والرسول على

الاصح انتهى مسئله فصل في صلوة الجمعة شرط ادا شدن جمعه است اول مصر

یعنی شهری که او را امیر و قاضی نافذ الاحکام باشد داخل شهر یا عیدگاه یعنی آنچه در

حکم فنای مصر است جمعه آنجا جایز است و از بعضی تقدیر به سه کروه معین موده و فتوی داده اند

و همین حد وجوب نیز گفته اند و در بدائع حد وجوب گفته که بعد از نماز جمعه بلا تکلف در خانه

تواند رسید و قال هذا حسن مختاره في البحر الرائق مسئله در یک شهر

در مواضع متعدده نماز جمعه جایز است وهو الاصح على ما في الزيلعي وعليه

الفتوى على ما في فتح القدير وذكره الامام السرخسي والصحيح وبه ناخذ

شرط دوم برای ادای جمعه سلطان یا نائب او ست و مراد از نائب امیر شهر

بعده کوتوال بعده قاضی بعده هر کرا اذن از اینها ترسیده باشد و این شرط است دوم وقت

بنای مسجد تا آنکه خطبای مختلفه را مشغول سجده کردن مطلق تا آخر و تا خطیب نشسته

خود اذن گرفته میتوانند ساخت چنانکه در بحر الرائق مسطور است شرط سوم وقت

ظهر است پس اگر متکلمین قبل از سلام زیاده شد نماز فاسد گردد بالاتفاق و بعد از

مثل آن در صاحبین غیره فاسد میگردد و شرط چهارم خطبه قبل از نماز ظهر است و سنت در آن

پانزده چیز است اول طهارت دوم ستادن سوم استقبال بقوم چهارم ستاده در

یعنی خفیه گفتن پنجم بلند خواندن تا قوم بشنوند ششم شروع بحمد خدا و ثنای حق تعالی چنانکه اهل آن است

هفتم هر دو شهادت گفتن هشتم درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادن نهم وعظ و نصیحت

نمودن دهم قرآن آنجا خواندن هر قدر که میسر آید یازدهم در میان دو خطبه نشستن دوازدهم

و خطبه دوم اعاده حمد و ثنا و صلوة کردن سیزدهم زیادتی کردن دعای مؤمنین

و مؤمنات چهاردهم بودن هر دو خطبه بقدر سورتی از طوال مفصل و از آن زیاده مکروه

کذا فی المجتبی پانزدهم عصا یا غیر او در دست گرفتن خلاف میگویند مکروه لیکن

در حاوی قدسی تکیه بر شمشیر کردن بوده است ظاهر از بحر الرائق آنست که فرق

شمشیر و غیره نیست و آنچه از کتب احادیث صحیح معلوم میشود جواز است بلکه سنت

کما رواه سعد القرظ كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا خطب في

الحرب خطب على قوس واذا خطب في الجمعة خطب على عصا

رواه ابن ماجة والحاكم في الصحيح المستدرك والبيهقي في
السنن ونحوه عن عطاء مرسلا رواه الشافعي ذكرهما الامام
السيوطي في الشمائل اما دعای ما و ثناء اگر عادلست مباحست و اگر ظالمست
مکروهست تا آنکه کلام در آنوقت جائزست اما صحیح آنست که سکوت واجبست در آنوقت
نیز لیکن توجه بسماع آن نکند که در حکم کلامست مسئله کافیست بجهت ادای فرض خطبه
مثل الحمد لله یا سبحان الله یا لا اله الا الله بقصد خطبه نزد امام اعظم و قالا لا بد
من قدر التشهد الی عبده ورسوله و شرط پنجم جماعتست آن سه کسند
سوای امام خواه آزاد باشند خواه غلامان خواه مقیم باشند خواه مسافران خواه صحیح باشند خواه
مریضان خواه قاری باشند خواه امیان خواه گویان باشند خواه اخرسان اما اطفال و
زنان بکار نیایند و شرط ششم اذن عامست تا آنکه در قلعه بسته امام با لشکر خود بخواند جائز نیست
اگر در مسجد بند جمعه صحیح نیست و همین حکم نماز عیدست مسئله نیت جمعه چنین کند
نویت ان اسقط فرض الظهر عن ذمتي باداء صلوة الجمعة بعربی یا فارسی
یا هندی در دل بگذراند و بزبان آهسته گفتن مستحبست یا بدعت حسنه و قد [illegible]
وجوب جمعه هم شش چیز است اول اقامت دوم مرد بودن سوم صحت
بدن چهارم آزادیست پنجم سلامتی چشم ششم سلامتی پای است پس فرض نیست بر

مسافر و زن و مریض و غلام و نابینا و مقعد یا برکور و لنگ واجب و تسبیکه جمعه

لازم نیست اگر ادا کند جایز است از فرض وقت و مسافر و غلام و مریض بعد از

حضور اگر امامت کند جایز است و جمعه با اینها منعقد میشود چنانکه معلوم شد مسئله

کسیکه عذر ندارد اگر نماز ظهر قبل از ادای جمعه بکند مکروه است تحریما بلکه حرام است قطعا

چنانکه در بحر الرائق تصریح بآن کرده و گفته حرم قطعا و من انکر فرضیة الجمعة

فهو کافر بالله تعالی مسئله نماز ظهر بر تقدیر ادا قبل از جمعه صحیح میشود و اگر بعد از

ادا در خانه بنیت جمعه برآمد ظهر باطل میشود و جمعه باید بیابد مسئله مکروه است معذور را

و محبوس را ادای ظهر بجماعت قبل از ادای جمعه در مسجد جامع و دیگر از اکثر است

در بحر الرائق میگوید اداء الظهر بجماعة یوم الجمعة مکروه مطلقا و هر که

ادراک کند در تشهد امام جمعه را یا در سجود سهو نماز جمعه با تمام رساند نزد امام اعظم و

ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اکثر رکعت ثانیه یافته باشد بنا می جمعه کند و اگر نه

بنای ظهر کند مسئله وقتی که برآید امام یعنی چون برخیزد برای آنکه بر منبر سوار شود

باطل است سنت جمعه و تحیت مسجد بکند و اگر در سنت باشد بیک روایت بر دو رکعت

تمام کند کما اختاره الشیخ ابن همام و بروایتی تمام کند و هو الصحیح

کما فی البحر الرائق و کلام نیز بکند اصلا مگر امر معروف که خطیب را مجوز نیست

اختلاف کرده‌اند در تسبیح و ذکر و قرائت بعضی جائز فرموده‌اند و بعضی منع در نهایه و غایه

میگوید الاوّل الاصحّ و امام زیلعی میگوید الاحوط الانصات و در بحر الرائق میگوید

که محل اختلاف قبل از شروع در خطبه است اما وقت خطبه پس کلام مکروه تحریمیست

اگرچه امر معروف باشد کما صرّح به فی الخلاصة و غیرها و قالا

لا بأس بالکلام اذا خرج قبل ان یخطب و اذا نزل قبل ان یکبّر

لیکن در بحر الرائق از عیون نقل می‌کند که مراد اجابت اذان است و امّا غیره

من الکلام فیکره اجماعا کما سلم مطالعهٔ کتاب فقه و تصحیح آن جائز است و نحو

و اشاره بدست یا بچشم برای دفع منکر کردن باک ندارد و ذکره فی البحر الرائق و غیره

باید دانست چون وقت سکوت امام یعنی قبل از شروع تسبیح و ذکر و قرارت

بروایت صحیحه جائز نشد در میان دو خطبه که امام می‌نشیند دعا بطریق اولی جائز

خواهد بود علی الخصوص در احادیث صحیحه آمده که ساعة الاستجابة ما بین

ان یجلس الامام فی الخطبة الی ان تنقضی الصلٰوة کما صحّ فی صحیح

المسلم و جزم به الامام النووی فی شرح المسلم و قال هو الصواب پس

باید که در وقت جلوس که در ظاهر الروایه بمقدار سه آیت وارد است کما فی التجنیس

و غیره ربّنا اٰتنا فی الدنیا حسنة و فی الاٰخرة حسنة و قنا عذاب

النّاس برعایت سنت بخوانند که عمل بظاهر الروایه و احادیث صحیح واقع گردد و اگر
سنت بر دو شمه بخوانند موافقت طریقه دعاکه در احادیث سنت واقع گردد و عمل بر کار
نیز هست مسئله اگر در خطبه نام آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم شنود درود در دل گوید
وَهُوَ الصَّوَابُ عَلٰى مَا فِي فَتْحِ الْقَدِيْرِ وَيَجِبُ الْاِسْتِمَاعُ فِيْ خُطْبَةِ الْعِيْدَيْنِ
وَخُطْبَةِ الْمَوْسِمِ وَخُطْبَةِ النِّكَاحِ وَخُطْبَةِ الْخَتْمِ وَالْاَصَحُّ اَنَّهُ يَجِبُ
مِنْ اَوَّلِهَا اِلٰى اٰخِرِهَا وَاِنْ كَانَ فِيْهِ ذِكْرُ الْوُلَاةِ كَذَا فِي الْمُجْتَبٰى لِلْاِمَامِ
الزَّاهِدِيِّ وَعَلٰى هٰذَا سنت جمعه وقتی که پادشاهان که وحشت که عبارت از سکوت
باشد تا آنکه در آنمقدار از وقت سنت تمام نشود و بعضی خطبه واجب الاستماع از دست میرود
بلکه از بعضی تکبیر نیز میرود چنانکه مشاهده نموده شد پس سنت بعد از نماز جمعه ادا نماید
قبل از سنت معهوده که قضای متقدم بر وست کما ذکر فی البحر الرائق مسئله مکروهست
در سامع خطبه یعنی آنچه بر خطبه هست بالاجماع چیز تکیه مکروهست در نماز مثل خوردن و
آشامیدن و عبث دست و پا جنبانیدن و التفات بجوانب کردن اما جواز قرائت
قرآن و ذکر فقه و نظر در وی در حالت استماع مختلف فیه است کذا فی البحر الرائق و
نشستن مستمع خطبه از اینجا مستفاد میشود که بهیات صلوة بنشیند یعنی دو زانو
یا بر زانو که در نماز غیر این دو هیات بعد نشستن مکروهست و بهتر آن میباید که بنشیند

ترتیب نماز در خطبهٔ اول دست بندد و در دوم بر ران نهد از بعضی فضلا مسموع شده

که روایت نیز چنین است مسله واجب است سعی و ترک بیع و آنچه مانع باشد از توجه نماز بجز و سماع

اذان اول که بعد از زوال است وهو الصحیح فی المذهب وقیل بعد الاذان

للخطبة وهو ضعیف کذا فی البحر الرائق وفیه ایضاً الاشتغال بعده بعمل

آخر مکروه کراهة تحریم انتهی ظاهر اغسل مجوز باشد والله اعلم و اذان سنت در

فتاوی حجت کو رست قال بعد الاذان الاول ثم یؤذن قبل الصلاة وقبل

الخطبة وفی حاشیة الهدایة اذان السنة احدثها الحجاج وکان یقول

شیخی وابی اعنی عین العرفاء وسید الاولیاء انه احدثه بحضر من الصحابة

من غیر نکیر فکان اجماعاً علی جوازه فلا یکون بدعة منکرة بل حسنة

بالجمله هر که بد بدا و را منع نباید کرد اما اذان خطبه سنت موکد است بالاجماع پیش

منبر بگوید و اقامت بعد از خطبه نماید مسله غسل جمعه سنت موکد است چنانکه

مستحب است که روز جمعه خوشبو بمالد اگر داشته باشد و جامه خوب بپوشد و در

اول حاضر شود که در حدیث صحیح است هر که اول حاضر شود در صف اول ثواب

مسله باید که قرات در جمعه مثل قرات نماز ظهر باشد یعنی از طوال مفصل خواند

و سنت آنست که در اولی سبح اسم و در اخری هل اتاک بود لیکن مدام است نماید

تا عامه جوب بفهمند کما فی البدائع مسئله تخطی رقاب مکروه ست علی الخصوص

روز جمعه در حدیث صحیح ست هر که تخطی رقاب کند روز جمعه او در اهل دوزخ

شود لیکن در بحر الرائق میگوید و ان کان لا یؤذی احدا بان لا یطأ ثوبا

ولا جسدا فلا بأس بان یتخطی ویدنو من الامام وعن اصحابنا بانه

لا بأس بالتخطی ما لم یأخذ الامام فی الخطبة انتهی یعنی آن تخطی

سابق باک ندارد و آن قبل از شروع خطبه یا تخطی که سبب ایذا باشد قبل از و و بعد

مکروه هست که ایذا المسلم کقتله وارد ست **فصل** در بیان نماز عید و جب نماز

بر کسیکه واجب نماز جمعه و شرائط عید همان شرائط جمعه است ورای خطبه که در جمعه

و در عید سنت موکد ست و شنیدن آن بعد از حضور واجب چنانکه در بحر الرائق گفته

بالا مذکور شد و در خزانة الروایه شنیدن نیز مسنون ست مسئله مستحب در عید فطر آنکه

طعام اول بخورد و غسل کند و مسواک کند و خوشبو مالد و بر جامه خوب که در ملک باشد بپوشد و

صدقه فطر ادا کند بعد متوجه مصلی یعنی عیدگاه شود و مقدار فطره نصف صاع ست که

عبارت از چهار رطل باشد و آن دو سیر یاو بالا شاه جهانی میشود چون از گندم یا آرد

یا ساتو باشد و یک صاع بدهد اگر از خرما یا جو باشد و این واجب میشود در صبح روز عید

و تاخیر جایز ست و وجوب آن بر صاحب نصاب ست یعنی هر که پنجاه و دو و نیم تولۀ نقره

یا بہای آن سوای مسکن و دن وپرچہ پوشیدن وظروف خانہ واسپ سوار وغلام کہ بکار
داشتہ باشد از خود وازفرزند صغیر خود واز زوجہ وغلام خود بقدر بدہد واز زن و
کبیر لازم نیست مسئلہ تکبیر در راہ عید فطر نیست نزد امام اعظم ونزد صاحبین بگوید
واین روی از امام ہم ہست واصح نزد صاحب خلاصہ اولست وشیخ ابن ہمام
ثانی را مؤید لیکن صاحب بحر رائق قبول ندارد واما صواب نزد محدثین ترجیح ثانی است
چنانکہ در عمل الیوم واللیلۃ وغیرہ وارد است كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهٖ وَسَلَّمَ يُكَبِّرُ فِي الْفِطْرِ حِيْنَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهٖ حَتّٰى يَأْتِيَ الْمُصَلّٰى وَقَدْ
فَصَّلَهُ الْكَاتِبُ فِي حَوَاشِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَلِهٰذَا قَالَ فِي غَايَةِ الْبَيَانِ مُرَادُ
الْإِمَامِ نَفْيُ التَّكْبِيْرِ جَهْرًا وَاللهُ اَعْلَمُ مسئلہ نفل قبل از نماز عید مکروہ ہست در
عیدگاہ بلا خلاف ودر خانہ نیز مکروہ ہست اصح واما بعد از و پس در عیدگاہ مکروہ ہست
نزد جمہور واما بیرون از و شدن جایز ہست بلا کراہت بلکہ مستحب است کہ چہار رکعت از
مصلی جدا شدہ بگزارد ودر رکعت اول بعد از فاتحہ سبح اسم ودر دوم والشمس
ودر سوم والضحی ودر چہارم اخلاص بخواند گویا جمیع کتب الہی قرات نمودہ وثواب تمام
میسر ساختہ ومثل عمل آن روز ال عمر یابد وپنجاہ سالہ گناہ او بخشیدہ شود ذکرہ
ابن الجوزی مرفوعًا عن سلمان لکنا نہ مین فی کتاب اللہ واقف دہ

الحافظ الصلاحی فی عمل الیوم واللیلة مسئله وقت نماز عید از بلند شدن
آفتاب بمقدار یک نیزه است تا زوال آن و دو رکعت است که بعد از تکبیر ثنا
خواند و سه تکبیر در هر رکعت یا رکعت اول قبل از قرائت و در ثانیه بعد از قرائت
هر تکبیر یکه بعد از قرائت عاید با قرآن است دست پس از نوی بند و در
دست لقان آرد و در میان تکبیرات فرجه بمقدار سه تسبیح کند چنانچه بالا تر گذشت
مسئله خطبه بعد از نماز عید سنت است و در آن تعلیم احکام فطر کند بعد از حمد و صلوة
اگر عید فطر باشد والا احکام اضحیه و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله اگر نماز عید همراه
امام فوت شود قضا نیست اگر بعد قیام لاحق شد بقیه را ادا نماید و بسبب عذر تا روز
دوم ادا با جماعت ادا کند نه بعد از وی مسئله در عید اضحی احکام مذکور جاری است
لا آنکه تاخیر خوردن تا شامیدن کند تا فارغ از نماز شود که ثواب زیادت تمام میابد
اگر کسی در بیمره شهید شود در قواه ابو موسی الحافظ ذکره الحافظ
الصلاحی فی عمل الیوم واللیلة مسئله اضحیه واجب است بر مسلمان آزاد و مقیم
ذکر از نفس خود و از فرزند صغیر واجب نیست مسئله اضحیه گاو یا گوسفند بی سرین
خصی و بوا نه جایز بود و نابینا و کور و لاغر که بیشتر از گوش و یا از چشم و یا از دم
بریده باشد جایز نبود و همچنین اگر بیشتری از شاخ بیرون او بریده باشد جایز بود مسئله

اضحیه از شتر و گاو و گوسفند و از گوسفند کم از یکساله نه دهد و گاو کم از دو ساله و از شتر کم
شش ساله و هر یک بقول بعضی سنت است مسئله اضحیه یک نفس یک گوسفند و از هفت نفر
یک شتر و یا یک گاو دهند و وقت اضحیه از صبح صادق روز اضحی تا نماز مغرب
دوازدهم ماه مذکور است و شتر کم از پنجساله نه دهد و بیشتر از آن جائز است مسئله تکبیر در
روز اضحی تا از طلبید گفتن سنت است چون مصلی رسد تکبیر منقطع کند و در وقت تکبیر
بهتر است که استاده شود چنانکه در عمل الیوم و اللیلة وارد است وان یظهر
التکبیر و علیه السکینة والوقار و الفاظ در مذهب امام اعظم اینست الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد مسئله تاخیر نماز عید اضحی
بسبب عذر تا سه روز جائز است مسئله نماز هر دو عید در مواضع متعدده جائز است
بالاتفاق بخلاف جمعه که در آن خلاف است کذا فی البحر الرائق مسئله روز عرفه
اعمال حاجیان بتشبیه ایشان کردن مسنون نیست لیکن از ابن عباس رضی الله عنه
مرویست و مشائخ رضوان الله علیهم عمل کرده اند و بعضی از اهل مذهب تصریح بکراهت
کرده اند اگر تنها صلوة بتعریف کند در آن خلاف نباشد و تفصیل این مسئله کما ینبغی که
در فتوح الاوراد نوشته است و این عمل نباید مسئله واجب است تکبیر بعد از نماز صبح روز عرفه
تا آخر نماز عصر آخر ایام تشریق یعنی بست و سه وقت گوید و این مذهب صاحبین عمل است

و تا هشت نماز نزد امام اعظم ست و فتوی او لیست قال فی البحر الرائق

وغیره والعمل والفتوی علی قولهما فی عامة الامصار وکافة

الاعصار فصل در بیان قضای فائته مسله ترتیب درمیان فوائت فرضست

تا دام که شش نماز فوت نشود پس اگر نمازی فوت شود اگرچه وتر بود چون یاد

آید اول آن نماز را ادا کند بعد قضیه ادا نماید اگر چنین نکند روا نباشد مگر آنکه وقت

تنگ باشد یا فراموش شود یا آنکه نماز ها چند در حد کثرت در آید و آن عبارت از ترک

ترتیب نماز ششم از فرائض باید و آن ششم جائز ست بعد آن شش نیز اگر بی ترتیب گذارند

روا باشد مسله اگر شش وقتی را ادا کرد در حالتی که فائته یاد دارد اگرچه وتر باشد فاسد

میشود نماز فرض او بفساد موقوف نزد امام اعظم و بفساد قطعی نزد صاحبین پس

اگر شش یا زیادت ادا نمود و آن فائته اعاده نکرد همه صحیح شدند بعده فائته ادا نماید

آنچه قبل از وی کرده بود اعاده باید کرد پس توقف شد فساد برای اعاده فائته این

مذهب امام اعظم ست اما نزد صاحبین فاسد میشود تا شش نماز قطعاً اعاده همه فرضست

احتیاط در عمل بر قول اخیر ست بلکه بعضی فتوی نیز داده اند اگرچه در متن کنز و غیره

قول امام اعظم ست فقط فصل در بیان وتر و سنت مسله وتر واجبست و بروایتی

از امام اعظم فرضست بقول صاحبین سنت موکده است و بعضی تقدیر بعد از فوت

قضا باید کرد صرح به فی النهایة مسئله وتر سه رکعت ست بیک سلام که قرائت
سوره در هر سه رکعت بعد از فاتحه واجب ست و در سوم پیش از رکوع دعای قنوت
باید خواند در جمیع از سنه خلافاً للشافعي فانه يقنت فيه عنده في
النصف الاخير من رمضان فقط و دعای قنوت بالا مذکور شد مسئله
در فرائض قنوت نیست خلافاً لامام شافعی که در نماز صبح بعد از رکوع میخوانند
چون از حنیفه باشد در آن وقت استاده باشد و بقولی بنشیند بهر تقدیر دعای قنوت
نخواند مسئله سنت موکده پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعت ست و پیش از ظهر و
جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت بیک سلام ست و در روایتی بعد از جمعه شش رکعت
که بعد از چهار دو بخواند و بروایتی صحیح این ست مسئله چهار رکعت پیش از
عصر و عشا مستحب ست و بعد از عشا چهار رکعت و بعد از مغرب شش رکعت مستحب ست
مسئله در نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام و در نوافل شب زیاده
از هشت رکعت بیک سلام مکروه ست و چهار رکعت نفل در شب و روز
مستحب ست مسئله درازی قیام نماز افضل ست از کثرت سجود و بروایتی کثرت سجود
افضل ست و جماعتی برانند اگر ورد وی از قرائت معین باشد پس افضل کثرت عدد
رکعات ست و اگر نه افضل طول قیام ست و صاحب محیط ترجیح روایت کثرت سجود میکنند

زیرا که قیام وسیله رکوع و سجودست که غایت خشوع در این هر دو متحقق ست و
افضل از مقصود نمیشود و آنچه منقول از امام اعظم کثرت رکعات تهجد ست تا آنکه در یک
شب هزار رکعت نفل کرده اند موید این ترجیح ست مسئله در ترجیح کثرت رکعات نفل دو
دو رکعت از فرض قرائت فرض ست مسئله نفل بشروع لازم میشود اگرچه
در وقت طلوع یا غروب آفتاب شروع نماید تا اگر بعد از شروع بشکند قضا
لازم آید مسئله اگر به نیت چهار رکعتی شروع کرد دو رکعت لازم میشود و بعد از
اول فساد واقع شود یا قبل از و خلافا لابی یوسف مسئله گزاردن نفل
نشسته با قدرت بر قیام جائز ست ابتدا و بنا خلافا لصاحبیه فانه [illegible]
اما یکره اتمامه قاعدا **فصل** فی التراویح در ماه رمضان بعد از عشا بیست رکعت
به سلام پیش از وتر و بعد او با جماعت سنت ست و ختم یکبار خواندن در تراویح
سنت ست مسئله اگر ختم در تراویح ادا شد در بقیه شهر تراویح ساقط میشود یا
اختلاف ست در خزانة الروایة از بعضی کتب فقه نقل میکند که ساقط میشود
بجز از خانیه گفته که ساقط نمیشود و هو الصحیح مسئله اگر در هر رکعت
تراویح ده آیه خوانده شود قائم مقام ختم میشود کما فی ذخیرة العقبی هو الصحیح
از این ظاهر مراد آنست که چون حافظ پیدا نشود و یا عذر شرعی داشته باشد

والاستماع تمام قرآن بالاتفاق فضل است مسئله بعد از چهار رکعت بمقدار یک
چهار رکعت بوجه سنت داتوان نمود نشستن هر سنت است مسئله در ماه رمضان وتر
بجماعت مستحب است ودر فتح القدیر میگوید که سنت است وصاحب نهایه از بعضی مشایخ اختیار
انفراد نقل مینماید والظاهر الاول ودر غیر رمضان بجماعت اگر گزارد جائز است
ذکره فی البحر الرائق فصل در ادراک فرض مسئله اگر یک رکعت از فرض ثنائی ادا کرده
که اقامت شد دو رکعت تمام کند واقتدا نماید واگر سه رکعت گزارده است تمام
نماید بعده بنیت نفل اقتدا کند اگر ظهر یا عشا باشد واگر در رکعت اول سجده
نکرده است قطع نماید ذکره فی الهدایة والکافی والمحیط وهمچنین اگر در ثنائیه است
قطع نماید که هنوز حکم اکثر نشده فرض جماعت از این بهتر است مسئله اگر در سنت
شروع کرد واقامت شد نزد اکثر مشایخ آنست که تمام کند وشیخ ابن الهمام بر آنست که
دو رکعت تمام کرده قطع نماید ودر کنز العباد همان تفصیل فرض که مذکور شد اختیار نموده است
ومختار بحر الرائق اول است مسئله اگر یک رکعت از فجر یا مغرب ادا کرده بود که اقامت شد
قطع کرده با امام اقتدا کند وثواب جماعت از دست ندهد مسئله مکروه است
بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز اگر نماز نکرده است مگر آنکه موذن یا امام مسجد دیگر
باشد که انتظار او اهل مسجد دیگر دارند مسئله سنت فجر در خانه ادا کرده در مسجد آید

واگر در مسجد بیاید و سنت فجر ادا نکرده است و دید که امام شروع در فرض کرد اگر

بداند که یک رکعت همراه امام خواهد یافت سنت ادا نماید واگر نه داخل فرض شود این

جمهور است و بعضی بر آنند که اگر در تشهد با امام شریک تواند شد ادای سنت نماید صاحب

بدائع وغیره ترجیح اول نموده اند و در کافی و محیط ترجیح ثانی نموده است کذا فی البحر الرائق

وبر تقدیر ترک بعد از برآمدن آفتاب ادا نماید نزد امام محمد و حاجت قضا نیست نزد

امام اعظم لیکن بهتر آنست که بر مذهب امام محمد عمل نماید و آنچه حیله گفته اند که شروع کند در

سنت بعد تحریمه بنیت فرض بگوید و بعد از سلام امام قضا کند سنت را بهمان تحریمه آنرا

در بحر الرائق مکروه گفته است بوجوه کثیره در بیان اوقات مکروه مسئله اگر همراه فرض

سنت فجر ترک شده است قضا نماید تا دو پهر و بعده نکند و بعضی محققان بر آنند

که قضا همراه فرض کند مطلقا قال صدر الشریعة فی شرح الوقایة اما

قضاء السنة بتبعية الفرض يكون قبل الزوال لا بعده انتهى اقول

فيه ان بعد الزوال يدخل وقت الظهر فلا ينبغي ان يقضى السنة

لانها تصير تبعا للفرض مع انه صلى الله عليه وآله وسلم انما قضاها

قبل الزوال فقط حين فاتته في ليلة التعريس كما ثبت في الاحاديث

اگر سنت ظهر ترک شد تا وقت باقیست قضا کند قبل از دو رکعت و امام اعظم

نیز امام محمد چنان که در اکثر کتب مذکور است و امام ابو یوسف بقول موافق امام محمد است

و شیخ ابن همام و امثال ایشان تقدیم رکعتین اختیار نموده صاحب بحر را نیز مسلم داشته و در

حدیث نیز وارد است لیکن اصحاب متون اختیار تقدیم اربع نموده اند مسئله اگر وقت

وفا کند سنت اول دا نموده در فرض شروع کند و اگر امن از فوت نباشد در فرض

شارع گردد مسئله اگر پیش از امام رکوع کرد و امام با او در رکوع جمع شد نماز صحیح باشد

اگر چه بترک متابعت آثم گردد

فصل فی صلوة المریض

مسئله اگر مریض ایستادن

نتواند و یا بقیام خوف یا دتی مرض باشد نشسته با رکوع و سجود نماز بگزارد و اگر اداء

این هر دو نیز عاجز باشد باشاره گزارد و برای سجده فروتر از رکوع اشارت کند

مسئله اگر نتواند نشست بر پشت یا بر پهلو خفته اشارت کند و اگر طاقت اشارت

ندارد تاخیر کند و بچشم و بدل اشاره نکند خلافا للزفر مسئله اگر بر قیام قدرت دارد

بر رکوع و سجود قادر نباشد نشسته باشاره بگزارد مسئله اگر در میان نماز مرض حادث

شد بهر وجه که تواند نماز تمام سازد و همچنین چون در میان نماز قادر شود بارکان او تمام نماید

مسئله در نماز نفل تکیه جائز است مسئله در کشتی بعذر نشسته گزاردن جائز است از

جهت آنکه احتمال سر گشتن دارد لیکن جانب قبله در تمام نماز رعایت کند و بگردد مسئله

اگر در بیهوشی یا دیوانگی تا پنج نماز ترک کند قضا واجب شود و اگر زیاده از پنج باشد ساقط گردد

فصل في الجنائز مسئله کفن مسنون مرد را ازار و لفافه و پیراهن است و
کفن کفایت ازار و لفافه است و این هردو از سر تا قدم باید و پیراهن از گردن تا پا
و ابتدای پوشانیدن از پهلوی چپ کنند تا بجانب راست اول آنچه سد بعد از جانب
راست پوشانند و از بالا به بندند تا کفن پراگنده باد نشود مسئله کفن مسنون زنان را
پیراهن و ازار و دامنی و سینه بند و لفافه است و کفن کفایت ازار و لفافه و دامنی
و کفن ضرورت هرچه میسر آید و اگر میت فقیر باشد بر مردم فرض است که کفن دهند
اگر نباشد سوال کنند ذکره في السراجية مسئله حد طول خمار زن دو گز است و عرض
او یک وجب و حد طول خرقه سه گز است و عرض از پائین بغل تا زانو و حد طول
پرچه که وقت غسل بر عورت میت می نهند یک و نیم گز است و عرض دو گز است فمن
زاد علی هذا فقد تعدی او ظلم کذا في ذخيرة العقبى حاشية شرح الوقاية
للفاضل الچلپی مخفی نماند که بعرض یک وجب زن مستور نمیشود و آنچه مستفاد است دیگرا
آنقدر ضرورت کفایت کند غایت آن دو وجب است والله اعلم مسئله کفن زن اول پیراهن پوشانند بعد از آن
موهای بافته و حصه کرده بر سینه نهند بعد از آن دامنی پوشانند و بالای وی ازار پوشانند بعد لفافه
و در سینه بند روایت است بگیرد است بالای لفافه گفته اند و صحیح آنست که بالای ازار پائین لفافه باشد مسئله
اکفان میت را پیش از پوشانیدن خوشبوی سه بار زند مسئله نماز جنازه فرض کفایت است اولی بامامت بادشاه است

بعد قاضی اگر حاضر باشد بعده امام حی بعده ولی و جائزست که ولی دیگری را
رخصت بدهد مسئله چون نماز گزارند بعد از ولی رخصت بگیرند جماعت که نگیرند
نروند کره فی البرجندی مع الکافی و جماعت که رفته اند قبل از دفن بی رخصت
و بعد ازان حاجت رخصت نیست کره فی خزانة الروایة مسئله نماز جنازه چهار تکبیر
بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم الی آخره بخواند و در دوم درودی که بعد از تشهد
میخواند بخواند و در سوم دعای میت کند اگر بالغ باشد اللهم اغفر لحینا
ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا
اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته
منا فتوفه علی الایمان و اگر نابالغ پسر باشد گوید اللهم اجعله لنا
فرطا اللهم اجعله لنا اجرا وذخرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا
و اگر دختر باشد اینچنین بخواند اللهم اجعلها لنا فرطا اللهم اجعلها
لنا اجرا وذخرا اللهم اجعلها لنا شافعة ومشفعة و بعد از چهارم
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار گوید که مستحب و آنچه سابق مذکور شد مسنون است مسئله اگر شخصی بعد از یک تکبیر
دور رسید انتظار کند و همراه امام تکبیر گوید و آنچه رفته است قضا کند تا وقتیکه جنازه
[illegible] بعد فراغ امام

رند رشته اند و آنکه حاضرست بی انتظار تکبیر گوید مسئله نماز جنازه در مسجد مکروه مسئله
اگر جنازه در غیر مسجد باشد و در روایتست بی ضرورت در مسجد ایستاده نشود مسئله
بایستد امام بواسطه مرد و زن مقابله سینه مسئله چون از نماز فارغ شوند مستحبست که امام
یا صالح دیگر فاتحه بقره تا مفلحون طرف سر جنازه و خاتمه بقره یعنی آمن الرسول طرف
پایین بخواند که در حدیث وارد است و در بعضی احادیث بعد از دفن واقع شده هر دو
وقت که میسر شود مجوزست مسئله اگر کودکی بعد از ولادت گریست باید بر وی نماز
کنند و اگر نه جایز نیست مسئله قوم پس جنازه روند چون بمقبره رسند پیش از وضع
ننشینند مسئله گور را لحد کنند و از جانب قبله در آرند مسئله در وقت در آوردن
بِسْمِ اللهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
گویند و روی میت سوی قبله کنند و بند کفن بگشایند و خشت خام بعد از قطعات قصب
بنهند مسئله گور زن وقت نهادن بپوشند مسئله گور مقدار یک وجب بالا کنند بطریق
کوهان شتر و خشت پخته و گچ مکروهست مسئله بعد از دفن میت ابر باد زند مگر
زمین مغصوبست مسئله انداختن خاک سه مرتبه در قبر مستحبست در مرتبه اول مِنْهَا
خَلَقْنَاكُمْ گوید در مرتبه دوم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ گوید در سوم وَمِنْهَا
نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرٰى گوید ذکره فی البحر الزخار والله الموفق فصل فی مفسدات

الصلوة بدانکه مفسد یا قولی ست یا فعلی ست قولی عبارت از سخن گفتن ست عمداً یا خطاً یا سهواً قلیلاً او کثیراً لیقظته او نوماً و آن بر سیزده وجه ست اول سلام عمداً در قعده اگرچه بسهو باشد باطل شود تمامیت آن کره فی القنیة دوم سلام بر انسان مطلقا خواه عمداً یا خطاً یا سهواً ذکره فی البدائع سوم جواب سلام بزبان اگر باشارت باشد باطل نمی شود و صاحب مجمع گوید باشارت دست نیز مفسد ست لیکن اکثر رد قول سابق کنند چهارم گریستن یا واز بسبب دردی یا مصیبتی اما اگر از خوف دوزخ یا شوق بهشت باشد مفسد نیست اگر محض جهت هیبت الٰهی یا لذت حضور باشد در وقعه مذکور نیست اما ظاهر نیست که مفسد نخواهد بود چنانچه در حدیث صحیح ست که صدای در نماز می شنیدند مثل جوشیدن دیگ پنجم تنحنح کردن بی عذری اگر حرف ظاهر شود قال فی البحر الرائق ان کان بعذر لا یفسد وان حصل به حروف وان کان من غیر عذر ولا غرض صحیح فهو مفسد عندهما خلافاً لابی یوسف فی الحرفین وفی الغرض الصحیح کتحسین القراءة واعلام انه فی الصلوة ونحوهما اختلاف المشائخ والصحیح عدم الفساد هذا اذا ظهر الحروف واذا لم یظهر بان لم یکن من غیر ضرورة انتهی ملخصاً ششم اف گفتن نزد

نزد امامین خلافا لابی یوسف و در مجتبی گفته خلاف در مخفف ست و اما مشدد مفسد
نزد همه و در خلاصه میگوید که دو حرف مفسد صلوة نیست و چهارم حرف مفسد ست
اتفاقا و در سه اختلاف مشائخ ست صح عدم فساد ست و فی المحیط
المسموع المهجی مفسد عندهما خلافا لابی یوسف اه
و اوه و آیه و مانند این کلمات سبب درد یا مصیبت اما اگر از ذکر جنت
نار باشد مفسد نیست و در حکم همین ست هر قسم ناله که باشد مگر از بیماری یا دردی که
دفع نتواند کرد و قال فی الظهیریة محل الخلاف اذا امکن الامتناع
و اما المریض اذا لم یملک نفسه عن الانین والتاوه فلا
یفسد لانه کالعطاس والجشاء اذا حصل بهما الحروف
و در فازهٔ بی اختیاری نیز اگر حرف ظاهر شود مفسد نیست ذکره فی البحر الرائق و در
حکم کلام ست تورات و انجیل و زبور و عن ابی یوسف ان اشبه التسبیح جاز
هشتم جواب عطسه یرحمک الله گفتن و اگر عطسه خود یرحمک گفت مفسد نیست و اگر الحمد
بر عطسه خود گوید باک نیست و سکوت احسن ست و اگر بر عطسه غیری گفت اگر قصد جواب
ندارد بالاتفاق مفسد نیست و اگر قصد جواب کند اختلاف مشائخ ست و اگر جواب اذان
گوید یا بعد از سماع اسم آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم درود گوید مفسد ست و اگر نشنید

[illegible]

اسم درود فرستد مفسد نیست مسئله اگر کسی در نماز نام خدا تعالی شنید و گفت جل جلاله نماز تمام
نشود مسئله اگر شخصی در مسجد آمد و موذن اذان کرد و که تکبیر بلند گوید و در ان زمان امام گو
گرد موذن بلند گفت بقصد جواب و نماز موذن فاسد شود اگر در وقت ختم قرآن
عین کار صدق الله وصدق رسوله گوید یا در وقت سماع شهادتین گوید
نماز فاسد شود اگر قصد جواب دارد و همچنین آمین گفتن وقت دعا بقصد جواب مسئله
مصلی عطسه داد شخصی گفت یرحمک الله و مصلی گفت آمین نماز شکست و لهذا قال فی
الظهیریة اگر دو کس نماز میکردند یکی عطسه داد شخصی از خارج یرحمک الله گفت هر دو
آمین گفتند نماز عاطس شکست نه نماز آن شخص دیگر کذا فی البحر الرائق الا آنکه ممکن است که
آن شخص دیگر نیز بسبب اخلاص بقصد جواب گفته باشد مگر گفته شود که بمجرد احتمال نماز را
بفساد حکم کرده نشد الا آنکه تحقیق شود والله اعلم و همچنین فتح کردن بر غیر امام اگر بر امام
خود فتح کند بمقدار فرض آنچه خوانده است فتح ضرورت است و اگر خوانده یا انتقال بآیه دیگر
کرده است درین اختلاف مشائخ است و صحیح آنست که نماز نمیشکند مطلقا فاتح را
و نه امام را و هو الصحیح علی ما فی الکافی و غیره مسئله اگر مقتدی شنید از کسی در نماز بود و آن کلام را
پس فتح کرد بر امام خود نماز همه میشکند ذکره فی القنیة مسئله باید که امام بعد از مقدار [illegible]
و بر روایتی بعد از مستحب رکوع کند و مراد از فتح بر غیر امام آنست که قصد تعلیم کند یا قصد

[illegible]

قرائت قرآن او وپس فاسد نمیشود نزد همه کذا فی الخلاصه یازدهم سبحان بقصد

تعجب گفتن مسئله چون امام سهوا ترک قعده اولی کرد و قیام تمام نشود بعده

مقتدی سبحان الله گفت قیل لا یفسد صلوته وعن الکرخی انه تفسد

عندهما کذا فی المجتبی قال فی البحر الرائق وینبغی فساد الصلوة

به و چون قریب قیام باشد سبحان الله نباید گفت ذکره فی البدائع وینبغی

فساد الصلوة به لان القیاس فسادها عند قصد الاعلام

بلا حاجة کذا فی البحر الرائق تا این قیاس بحسب بعضی روایات باشد چنانکه

گذشت دوازدهم الحمد لله بشنیدن خبر خوش گفتن وفی البحر الرائق اذا

اخبر بخبر یسره فقال الحمد لله او بامر عجیب فقال سبحان الله

یفسد و این عبارت صحیح دلالت که سبحان الله بعد از خبر امر عجیب مفسد

بخلاف ما فی العیون فانه مطلقا فی قصد التعجب و در همین حکم

آنچه در قرآن بقصد خطاب خواند مثلا یا یحیی خذ الکتاب بقوة وما

تلک بیمینک یا موسی و یا بنی ارکب معنا الی غیر ذلک سیزدهم

لاحول ولا قوة الا بالله بجهت کار دنیاوی گفتن و روی فی الظهیریة لو وسوسه

الشیطان فقال لاحول ولا قوة الا بالله ان کان لامر الآخرة

لا تفسد وإن كان لأمر الدنيا تفسد خلافاً لأبي يوسف

و همین حکم دارد تعوذ اگر بجهت دفع شی نحوه گفته باشد اما اگر از جهت دفع وسوسه

باشد مفسد نیست مطلقاً چهارم لا إله إلا الله در جواب کسی که گفت أمع الله

إله آخر كذا في الكافي وقال في البحر الرائق الظاهر عدم التقييد بهذه

الصورة لما في فتاوى قاضي خان لو أخبر بخبر يسوءه فقال لا إله

إلا الله والله أكبر وأراد الجواب فسدت انتهى اگر تسبیح یا تهلیل

منع از امری یا امر بفعلی گوید نیز فاسد گردد ذکره فی المجتبی بخلاف آنکه بجهت اعلام نماز

بگوید فاسد نمیشود کذا فی البحر الرائق یازدهم قرآن خواندن بنماز به نیت جواب شخصی

کسی خبر مصیبت گفت در جواب مصلی إنا لله وإنا إليه راجعون بخواند

شانزدهم اذان در نماز گفتن وفي البحر الرائق ولو أذن في الصلاة و

أراد به الأذان فسدت صلاته انتهى این عبارت صریح است که

نماز فاسد بقصد میشود [illegible] في العيون فإنه مطلق [illegible]

بالفاظی که مشابه کلام مردمان باشد یعنی خواستن آن از مردم محال [illegible]

خواندن قرآن بر وجهی که مفسد معنی الکلمه باشد چنانکه در زلة القاری تفصیل آن

و در شمول آن بمفسدات کلامی یکی خواندن قرآن بعد از حدث بی اختیاری شده

و فی الحقیقة این مسئله عامست چنانکه در بحر رائق گفته که بعد از حدث مذکور بنا آنوقت
منصرف گردد و اگر توقف کرد مقدار ادای رکنی بی عذر نماز فاسد گردد قسم دوم
مفسد فعلی ست و آن یا حدث ست چنانکه در نماز خواب آمد و احتلام شد و یا تفکر کرد
یا حدث عمداً قبل از تمامیت کرد یا بفعل مصلی خون برآمد این همه یا حدث مفسد نماز ست
و اما حدث بی اختیار پیدا شود چنانکه قی پری دهن روان شدن خون از زخم روان
شدن خون ریم و برآمدن مذی یا قطره بول از ذکر و یا باد از دبر و این مجموع
سبب نقض وضوست و نماز برحال ست باید که وضو کرده از جائیکه گذاشته است
لاحقانه یعنی بی قرات قرآن شروع کند اگر مقتدی است بعد از آن ملحق بامام گردد
و اگر آمده اقتدا کند ترک واجب شود و آثم گردد ذکره فی البحر الرائق و باید که بجز وضو
چیزی دیگر عمل نکند و از سر گرفتن افضل است از بهر آنکه نماز را دوازده شرط است
چنانکه در بحر رائق مذکور است بجا آوردن آن همکار تمام ادا و الله اعلم و باز غیر جدید
چنانکه تعلم قرآن در عین نماز از مصحف کرد بعضی بمجرد تعلم حکم بفساد کرده اند و بعضی بردن مصحف و ورق
گردانیدن حکم بفساد کرده اند لیکن کافی و اصح گفته است بر تقدیریکه مصحف موضوع
باشد و تعلیق ادنی یکی کند جایز بود بین بین است اگر بسیار ضرورت و بسیار ناچار باشد
عمل نکردن آن دو در تراویح و لهذا مولای عائشه تراویح در قرآن دیدن ادامی کرد چنانکه

در فتح القدیر گفته است که خوردن و آشامیدن باید که از مقدار نخود و چیزی که در دهن است

اما اگر از خارج بگیرد مفسد نماز است اگرچه بقدر کنجد باشد ذکره فی البحر الرائق وغیره و علی

تقدیر مطلقا مفسد است حد کثیر آنست که ناظر از خارج گمان کند که او در نماز نیست و بعضی

گویند که آنچه بهر دو دست کنند والاول اصح علی ما فی البدائع والزیلعی ولو لو

فهو الاحسن علی ما فی المحیط هو الصواب علی ما قال الصدر الشهید و اگر

بخارد چند بار [illegible] یکی [illegible] نماز فاسد گردد و در خلاصه مقید نموده است بر داشتن

دست و هر بار صاحب بحر الرائق میگوید و هو تقیید غریب و فی [illegible]

عجیب ینبغی حفظه لکن فی الظهیریة معزیا الی الصدر

الشهید حسام الدین انه لو حک موضعا من جسده ثلث

مرات بدفعة واحدة تفسد صلوته انتهی مسئله مفسدات نماز و رای این

بسیار است مجمل کار آنست که هرکه فرضی از فرائض نماز ترک آرد مثلا روی از قبله

بگرداند یا بر نجاست بمقدار تسبیح بماند یا از نماز یا چیزی بمقدار آن در بدن بپوشد نماز

فاسد گردد و چون این مفسدات در کتب مبسوطه مفصلا بالتفصیل یافته اند آنچه کثیر الوقوع

دیده شد بر آن اکتفا نموده مفتاح الصلوة تمام شد و این رساله بجهت شیخ احمد بن

سلیمان که یکی از خواهرزادگان این فقیر است بواسطه صلة الرحم تالیف نموده شد

امیدست که حق تعالی آن عزیز را و جمیع فرزندان و دوستان و مخلصان و نویسندگان را
توفیق عمل داده بمطالب عالی رساند بمنه و کرمه آمین آمین آمین بسیار از مسائل درین رساله
بجهت اختصار ترک نموده شد اینقدر بجهت عمل کافی است والله الموفق والمعین الباقی قال
المؤلف تم مفتاح الصلوة بید مؤلفه سنة احدی و ستین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها
افضل التحیة فی سلخ الشهر الحرام فی الحجة بحمد الله سبحانه والمنة والحمد لله اولا و آخرا والصلوة
علی رسوله باطنا و ظاهرا و علی صحبه و من عمل بعلمهم غائبا و حاضرا آمین یا رب العالمین

تمت

بعد حمد خداوند بی‌چون و چرا و صلوة و سلام بر حضرت رسول اکرم
و آل و اصحاب ... پناه ... کار ازلی محمد صالح ... که نامه گناهش ... مرزش
... طالبان علوم دین سالکان منهاج الیقین
میکند که این کتاب ... روایات معتبر در باب نماز ... مسائل ...
انبار گنجینه ... که نامش ... مفتاح الصلوة ... شیخ ...
... و جمله ... علیهم الرضوان ...
... بود و کشف ... بمولانا ... جاده ...
... حاجی ... مولوی محمد حسین ... تصحیح ... نمود ...
فواید بسیار از کتب معتبر ... افزوده ... حاشیه ...
و غیر آنها ... کتاب ... از ...
و از ... جناب ... آفتاب ...

۱۴	الحوائج	الحوائج	۱
۴	اقل الحوائج	اقل الحوائج	۱
۷	تقلیس	تفلیس	۱
۲	[illegible]	[illegible]	۱
۸	التهجیر	التهجیر	۱
۱۴	المستقر	المستقر	۱
۷	[illegible]	[illegible]	۱
۱۲	فی المحجة	فی المحجة	۱
۱۵	الحوائج	الحوائج	۱
۱۱	باجوز	باجوز	۱
۱۵	فتح القدیر	فتح القدیر	۱
۱۵	نظایره	نظایره	۱
۵	خوان	خوان	۱
۱۲	مووده	موده	۱
۹	تفصیل	تفصیل	۱
۷	نوشته	نوشته	۱
۳	[illegible]	[illegible]	۱
۱۴	باردوا	باردوا	۱

موفق امام وقت و چند مانند در انواع علم و هنر یگانه حضرت استادی غنی محمد سعد الملة والدین
و ابقاه نیز گذشت با صلاح مزین گشت تا آنکه بعون ایزدی الی هشتم ذی حجه سنه ۱۲۶۲ هجری کانپور جیرجهان
سیتارام صفار باینطبع گردیده علم اشتهارش را روکبیر باوج آسمان کشید امید از خدای ع و المنه
سعی این بی بضاعت مشکور گرداند و حسن صورت و سیرت این بابه عنایت نظر قبول نظارگیان

صحیحنامه مفتاح الصلوة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۸	ورموده	فرموده	۲۷	۱۱	افردوی	البزدوی
۵	۱۵	مسیح	مسح	۲۸	۱۳	پیش	بیش
۶	۱	موبها	سوبها	۳۵	۶	ستمبه	مشتبه
〃	۲	الظهریة	الظهیریة	۳۶	۱۲	یااللهم	بااللهم
۷	۴	ندست	بدست	۳۷	۶	جرار	جواز
۱۲	۵	او	اول	〃	۷	ستروع	شروع
۱۴	۱۴	شه	—	۳۸	۵	ندارود	ندارد
۱۶	۱	جار	جائز	۳۹	۱۰	اخرسشی	اخرسس
〃	۷	بحرالرق	البحرالرائق	۴۲	۷	[illegible]	جبهه
۲۴	۸	پای افراز	پای افزار	〃	۱۱	ایلغ	ابلغ
۲۶	۱۲	زبانیکه	زبانیکه	۴۴	۱	بزددی	بزدوی
〃	〃	تاآنکه	نه آنکه	〃	۵	الولوجیه	الولوالجیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۱	۲	نه	نیز
۸۶	۱۳	یاآنکه	با آنکه
۸۸	۱۱	تقل	نقل
۸۹	۵	بارز	بار
〃	۹	ار	از
〃	۱۰	زیادو	زیاده
۹۰	〃	عدم	عدم
۹۱	۲	نا	یا
〃	۸	یقصد	بقصد
۹۲	۱۵	الرائق	رائق
۹۴	۱۲	انکشتان	انگشتان
۹۶	۳	چسباند	چسباندن
۹۹	۸	نکره	تکره
۱۰۰	۹	[illegible]	اند
۱۰۱	۱۲	درز	درز
۱۰۲	۳	الرواة	الروایة
〃	۶	الشکوة	مشکوة
۱۰۳	〃	الحلوانی	الحلوانی
۱۰۴	۱۶	پچیا	پچیا
۱۰۷	۸	نا	با
〃	۱۲	آزار	ازار
۱۰۹	۲	بحضرة	بحضرة
۱۱۰	۱۲	العیث	العبث
۱۱۲	۱۵	سحب	مستحب
۱۱۳	۵	ابدا	ایذا
۱۱۴	۳	استنباط	استنباط
〃	۱۰	یاسوره	باسوره
۱۱۵	۱۲	وبارز	و بار
۱۲۱	۵	اخری	آخرے
۱۲۲	۱	حضور	حضور
〃	۱۴	بنسبیند	نشنیند
۱۲۴	۴	عذرها	عذرهای

۱۵۹	۳	انجیم	انجیم
〃	۱۴	الصلوة	الصلوة
۱۶۰	۷	اللام	اللام
〃	۱۴	[illegible]	[illegible]
۱۶۳	۱	[illegible]	[illegible]
۱۶۴	۹	[illegible]	[illegible]
〃	۹	منصف	منصف
〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۶۵	۱۵	[illegible]	[illegible]
۱۶۶	۳	[illegible]	[illegible]
۱۶۷	۱۲	ارکان	ارکان
۱۶۸	۱۲	[illegible]	[illegible]
۱۶۸	۱۲	علم	علم
۱۶۹	۷	[illegible]	[illegible]